

شکر شکن شوند همه طوطیان هند



که به بنگاله می رود

زمین

شماره ۱۴ زمستان ۱۳۷۹

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو



برج از دست ای چشمنگ  
بیابان ای سپهر  
بشش بدست یکی بریم

نشدت  
والت  
بدرخشش  
سپهر  
کمرانی  
خوار و کزنده

مهری بوی مشک  
مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک

مهری بوی مشک





شماره ۱۴، زمستان ۱۳۷۹

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

مدیر مسئول و سردبیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی

راینرانی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

## □ قند پارسی □

### □ مشاوران

---

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظہر دہلوی

### □ همکاران مجلہ

---

□ طراح و مسؤول چاپ: ..... محمد حسن حدادی

□ تحریر رایانہ‌ای: ..... عبدالرحمن قریشی

### □ ناشر

---

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸، تلک مارگ، دہلی نو ۱۱۰۰۰۱

۳۳۸ ۳۲۳۲-۴











## یادآوری چند نکته

☐ مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

☐ مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید قبلاً چاپ نشده باشند.

☐ فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

☐ حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

☐ فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

☐ مطالب درج شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.



## فهرست مطالب

عنوان	نام نویسنده	صفحه
-------	-------------	------

☐ مدتی این مثنوی تأخیر شد..... ز .....

- دو خانواده معروف قاضی در  
دوره حکیم سنایی غزنوی..... پرفسور نذیر احمد..... ۱
- طایر شیرازی..... پرفسور سید امیر حسن عابدی..... ۲۱
- غزل..... پرفسور محمد ولی الحق انصاری..... ۳۰
- اثر نفوذ فارسی بر زبان اردو و مراجه... دکتر سیده بشیر النساء بیگم..... ۳۱
- بررسی مثنویات امامی یلگرامی..... دکتر سید انوار احمد..... ۳۹
- روابط حسن بیگ گرامی  
با جهانگیر، شاهجهان و شاه شجاع..... دکتر غلام مجتبی انصاری..... ۴۸
- هند شرقی پاسدار فرهنگ، دانش و  
هنر ایرانی..... پرفسور شعیب اعظمی..... ۵۵
- ترجمه و تأثیر شعر فارسی در شبه قاره... دکتر ابوالقاسم رادفر..... ۶۱
- پیوند حماسه با عرفان..... دکتر عباس کی منش..... ۷۱





● زبان فارسی در آسیای مرکزی

در گذشته و حال ..... مهدی سنایی ..... ۱۰۱

● نگاهی به یکی از مهمترین زبانهای

آریائی (ایرانی) «زبان پشتو» ..... دکتر عبدالخالق رشید ..... ۱۰۹

● سهم اسناد دولتی فارسی در شناخت تاریخ

و فرهنگ هند با توجه به عصر آصفجاهی ..... دکتر زیب حیدر ..... ۱۱۶

● چشمه حیات - رساله در طب ..... دکتر محمد زبیر قریشی ..... ۱۲۹

● فارسی گویان کرا ..... دکتر رفیع کاظمی ..... ۱۳۸

● گزارش مختصری از سفر ایران ..... دکتر ربیحه خاتون ..... ۱۵۱

● ارزش بشر و بشر دوستی در دیوان حافظ ..... دکتر قمر غفار ..... ۱۵۹

● واژه آینه در کلام بیدل ..... دکتر احسن الظفر ..... ۱۶۵

● نقش زبان و ادبیات فارسی در تشکیل

فرهنگ مشترک هند و ایران ..... دکتر غلام سرور ..... ۱۸۸

● قطب بنگاله حضرت صوفی سید فتح

علی و سی به عنوان شاعری نعمت گو ..... دکتر محمد امین «عامر» ..... ۱۹۷

● حضرت شاه محمد نعیم عطا سلونی ... سید نقی حسن جعفری ..... ۲۰۳

● الوداع، الوداع ای پدرم! ..... دکتر رئیس احمد نعمانی ..... ۲۰۷

● حیات و خدمات میرزا ارادت خان واضح ..... دکتر محمد کمال الدین مضطر ..... ۲۰۹



- نیاز به دیوان کامل و تحقیقی حافظ شیرازی خانم ممتاز مرزا..... ۲۱۷
- دائرة المعارف نویسی با نگاهی  
به جواهرالعلوم همایونی در هند..... دکتر شوکت نهال انصاری..... ۲۲۳
- حسن کردار..... پی. ال. رتن..... ۲۳۲
- ذکر نسخه خطی دیوان حافظ مکتوبه ۸۸۲۲ پرفسور نذیر احمد..... ۲۳۵
- یک نسخه خطی دیوان ادیب صابر ترمذی. پرفسور سید امیر حسن عابدی..... ۲۴۳
- سه قطعه شعر و قطعه تاریخ درگذشت  
دکتر ذبیح الله صفا..... پرفسور محمد ولی الحق انصاری... ۲۵۰
- معرفی بیاض ضائب تبریزی..... دکتر رفیع کاظمی..... ۲۵۱
- علاقه همایون به علم هیئت و نجوم  
و اختراعات..... دکتر شوکت نهال انصاری..... ۲۵۵
- غزل..... امیر خسرو دهلوی..... ۲۶۵
- اخبار فرهنگی و ادبی..... ۲۶۶
- انتشارات مرکز تحقیقات فارسی..... ۲۷۶







به نام خدا

## مدّتی این مثنوی تأخیر شد...

با پوزش از وقفه‌ای که در انتشار این شماره از قند پارسی روی داده و با تشکر از استادان و نویسندگان محترمی که مقالات ارزشمند خود را برای درج در این فصلنامه فرستاده و می‌فرستند و با آرزوی دوام توفیقات ایشان و امید به ادامه همکاری‌های سربخشی که برای ترویج فرهنگ مشترک ایران و هند داشته‌اند.

دفتر فصل‌نامه

Handwritten Persian text in Nasta'liq script, likely a manuscript page. The text is dense and flowing, written from right to left across several lines.





## دو خانواده معروف قاضی در دوره حکیم سنایی غزنوی

□ پرفسور نذیر احمد

استاد بازنشسته دانشگاه اسلامی، علیگره

حکیم سنایی در آثار خود اشارات زیادی به چند تن از علما، فضلا و قضات دوره خود نموده است. به طور مثال او در مشرق حقیقه حقیقه به جمال الدین ابوالقاسم محمود بن محمد الکبری، قاضی القضاة نجم الدین ابوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد الحدادی، شیخ الاسلام جمال الدین ابوعصر احمد بن محمد بن سلیمان الصقلی و صدر الدین شمس الزلیه ابو طاهر عمر اشاره کرده و احوال اجمالی آنها را به نظم می‌کشد. وی حتی تصابندی در مدح قاضی القضاة عبدالودود بن عبدالصمد، قاضی ابویعقوب یوسف بن احمد الحدادی و پسرش ابوالمعالی نجم الدین احمد بن یوسف بن احمد، قاضی نجم الدین حسن و غیره سروده است. در این مقاله گزارش مختصری درباره یک خانواده از قضات عصر سنایی یعنی خانواده حدادی تقدیم خوانندگان گرامی می‌نماید.

خانواده حدادی از غرله بود و به دلیل کارهای برجسته علمی خود از جمله خانواده‌های معروف دوره سنایی به شمار می‌آمد. این خانواده به سه اسم شناخته شده است. نخست خانواده حدادی، دوم خانواده امامان و سوم خانواده شالنجی و در آثار معقود سنایی، این هر سه نام به شرح زیر آمده است:

ای جمال ملک و دانش سرفراز از بهر آنک

یوسفی اصلی و احمد خلیق و حذادی سار<sup>۱</sup>

❖

چون جمال گوهر حذادبان یوسف که زد

بشک حجت بر سر اعدای دین حذاد<sup>۲</sup> وار<sup>۳</sup>

❖

نیک بلی آمدند الحق نهاد شرع را آل محمود از میان آل حذاد از لسان<sup>۴</sup>

❖

لا حجاز خلعه حذادبان باشد جای هیچ دیو دزدی نیارد گشت در گیتی عیان<sup>۵</sup>

❖

قبله دین امامان خاندان است و بی دیرری ای شاه خانه شاد باش ای خاندان<sup>۶</sup>

❖

بغایت پرده کرسی‌های موروث ز حذاد و امامان<sup>۷</sup> اعالی<sup>۸</sup>

❖

آن شاه امامان که عروس سبخت را از تربیت اوست بهر روز روانی<sup>۹</sup>

❖

۱- دیوان صافی، مظاهر مصداق، ص ۱۳۰

۲- ظاهر است که با گذر این خانواده به آفریقا شایسته شده بوده.

۳- دیوان صافی، مظاهر مصداق، ص ۱۲۶

۴- همان، ص ۲۲۸

۵- همان، ص ۲۲۰

۶- همان، ص ۲۲۰

۷- صافی اثره: محترم این خانواده را در ایت خود (امام) خوانده است.

۸- مشکایب صافی، ص ۱۵۳

۹- دیوان صافی، مظاهر مصداق، ص ۳۶۳



بود بنخانه گروهی ساخت بیت الحرام

بود بدعت جای قومی بقعه شائگان

این دو موضع چون ز دیدار دواحمد نور یافت

قیام سنت شد این و کعبه خدمت شد آن<sup>۱</sup>

استانی ایامی در مدح دو فرد نامدار خانواده حجازی یعنی علاءالدین ابوعقوب یوسف بن احمد حجازی و نجم الدین ابوالحسن احمد بن یوسف بن احمد حجازی سروده است او در کتابخانه صاحب قاضی یوسف بن احمد حجازی راجعین می‌نویسد:

ساحت علم درج دُر بینش	عرضه دین و شرع بر پیش
حدّ دین با هزار آزادی	خانه از خاندان حجازی
مجلسی آیدار چون آتش	امتی با فقه اُمت حوش
آنکه همام یوسف خویش	یوسف صد هزار یعقوب است
خرّد از نور ذات او شد هست	زان بارشاد آدمی پیوست
خامه‌اش از یا ازل نرادمی	خس دیر چهره ناگشادستی
چون نشی بصدور او خاموشی	جان‌کند صد هزار شکر از گوش
بشت و رویست دین و عالم را	ابنت در عقل روح آدم را
دشمنش را برای منفعتش	حاصلش را رهبر عقبتش
درس مدرّوس گشت و منبردار	طیلسان طوق شد ز تار
هر که در روزگار او زاده است	شرح جنعبش طیلسان داده است
نه چنر باشد آنکه آن دارد	که مگس نیز طیلسان دارد
نعل استی چو گردد سدارد	خورش از فقر توتیا سازه

۱ دیوان سایی، متاعر مصنف، ص ۳۰.

۲ متون دکان حکیم سایی، سپس رموز، ص ۱۵۱. کلمات المعجز حکیم سایی غریب، بکوشش

علی اصغر بشیر، ناشر، ۱۹۷۳، ص ۵-۶. معراج، در حق نفیاد است یوسف زحیده الله





است. بی در میانش یوسف پسر احمد است که ایالی چند از آن بدین قرار است  
 ای بنده ره شوق ملک بی خطری نیست  
 تیری است بالا در روش عشق که هرگز  
 از کرده خود باد کن و بگری ازیرا  
 بر طاعت خود تکیه مکن چون بحقیقت  
 چون نام پدر یک همی از تو بماند  
 گرد علما گرد بخانه بر آنکس  
 خورشید زمین یوسف احمد که فلک را  
 آن ابر گهریاش که در علم چوئی  
 آن شاخ عطا بخش که در باغ شریعت  
 آری چه عجب زانکه چو جد و پدر او  
 علم و خردش بیشترست از همه لیکن  
 نصیبه ای دیگر در مدح تاشی یوسف بن احمد که ذکر پسرش احمد بن یوسف هم  
 در علی آن آمده است ایالی چند از این نصیبه نیز نقل می شود:

نیست عشق لایزالی را دران دل هیچ کار  
 نابوی در زیر بار خلق و جلق و دلق  
 تو مرده صورتی، از خود نه بینی راسی  
 بنده فضل خداوند است و آزاد از همه  
 هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد  
 طلیسان موسی و تعلین هاروند چه سود  
 هر که او نام تو جریده ایمنست از نام و تنگ



بسیار درگاههای کبریه شده خدمت بزرگان  
 نوشته اند صفر دین در چشمش بگروید خار  
 رنگ حشمت بر سر اهدای دین حذاد وار  
 چون دم آخر باین در همه گشتن بار  
 و آن را توجیه و دیانت شرح را الدبشه حوار  
 این چنین فاعلی ازو پیدا نگشتی در دیار  
 سنت همایم خود را هست دایم جات سیار  
 لبیک بپناه نیست شاهان دو لغتار از دو الحمار  
 نص قرآن دارد آن را از درسی استوار  
 هیچ گنگ اندر جهان شاعر نگشته است از شعار  
 دور دور یوسف است ای پادشا پاینده دار  
 فسیله‌ای دیگر در مدح دو پدر و پسر نامبرده دارای این اسات است:

وی معلم و قدو و قدرت برتر از کون و مکان  
 چون کله گوشه علائی نور داد اندر جهان  
 آن محمود از منان و آن حذاد از لسان  
 چون ریحان صد هزاران بوخت پیر از وی جوان  
 مبتدع را مغز خون گردد همی در استخوان  
 بستر او خاک ساس بود و فرش آب روان  
 بین که اکنون فقط دین است اندرین آخر زمان  
 یوسف غزنی به دین و یوسف مصری به نان  
 از برای امن ما یارب تو عاوش در آمان  
 ای سلطانان چه زاید جز گل اندر گلستان

هر که از درگاه عزت یافت توفیق قبول  
 کیست آن کو عز خویش از خاک درگاه تو دید  
 چون جمال گروهر حذادیان یوسف که زد  
 آنکه چون در دین و مجلس دم زند در علم دین  
 آن ز ترقیه و صیانت ملک را خیرات بخش  
 گر نبودی باغ رایش را نهالی پس قوی  
 پیشوا و واعظ دین محمد کز ورع  
 هر کسی جز وی امامت نیز دعوی می کند  
 فتوی کز خان حذادیان آمد برون  
 طبع حصار در جهان نفس نگشته است از نفس  
 دور مثنی مدعی نامعنوی اندر گذشت  
 فسیله‌ای دیگر در مدح دو پدر و پسر

ای راء ظف و رحمت منصف با غفل و جاد  
 رایت مدحت جو فاروق شد نهان اندر لامبر  
 لبیک نفس آمدند لحن نهان شرح و  
 خاصه بدر صبر و شمع شمع یوسف آنکه هست  
 پیشوای دین فقیه امت آن کز حشمتش  
 آنکه گاه دانش آموزی ز بهر قهر نفس  
 دان که وقتی قحط نان بود اندران اول قرون  
 میزبان بودند عالم را در یوسف در دو قحط  
 از بقای اوست چون ایمان ما در ایمنی  
 از چنان صدری چنین بدوی برآمد باکمال



حکیم مختاری عربی (م ۵۶۴ یا ۵۵۶ هـ قصبه‌ای در ستایش یوسف حنّادی

دارد که ایرانی چند از آن مدح قرار است:

نظام شرع و به اخلاق امام زری زمین	بقه ائمه و صدر عدلی و منجاء دین
بطح دفع علم است و پشت عزت دین	اساس عالم اقبال یوسف احمد
کمال معجزه نمود خلق را به یقین	بحکم ارت بر آید به جایگاه رسول
چو جادو است که بلند کعبه را آئین	قاسی نفس تو و کسوت بی عباس
بحاک پارس قزو مرد آتش بوزن	چو کردی آغاز الحمد لله از خطبه
که روزگار و جهالت سزد زهی و رفیع	تر آن بزرگ امامی و آن بگانه بزرگ
چو شیر بند روان در رمذ زخوین	یک سوره بر میدان ز مرد حالی شد
در آن قصبه زهی گفته بود بر تصمیم <sup>۱</sup>	هریست همه اهل شهر ز حمله تو

مختاری عربی هفت قصبه در مدح یوسف بن احمد سروده است و آقای همایون

فرخ در مقدمه دیوان مختاری در این مورد می نویسد:

«نظوری که از قصاب مختاری برمی آید، یوسف بن یعقوب در زمان سلطان ابوالملوک ملک ازسلان هم سمت وزارت داشته است، حکیم مختاری این مرد فاضل و عالم را در هفت قصبه (هفت در مدح نظام الملک یوسف بن یعقوب و یک قصبه در مدح قاضی یوسف حنّادی) سروده و از این قصاب چنین برمی آید که بمقام نظام الملکی هم در زمان سلطنت ابوالملوک ارتقا یافته است.»

باعتنا تعجب است که آقای همایون فرخ دو نفر یعنی یوسف بن یعقوب و یوسف بن حمد حنّادی را با وجود اختلاف در نام و منصب، یک نفر دانسته است. نظام الملک و یوسف بن یعقوب ارتباطی با قاضی یوسف بن احمد ندارد. نخستین از اینها وزیری است که مختاری هفت قصبه در ستایش او سروده و دیگری یک قاضی است که

۱- دیوان سایه، تصحیح همایون فرخ، ص ۲۷۲.





محتوی آنها یک قصیده بر مدح حضرت علی (ع) است که ابیاتی چند از این قصیده را قبلاً نقل کردیم.

چنانکه از ابیات نقل شده بدست می آید، قاضی یوسف بن احمد حنّادی صاحب علم و فضل بوده و سمت قاضی انقضائی داشته است. ولی اطلاعاتی درباره احوال وی و دستگیری به دست یوسف و از ابیاتی که در مدح او به جا مانده، احوال و زندگی‌اش مستنبط نمی‌شود. به هر صورت او پسری داشت به نام نجم‌الدین ابوالمعالی حنّادی که در غوره حیات پدر خود، به اوج علم و فضل رسیده بود و بنابر این سنایی در منظومه‌های متعددی این پدر و پسر را ستوده است. سنایی در کارنامه بلخ ابیات زیر را در مدح ابوالمعالی آورده است:

دل ما هبت روشن از بندش	همچو دین از جمال فریدش
بوالمعالی که هست عانی	کرد بر ملک حکمتش دانی
گوهری از هزار دُر یا بیش	اختری از هزار گردود بیش
پسری کامد از کمال و گرم	بوتر از چار اندر عظم
عالم علم و نیک عهدی باد	مفتی روزگار مهدی باد
پدرش را مراد حاصل باد	پرش را از جام او دل باد <sup>۱</sup>

۱- صی ابوالمعالی در حریفة الخیفة چنین مورد ستایش قرار گرفته است:

نام او در عمل صحیح الجهد	نفس در وفا کریم العهد
دم او همچو عیسی آدم جان	عهد او همچو خضر محکم جان
عهد او چون پیمبر اندر عهد	شخص او همچو عیسی اندر عهد
هست از روی رتبت و اجلال	یست اسلام و شرع را زکمال
عالم از دستگیر دین داران	قلنس چون ربیع با باران
عالم از قنوتش بر آسوده	وز صلاّت جهان بیژدوده

<sup>۱</sup> کارنامه بلخ، مشوهای حکیم سنایی، ص ۱۵۵، بر نگاشت اشعار سنایی، چاپ عکس، تهران، ص ۱۸۱.



کرده برهانش بر جهان آسان  
نیست مانند او بی‌علم اندر  
او تواند نمود مرجان را  
زانکه در تربه<sup>۱</sup> اسید آسوده است  
مرد چون کار را بود در خورد  
هر خبر کز رسول نقل افتاد  
معنی هر یکی برون آورد  
مشکلات کلام ایزد بار  
همه را کرده حل بشکل و بیان  
ابن عباسی روزگار است او  
هست یا دانش معاذ جیل

منشایه که هست در قرآن  
مترایع بعلم و حلم اندر  
بی نقاب حروف قرآن را  
تا نیابت بشیخ فرموده است  
هر چه او گفت شیخ چو نان کرد  
شیخ در شرح آن بدادش داد  
جمله زیبا و نیکو و درخورد  
منشایه که هست در اختیار  
لفظهایی که هست در قرآن  
با معانی بی‌شمار است او  
ایزدش برگزیده عزوجل<sup>۲</sup>

از این ابیات استساض می‌شود که ابوالمعالی در علم به مرفیه عالی رسیده بود و در علم  
مستای در علم قرآن و حدیث همان مرفیه ابن عباس و معاذ بن جیل را داشت.  
در این دیوان مستای توضیحی وجود دارد که در مدح هر دو قاضی، قاضی یوسف و  
قاضی ابوالمعالی است:

گر نبودی باغ رایش را نهالی بس قوی  
پیشوا و واعظ دین محمد کز ورع  
از چنین شاخی چنین باری بدید آمد به شهر  
احمد محمود حصصت هواحدی کامرور کرد

اینچنین شاخی ازو پیدا نگشتی در دیر  
منت همایم خود را هست دایم جان میار  
بس درخت گل چه آرد جز گل خوشبوی بار  
از سخن چشم عدوی احمد مختار بار

۱- این اشاره است به قوت پدرش قاضی یوسف بن احمد، بیت زیر هم به اثبات می‌رسد که وی  
در گذشته بود:

گر یثقی زنده یوسف القاضی به ثبات ازو شدی راسی

(حدیقه، ص ۶۲۰)

۲- حدیقه، مدرسی رضوی، ص ۲۷-۱۶۷ و کلیات اشعار مستای، ص ۲۳-۲۴.



حیرشیل از سدره و حوران رنگرهای نظام  
هیچ کاری نداشت از پدر علی و دوله‌دار  
ری چو یاد اندر لطافت وی چو خار اندر وقل  
باش با خورشید اقبال برآرد روزگار

در عصر محشی که او فردست آنکه کم داند  
کار کردار علی دارد وگره روز جنگ  
ای چو اثر دو مادی و بی چو آب اندر صفا  
این همه حشمت یک نام صبح بخت نشت  
بیز این ابیات:

چون و لیلا حد هزاران بخت پر از وی حوال  
ای مسئله‌ها که چه ماند هر گل اندر گلستان  
خلقت یوسف شعار و خلق احمد قهرمان  
دبیزی ای متحن خصم تو اندر اصحاب  
کان زگوهر سرفرازی یافت به گوهر زکات  
بود بدعت جای قومی بقعه شائستگیان  
قبله سنت شد این رگعه خدمت شد آن  
دبیزی ای شاه خانه شد باش ای خاندان  
دبیزی ای شاه خانه شد باش ای خاندان

خاصه بدر مدر و شمع شمع یوسف آنکه هست  
از چنان صدوری چنین بدوری برآمد یا کمال  
بوالمعالی احمد یوسف که او را آمده است  
شاد باشی ای متحنی پشت تو اندر راه دین  
عنبر از تو زیب گیرد نه تو از منبر از آنکی  
بود بیتخانه گروهی ساحت بیت الحرام  
این در موضع چون از دیدار دو احمد نور یافت  
قبله در امامان خاندان است و بی  
ابوالشعالی یکی از آن چهار نفر عالمی است  
چهار نفر عالم بدین قرارند:

۱- قاضی القضاة جمال الدین ابوالقاسم محمود بن محمد الالبوری

۲- قاضی القضاة جمال الدین ابوالمعالی احمد بن یوسف بن احمد الحذادی

۳- شیخ الاسلام جمال الدین ابونصر احمد بن محمد بن سلیمان الصغانی

۴- صدرالدین شمس الانام ابو طاهر عمر

۱- ص ۱۲۸.

۲- دیوان سنایی، ص ۲۲۹.

۳- کلیات اشعار سنایی، چاپ عکس، ص ۲۳-۱۴۰.

۴- دو نوشته‌های قدیم و قدیمی به همین ترتیب آمده ولی در کلیات اشعار چنین آمده: قاضی القضاة احمد بن سلیمان صغانی رحمه الله، قاضی الامام محمود الاستوفی رحمه الله، قاضی القضاة ابوالمعالی رحمه الله، جواد امام حنبل بن ابی بکر رحمه الله.



اشتهار می‌گردد. نام در این وقت قاضی یوسف بن احمد پدر ابوالمعالی درگذشته بود.<sup>۱</sup> حدود محض ابوالمعالی هم در دوران زندگی سنایی پدر و در حیات گفت و شنود این دو قطعه و سنگ رها می‌گردد در بارگاهات و در مرثیۀ ابوالمعالی در دیوان سنایی آمده است. در اینجا نقل می‌شود:

رفت قاضی ابوالمعالی ای سنائی آه کو  
آفتابی بود یوسف ابوالمعالی ماه او  
خرد گرفته هر کسی چون صدر و منیرش  
حمله شیر آزمودن مست شد در رنج تو  
ماند محراب رخصتا را اسم مردی، مرد کو  
هر صری خواهد پیوسد آستان چاه تو  
یوسف ما بود چاهی لیک گشت از بهر چاه  
این قطعه از اشعار سنایی نیز در ورق ۲۹۴، از نسخه خطی موجود در کتابخانه اسدیا آقی به شماره ۹۲۷ است:

چو فرمان یافت قاضی ابوالمعالی	بشد خوبی هم آنگاه از معالی
جهان تاریک و تیره شد به یکبار	ز غزنی شد همه خیرات خالی
از آن بدری که در صدر جلالت	نشسته همچو شاه اندر نهالی
شده مجلس پراز شهد و پراز شمع	به لفظ خوشتر از حلوی خالی
بدیدارش همی بودیم شادان	بتاگه گشت آن شادی روایی
دریغ آن پدر و صدر و شمس عالم	که در زیر زمین گردد و پایی
دریغ آن رنجهای برده در علم	ز بیداری بخواب اندر لیالی

۱- در حدیقه آمده:

گر بُدی زنده یوسف القاضی به نیابت ازو شدی راضی

۲- دیوان سنایی، ص ۷-۷۲۴



دریغ آن روی چون غورشید تابان / خطابه‌های چون باد شمعی  
 دریغ آن لفظ شیرین تو گوئی / خطره‌بار است شمشیر لاهی  
 الا یا اهل غزنی زار گریه / بر حدک زبانه‌های بوالشعانی  
 شده دلمن زمرگش شادمانه / هر چه گشته مرید و مری  
 یقایت برده کمره‌های مروت / ز حله‌ها و امانات اعلی  
 بقرزندان کند تدبیر ناستوب / بروی دوستی از بد و بد  
 شدم خرمندگان حکم خدایست / شدم قاضی بحکم دوله‌های  
 این رباعی هم در مرثیه بوالشعانی آمده است:

ای معنیران شهر والیان کو؟ / تابنده خدای در حوالیان کو؟  
 وای قوم جمال صدر عالیشان کو؟ / زیبای زمانه بوالشعانیان کو؟<sup>۱</sup>

از آنجایی که در مدح بوالشعانی در بالا نقل شده بدست می‌آید که حکیم ساسی<sup>۲</sup> قاضی بوالشعانی حدود ۱۰۰۰ سال پیش از هجری در مدینه منوره متولد شده است. علاوه بر این زندگی دارای اهمیت از حکیم ساسی به قاضی بوالشعانی احمد در محضر علمای مکه و مدینه وجود دارد این نامه ضوایح عالیه‌ترین پایه ساسی است که از اول تا آخر دارای استدلال حکیمانه است و در نتیجه طرز بیان آن مشکل شده و درک مطالب آن آسان نیست. این مکتوب با دو آیه از قرآن الحکم شروع می‌شود مفهوم یکی از آنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر دیگری برای شما خبری آورد، در مورد آن تحقیق کنید مبادا که نادانسته به گروهی حمله برید و سبب به خاطر کاری که کرده‌اید بشمار خورده»<sup>۳</sup> و مفهوم آیت دیگر چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از پس گمانها پیروی نکنید که بازهای از گمانها گناه است»<sup>۴</sup>.

۱) دیوان ساسی، جلد ۱، ص ۵۵ - ۵۶ - قرآن، سوره الاحزاب، آیه ۴۸

۲) دیوان ساسی، جلد ۱، ص ۵۵

تمام مطالب نامه منسی بر همین دو آیه است. یکی از مخالفین حکیم سنائی از مناسی به قاضی ابوالمعالی شکایت کرد و به مناسی التهام بست که او در ایمان پخته نیست و اینکه مستطیع نبوده است. قاضی در این قصه درصت تحقیق نکرد و به مناسی بدگمان شد چون مناسی شسته، متأثر شد و امر نامه طردانی را نوشت و حقیقت حال را بازگو کرد بعضی قسمتهای این نامه در این جا نقل می‌گردد:

دو مصور موزوند در بست ناخلفان آدم که یکی در نگارخانه طیب رنگ هرور و روزامیورد و دیگری در گلشن اسالت تبرنگ خیال محال زلد... اقا در نهان حاله این نهاد لا یس برده عزت طاقی دیگر است، محقق نه معرخ، بی نه متنبی و نفس انسانی متوسط میان آن یکی تقاضی حقیقی و این مصور مجازی، او را دو روی، یک روی سوی اند شغل بد محبوب و دیگر روی سوی این رنگ آمیز مکتشف، نفس انسان را تا ضلله‌گاه لا ابر سواست در هرور و زور این دو مصور موزور است... نقش از قرآن مجید<sup>۱</sup> اینکه «شاهین الاس» و باز اگر رویش از ان سواست در بر علم و حطم، آن یکی مفسر است. خطاطش از دیوان رسالت که «العلماء ابناء الرحمن»<sup>۲</sup> و دیگر «الشیخ فی قومه کائنات فی الله» میان این سه نقاش به پدیده عقل غریزی تسیر نتوان کرد تا مرشد اصلی نان ارشاد نکند که «إلی الاعصی یفیر قائد ملوم» از برای این اشکال سر سالکان راه هدایت این گذار بگرد که «ارنا الانبیاء کماهی»<sup>۳</sup> ای مصور مصور آفرین کحل هدایتی در دیده صورت ماکش تا ما صورت اصلی را از صورت مجازی یاز داریم...

#### اشعار\*

اندوین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست تا هر آدم روی را زنهار آدم نسیمی  
خول را از خضر شناسی همی دریه چهل زان همی از رهزنان خوئی همیشه رهجوی  
برتر آئی از طبع و نفس و عقل ابراهیم را تا بدانی نقشهای ایزدی از آوری

۱- قرآن، سوره ۶، آیه ۱۱۲.

۲- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۷، جامع الامثال ۲، ۷۰-۳۶۶.

۳- حدیقه، ص ۱۰، مرصاد العباد، ص ۱۲۹. ۴- دیوان سنائی، مظاهر معانی، ص ۳۳۶.





پیکر گری<sup>۱</sup> و آن قوای شهوانی است و پیکارگری<sup>۲</sup> و آن تقابل عظامی است. صحرای سینه ایشان را تنگ می‌دارند، دارندگان روحانی از حلال عینک ایشان سنگ می‌دارند «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بِنَاءً فِيهِ كَلْبٌ أَوْ صُورَةٌ»<sup>۳</sup> الهام نیست و درین معنی به عظم از گفته‌ام:

دوری از عظم تا ز شهوت و حرص جانت یو پیکر است و یو پیکار

گری در آید فرشته یا شکنی سنگ ز در دور و صورت از هم از<sup>۴</sup>

براد از این اطباء و شویب است که درین وقت خبر سحت هایل و مهبت سنایی رسید که همی هم از صورت گران<sup>۵</sup> تصویر و مرقمات نور ازین قر دینه عالم و مرد حریف آدم بی هیچ موحب و مقدمه یا حاد<sup>۶</sup>م لجاج کرد به منهد هر نفس که آنجا حاضر بودند و تعدی نمود چنانکه حاجت آمد حاضران را او را زجر کردند صفت خادم آنجا سکیت فی بطن عفریت<sup>۷</sup> بود و نظر او مظلوم دبو «نظر المریض الی وجوه العواد»<sup>۸</sup>

گوهر نفس این داعی در جوش آمده که «من سکیت عن الحق فیو شیطان اخرس» و لغار عنالش از کشید که «الرجوع الی الحق خیر من التماهی فی الباطل»، با چندین احتمال و رزانت پیش خواجه امام ابوالمعالی احمد بن یوسف ازین خادم شکایت نموده و دروغی سن ابلهانه حکایت و پلیداله نفاق ارتکاب تبیس دهانیده و ناشنوده که «ان العبد اذا استکل النفاق ملک عینیه یکی بهرامتی شاه» و قسه<sup>۹</sup> «و جاءوا ایاهم عتساء بیگون» فراموش کرده... تا نفس نفیس او را متحرک گردانیده و روح مقدس او را مضطرب کرده هر چند «هو جیل<sup>۱۰</sup> الفاصف لایز خزجه العواصف» لیکن چنانکه «لاخیر

۱- به معنی مصوری.

۲- به معنی اختلاف و سنگ ز سنگ.

۳- الجامع المفهره ۱: ۱۵۵.

۴- دیوانه ص ۱۲۰.

۵- یعنی مصور.

۶- مجمع الامثال ۲: ۱۶۵.

۷- قرآن. سوره یوسف.

۸- روضة الصفا ج ۱ ص ۲۹.



و جمله «لا تعصوه» و «یا ایها الذین آمنوا یطعوا الله» و «والله اعلم» و «لایکون الذین آمنوا و عملوا الصالحات» و «لایکون الذین آمنوا و عملوا الصالحات» و «لایکون الذین آمنوا و عملوا الصالحات»  
درین معنی سخن گزاری خوش گفته است:

هر آن خشم کان توین دین بود زایزد بر آن خشم نظیرین بود  
حیث در جهر نهایت محض است زبانه صحران آورد و گرنه منت شمران و آن بلند  
است که او بدل کینه گیرد از رویاه و این بینی چند بر بدیهه گفته شد:

که باشم من و خشم صدر شریعت نه شاه و نه رای و نه خان و نه قصر  
اگر دوزخم دم زدن بر نیام و گر آفتابم فرویزم از بر  
مرا این قلم وین زبانست و این دل حصار و خزینه من اینست و دفتر  
اگر من بجز هجو ملحد مگالم قلم دست یزد سخن لب زبان سر  
نهال مسلمانی شصت ساله به پیرانه سر کافری کی دهد بر

چگونه به دست آن سر را است کند که اگر در بحره حروف قطعه در گیرد  
حسد است آنجا بید و اگر از بطنش طبعش بولید توحید و تعزید از آنجا بید  
حرمت اهل حرمت اگر انعامی که کاتب الوهم ایست این ایست به تحقیق ایست  
بر هر سجده سجده او حنوده و اگر الهام که کاتب الوهم رحمة للعالمین است آن  
سیاست به تحقیق و به صدق شود بر قلم برای بی اعتداله او گردد

السر خاطری که فهم او لوح مکتوبات پیش چشم دارد شبیدن چنین تحلیلات رو  
شایع بود و در فکری که وهم او خط خطا بر و زمر کرده باشد، خندد این تصویرها  
او بدیع از خبر ناظر سی سوال است و از بین به نظیر بی کسی که میوان فصل و  
عدل او مسائل او باطل او بخته باشد و اشیاء و ادهم امضا و عزم او میان بهشت و دوزخ  
الکبخنه، چه جای این آهستگی و اهداض باشد که آن لحظه که حدت فریجت او آنش  
الذکر و اوهات مرعوفات او ردی... اکنون این خادم واقع است که در ثانی الحال صورت  
باطل او پیش دیده قریب الطاف درآمد و تصویر و تصویرش بر



بعد از این از عاطفت و رأفت صدر اسلام چشم دارد که تعویبهات صاحب خرمستان را گوش ندارد و شاگویی خود را روزگی چند مهلت دارد و هم بحال او، او را میزانی کند چهری که بهانه مودتی و سیاح میهنک از آن عاجز باشد از آن خود را حیالت فرماید، جوهری که روح اله باشد مذهب است اخلاقی را بدان منحلی گرداند بحکم آنکه این خادم جر نعم بیگنی بپراگنده است، پس وقت آنست که در حق او سعی کند نه در جور او، و او را نیرید خلعت دهد نه نیرید قلعت...

سایه در مدح امیر الملة قاضی عبدالودود بن عبدالقاسم بن اشعاری سروده.

از جمله:

<p>ای تو چون نعمان ثابت در شریعت متقدم از تو روشن راه حجت همچو گودون از نجوم بدر دین از نور آثار تو می گردد منیر هر که شاگرد تو شد هرگز نگردد مبتدع ملک شرع مصطفی آراستی از عدل و علم بدعت و المعاد و کفر از فر تو گمنام شد تا گریبان قدر بگشاد چرخ آبگون گرچه ناهموار بود از پیشکاران کار حکم آنچنان شد خاندان حکم کز بیم خدای دستها بر داشته عمر تو خواهان از خدای چون شاهین قضا انصاف متجی گاه حکم حشمت قاضی امین باید درین ره بدرقه رایت دین هر زمان عالی همی گردد ز تو هر کسی فاحش نگردد بر مستحق از لباس دانش عبدالودودی باید اندر طبع و لفظ</p>	<p>وی بحیثیت پیشوای شرع و دین مصطفی از تو شادان اهل سنت همچو بیمار از شفا شیخ حرصی از ابر احسان تو می باید نما هر که مدافع تو شد هرگز نگردد بی توا همچنان چون یومثانها را بقروردین صبا شاه باشی ای پیشکار دین و دنیا مرجع باکدامین تو رتو قاضی ندید اندر قضا پیشوایین، لیکن رفو عدالت اندر عهد ما می کند مر خاک را از باد عدل تو جدا از برای یابنداریت اهل شهر و روستا جبرئیل از سدره گوید با ملائک درعلا دانش قاضی امین زیند درین در پادشا ای نگو نام از تو شهر و ملک شاهمنه علا هر کسی مومن نگردد بی نبوت از عصا تا بود هر مرد را در صدر دین زیب و بها</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------



از لقب مفتی نگرده بی‌تعلّم هیچکس  
مدعی درکوی مایش است بازب و محال  
ای نیره قاضی با محمّدات محمود آنک  
دان که از فر تو و از دولت مسعود شاه  
شاه ما محمودی و تو نیز محمودی جز او  
ملک چو در خانه محمودیان زید همی  
از قاضی عبدالودود در روزگار سلطان مسعود بن ابراهیم (۶۵۲-۵۰۹) مصنف

علم باشد تا کند در خدمت را دو  
نیک بگردد با خداوند صبح عاقبت بر طبع  
بود چون تو را که طبع و پاک دین و بار ما  
ملک دین شد با حیانت کار دین شد بانوا  
شاد باش ای جان ما پیش دو محمودی خدا  
همچنان در خانه محمودیان زید قضا  
از قاضی عبدالودود در روزگار سلطان مسعود بن ابراهیم (۶۵۲-۵۰۹) مصنف

قضاوت داشت و از خاندان محمودی و از خانواده قاضیان بود. سنایی در مدح وی  
قصیده دیگری هم دارد که در دیوان او موجود است این ابیات از آن است

آن طبع را که علم و سخاوت شعار نیست  
آن دست و آن زبان که درویش تفع خلق  
باشد چو ابر بی‌مطر و بحر بی‌گهر  
ممت خدای را که مر این هر دو وصف را  
قاضی القضاة غزنی عبدالودود آنک  
چرخ است علم او که مر او را فساد نیست  
در بر و بحر نیست یکی صنعت از سخا  
در هفت بخش عالم یک مبتدع نماند  
نزدیک علم و رای تو مه نورمند نیست  
یکی تن نماند در چمن جود تو که او  
امیدوار باز سوی صدف است آمدم  
از عالم غایت و از غایت غایت

از عالم غایت و از غایت غایت  
جز چون زبان سومین و دهمت چنان نیست  
آن را که با جمالت تکوین یار نیست  
جز در مزاج یشرو دین قرار نیست  
مر علم و جود را جز ازو یشکار نیست  
بحر است جود او که مر او را کنار نیست  
کاندر بنان و طبعش از آن صد هزار نیست  
کز دو افعار حکت تو دل مکار نیست  
در یشر علم و سنگ تو گه بردبار نیست  
چون فاخته ز منت تو طوقدار نیست  
از ابر و شمع کجاست که امیدوار نیست





قاضی دیگر از خانواده محمودی قاضی نجم‌الدین حسن معروفی است که سالی در  
مدح او نیز قصیده‌ای گفته و این ابیات از آن است:  
دی ز دل تنگی زمانی طرف کردم در چمن  
یک جهان جان دیدم آنجا رسته از زندان من  
بی‌طرب خورشید طیور و بی‌طلب جنان صبا  
بی‌دهن خندان درخت و بی‌زیاد گویا چمن  
سجده آنجا بر دیواره تا سال سرور  
ترنگ آنجا خوش بختی در کنار سترن  
چاک کرده بر برای عذلیت خوش بوا  
نوطه کجلی بستم شعر میدای من  
بسته همچون گردن و گوش عروس جلوه‌گر  
شاخ مرجان ارغوان و عقد گوهر باسن  
من دران صحرای خوش با دل همی‌گفتم چنین  
کایت عقل افزای صحرا و سنت جان پرور وطن  
باغ گفت از راه دیده کی سنائی آن توئی  
بر چنین آواز و رنگ و بوی مانده مفتن  
مجلس نجم القضاء و قاری و حالش بین  
ناهم از خود فارغ آئی هم ز بلبل هم ز من  
رنگ و بوی باغ و بستان را چه بیی کاهل دل  
دل بدین نژادها هرگز ندارد مرهین  
سوی قاضی شو که خلق و مخلوق او را چاکرند  
نفس بنده در خطا و مشک سایان درختن

راستی از درود بی وانی صفت  
 پیش هر بادی که پیش چشمه گردد نازد  
 نجم را آن استقامت هست کانداز راه دین  
 جزیه پیش راستی بفته نشد چون نوب<sup>۱</sup> «آن»<sup>۱</sup>  
 شمع ما را گر لگن کرده است چرخ از خاک و خون  
 هست شمع گفته او را سمع هشیاران لگن  
 چون عروس فکرت او چهره بگشاید ز لب  
 نعره‌های «طرقوا»<sup>۲</sup> برخیزد از جان در بدن  
 ساکتی از حلم او خیزد چو جزم از حرف «لم»<sup>۳</sup>  
 برتری از علم او زاید چو نصیب از حرف «لن»<sup>۴</sup>  
 من چه گویم گر ز فریدوس برین برسی تو این  
 کز تو خوشتر چیست گوید مجلس قاضی حسن  
 نجم را باغ این ثنا می‌گفت وز شاخ چنار  
 ناخنه کوکوک‌نای یعنی که گو آن الحین  
 شاد باش ای مهنری کز بهر چشم زخم تو  
 خرقه در بازو فقیر و بت یسزد برهن  
 چون به منبر بر شوی «والشمس»<sup>۵</sup> خواند آسمان  
 چون فرود آیی ازو «والنجم»<sup>۶</sup> خواند ذوالمنن  
 انجم دلها توئی چون پشت برتابد هدی  
 برد خلقان توئی چون روی بنماید بحر

۱- از خانواده «نجم» در زبان فارسی

۲- «طرقوا» یعنی راه بپوش

۳- «لم» از سرود «درود» در زبان فارسی

۴- «لن» از سرود «درود» در زبان فارسی

۵- قرآن، سوره ۹۱

۶- قرآن، سوره ۲۳



این نشان کامروز بینی از سر دونه‌همنی  
 بنده یک بت شود آنگه که بسیار شش  
 اندرین بتخانه قاضی صد هزاران بت بدید  
 گر سرهفت یکی بت را شد هرگز شمع  
 هر دلی گر عشق و حال و مال چون بت خانه بود  
 سوحی بتخانه و درهم شکستی آن وثر  
 نسبت از محمودیان داری و بهر عز دین  
 هسجو محمود آمدی بتخانه سوز و بت شکن  
 مدعی بسار داری اندرین صنعت و لیک  
 زیر کان داند سیر از سوسن و خار از سمن  
 گرچه در میدان فالی لیک از روی خود

رفته‌ای جایی که بیش آنجا نه ما گنجد نه من<sup>۱</sup>

قاضی حمزه غزنوی بود ولی از یکی از قطعات موجود در مجموعه تصاویر عمادی  
 شهرناری (که در کتابخانه دانشگاه اسلامی علی‌گه در گنجینه حبیب گنج محفوظ است)  
 نومی آید که قاضی در بلخ اقامت داشته و سنایی فسیده خود در مدح او را در بلخ سروده  
 بود. این اشعار نمونه‌هایی از سرودهای اولیه حکیم است. قطعه عمادی به قرار زیر  
 است و از این قطعه معلوم می‌شود که عمادی نیز قاضی حسن را در بلخ دیده است:

چون سنایی افتاد از خطه غزنی به بلخ تازه کرد از مدحت قاضی حسن روی سخن  
 چون مرا از لشکر سلطان به ری پیوست بحث بر در قاضی حسن دیدم معالی را وطن  
 اندر آن فکرت که این قاضی چو آن قاضی بود از عرق در آب آتش زای دیدم خوشتن  
 آسمان گفت آفتاب یا عمادی ... خاک آن قاضی حسن از خون آن قاضی حسن

ای دروغا روی آن بودی که مدحش گفتنی با زمانه فرست شدی شعر او از شعر من  
گفتنی ای کلک آن مرغی که در پرور او آورد هرمان او سیمرغ را بر تازان  
گفتنی ای کرده برخلاف آسمان عشقش را زهره شدی و زهره را بر رطابش  
عمادی قصیده مرچور را با استخوان از شیوه شقایب سروده و حواسته است که با این  
ایات مدحیه با سائی همآوردی نماید ولی چون قصیده کامل عمادی را نداریم لذا در  
این باره چیزی نمی توان گفت.

آنچه در این مقاله گفته آمد آنها نامی از فاضل محمودی و سائی چند بود که در مدح  
آنها سروده شده اما در مورد بقیه احوال و آثار آنها اطلاعی در دست نیست هدف من  
از این مقاله آن است که محققین یا مورخین دامن همت به کمر برند و با کمک اطلاعات  
مختصری که در این مقاله آمد، حق مطلب را در این مورد ادا نمایند.







## طایر شیرازی

پرفسور سید امیر حسن عابدی

دانشگاه دهلی، دهلی

طایر شیرازی یکی از شعرانی دورهٔ قاجاری است که جدان شهرتی نبوده است. مؤلف الذریعه الی تصانیف الشیعه<sup>۱</sup> وی را این گونه معرفی کرده است: میرزا حسن خان بن عبدالرحیم خان و برادرزادهٔ ابراهیم خان اعتمادالدوله، رضا قلی خان هدایت که معاصر وی بوده شرح حال او را نوشته و دیوانا عزلیات او را مشتمل بر ۵۰۰ بیت دانسته جدا از قصاید وی. سجده‌ای از دیوان وی با مقدمه‌ای در شرح حال او که در حیات شاعر نوشته شده، در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق موجود و در فهرست آن کتابخانه شماره‌بندی شده و از مندرجات همان فهرست برمی‌آید که در سال ۱۲۴۷ هـ/ ۱۸۳۱-۲ م به بسیاری طاعون در کرمانشاه درگذشته است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی آمار نشان سه نسخهٔ دیگر از دیوان وی آمده است.

این شاعر همان است که عمودی او حاج ابراهیم... در زمان لطف علی خان زند<sup>۲</sup> کلاشر شیراز بود و به هنگام محاصرهٔ شیراز از طرف آغا محمد خان<sup>۳</sup>... وسیلهٔ تسخیر

۱- آنا بزرگ الظهیرانی: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۶۳۵/۹.

۲- ج ۳، ص ۲۲۱۳.

۳- دو در کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و یکی در میرزا...

۴- ۱۲۰۲-۱۲۰۹ هجری/ ۱۷۸۵-۱۷۹۲ میلادی، ۵- ۱۱۹۳-۱۲۱۱ هجری/ ۱۷۷۹-۱۷۹۷ میلادی.



شهر را برای خان قاجار فراهم آورد. و به وزارت وی رسید. فتح علی شاه<sup>۱</sup> او را به خدمت اخراج خانوادگی را به خان رسانید و فقط از قبل بگفته فرزند پسر او صرف نظر کردند. و او خانواده قوام الملک را تشکیل داد.<sup>۲</sup>

بک نسخه خطی کامل از دیوان طایر شیرازی تا بک مقدمه معضی در موزه ملی، تهران نگهداری می شود.<sup>۳</sup> این مقدمه درباره طایر و خانوادگی نویسنده معضی در ندارد که از نظر تاریخ و فرهنگ ایران اوزن زیادی دارد. مقدمه نامبرده این طور شروع می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مطلع انوار الوجود و مطلع الوجود لكل موجود تدبیر السموات والارض  
ناظم عوالم الامكان... ارسل رسلا و انزل کتبا و احسن الاسماء اکرمهم... الرسول الشیر  
الاقصی الذی جعله المیریه هادیا... وانه کثارا عربیا... صلی الله علیه و آله و اصحابه سنا  
وصیه و ابن عمه... علی امیرالمؤمنین و اولاده.<sup>۴</sup>

در دنباله، تدویی گنده دیوان و نویسنده مقدمه به توصیف شیراز پرداخته و می نویسد:  
اما بعد، یو اذکیا و ارباب فطنت... مسنور نمائد که در عرصه وسیع زمین... شکوفه و  
دلجوئر از صفحه فارسی میما خاک پاک شیراز نیست.

بلد تفوق بمائها و هوائها و ینائها و الحب فی ابنائها

بلد یظل به الغریب کائنه فی اهلها و اسمع جمیع ثنائها



چشم مسافر چون بر حمدان تو افتد عزم رجلیش بدل شود باقامت

سادش همراهِ دم پور مریسم است و در خاکش خاست آت حیات مدغم آبش را مزاج

لیل و نیم است و فصایش را طراوت جنات عدن و نغم صباش از بوخت

۱- ۱۲۶۱-۱۲۵۰ هجری/ ۱۷۹۸-۱۸۳۶ میلادی ۲- ذکر معین فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۷۶

۳- شماره ۷۲/۲۵۶

صبحی نشان دهد و هوا پیش چون نکشت هوا جان بخشد. خاکش را با محبت سرشته اند  
و آبش را با... آغشته. موزونش شرم قد دلبران گله دار و ریاض عیبش مصداق حیات  
نجری من تحتها الانهار. فضای جانفزایش طرب آمیز و هوای دلگشایش نشاط انگیز  
نمایش عجز بخل و عشم ساز است. هواش مایه ناز و سحر است  
مزاج عاشقان را عجز بخشا مزاج دلبران را ناز برما  
در آبش کیفیت شراب نهاده اند و به خاکش قوت اطرب داده. صبر شایسته  
حورش اجالت غارتگر دماغ دانایر است و نوازش فزاین سوخته جانفش آتش زن کالای  
نکبایی

نوی فوری و بلز خرومر عکّه و ساز. همی کند خجیل لجهای حساگر  
خاک مسلایش گوین ملک ازفر است که از بی معبود به خاک افاده و آب رکنش  
مقسم زلال کوش که از آنجا به خلد بهره ای داده اند.

مردمشن در جاد فردی طاق و در حسن و ملاحات مشهور آفاق. وفا در ایشان مضمر  
است و سخا در ذالشان مختر. کلامشان را عذوبت جان است و خطابشان را انقافت آب  
جبران آبش بدانسان لطیف و خوش زبان و ایف و مهربانند که نکو رویان آنجا عادت  
معتوقان از دست داده رسم جور و عفا ندانند. عرصه باغ و بستان هر صبح و شام از  
گلر جان سرو اندام الجسم است و ملاحات کاخ و شبستان از قطبهای گل و سبل جسم.  
از ارباب فهم و دانش بدان پایه که از آن خاک پاک و ارض تابناک برخاسته از نعم  
بلدان و امصار نشان نداده اند. از فصلا مانند قطب الدین علامه و صدرالدین محمد و از  
عرفا شیخ عبدالله خفیف و شیخ روزبهان شطاح و از شعرا شیخ مصباح الدین سعدی و  
خواجہ شمس الدین محمد حافظ و از مترسلین فضل الله صاحب معجم و عبدالله و صاف  
و دیگر دانشمندان و سخنوران که از حد بیرون است.

از دنباله مقدمه برمی آید که اسم شاعر حسن بوده و خانواده وی مناصب عالی  
داشته اند و عموش اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان وزیر آقا محمد خان بوده و



عبدالحکیم خاد پدر طایر، سپهسالار لشکر و حاکم اصفهان بوده و کرمان و سیستان هم به وی تعلق داشته است.

طایر در شب جمعه پنجم رجب ۱۱۹۲/۵ ۱۷۷۸ م در شیراز متولد شد. وی جوانی بسیار روی و عاشق مراح و در زمان حکومت پدر خود در جمیع امور دخیل بوده و بیشتر اوقات او به مقتضای جوانی در عیش و عشرت و میر و شکار صرف می شد، تا به ۲۲ سالگی رسید.

در این اثنا فتح علی شاه قاجار، اعتمادالدوله را در سال ۱۲۱۵/۵ ۱۸۰۱-۱۸۰۰ م به قتل رسانید و خانواده وی معضوب و طایر گوشه نشین و دایمنا گریزید.

چون صورت عصب شاهی فرو نشست، در سال ۱۲۲۸/۵ ۱۸۱۳ م شاهزاده محمّد علی میرزا طایر را به اصفهان دعوت نمود و او را عیسی و ندیم خود گردانید. پس از درگذشت شاهزاده نامبرده، طایر به خانواده شاهی پیوسته و مصاحب شاهزاده طهماسب میرزا گردید.

صاحب مقدمه درباره شاعری طایر می نویسد: "گوی سبغت از شعرای ماضی و حال بودند، چنانکه در فن قصیده گوئی، به سیاق استادان سلف اقرب از جمیع ابنای زمان است و در طرز غزل سرایی نادره دوران، در بداعت معنی و سلامت لفظ و دقت فکر و تازگی خیال سالهاست که بدین مایه و پایه شاعری پای به دایره نظم نهاده".

سخن موزن مثنوی شامل ۶۳ قصیده، تقریباً ۹۸۸ غزل، ۳۶ قطعه و شش رباعی می باشد. قصاید طایر در مدح حضرت علی، امام حسین، امام رضا، طهماسب میرزا و غیره می باشند که در مواقع عیدالقطر، عبدالاضحی، و غیره سروده شده است. در دو قصیده تاریخ بنای باره نجف اشرف، سرای و کاخ، در یک قصیده تقریب اعطای خلعت شاهی به شاهزاده داده شده است. در قصیده ذیل که در ۵۵ سالگی سروده، شاعر از زندگی خود سخن گفته است:

دریغا که از گردش آسمان مرا شد بهار جوانی خزان  
گذشته است در این سرای میبج زینجاه و پنجم فزون سالیان





در یکی از قصاید شاعریت طهیر فارابی<sup>۱</sup> را تفصیح نموده

بر حسب مدعای خود از گفته طهیر  
نصرت مصرعی در شد از روی اختصار  
کای آفتاب جود زمین نور وامگیر  
از سایه خدای زمین سایه بر خدای  
تا که در بحر بود باد را در بحر  
تا باد را طلب بود خدای را قرار  
فرق و لب عدوی تر بر خاک و پر زیاد  
چشم و دار حسود تو بر آب و پر زیاد  
و در قصیده دیگر از انوری<sup>۲</sup> داد طلب کرده است:

طبع مرا در شاعری آن پایه میده کائنوری  
جز معجز پیغمبری شعله اشعار مرا  
طایر به سروده‌های خود فخر نموده است:

پایه شمع تو از رفعت ز شمعها برگزینیت

گویی اشعار تو هست از حس و حسود باشک

در اینجا چند بیت از قصاید طایر نقل می‌گردد تا نسبی و قدرت وی درست مشخصه شود:

ابر آزاری گذر سوی گلستان کرد باز	گلستان را غیرت کند بدستان کرد باز
حلقه‌های رنگ و رنگ و جامه‌های لون لون	در سر تو باوگان باغ وستان کرد باز
بست از غوغا زبان در گلستان زاغ و زغن	فمری و بلبل بهستان لب بدستان کرد باز
ابر مروارید بار از کوه آمد سوی دشت	باغ وستان را در و گوهر بدامان کرد باز
باد عنبر بیز عنبر ریز شد در باغ و راغ	مرح کالای گران مشک آردان کرد باز
سر برآوردند اطفال ریاحین از زمین	مادر خاک آشکارا را ز پنهان کرد باز
دیده گریبان بلبل در فراق روی گل	عجبه را لب بر فراز شاخ خدایان کرد باز
دست گل از آستین شاخ گردید آشکار	با بد بقتل عیان موسی عمران کرد باز
تا قیای صبر بلبل را کند یک بار چاک	عجبه گلی تکمه لعل از گریبان کرد باز

۱- وفات: ۵۹۸/۱۰۶۲ م.

۲- وفات: ۵۸۳/۱۱۸۸ م.

شاهد رعنائ گل بی پرده شد در گلستان  
بسکه از شب تا سحر زد از ایام لاله می  
شانه زد بر طرّه سنبیل صبا حُناطه را و  
موسن آزاد در طرف چمن شد ده زبان

چشم تو گیسوی روی خوش حور نگردد باز  
چشم تو گیس را ز هم امروز نتوان کرد باز  
بر سر از بوی بهارش عتبر افشان کرد باز  
همچو من گویس هوای مدح سلطان کرد باز

چو آفتاب نهان گشت شامیگه ز نظر  
قدش چو سرو اگر سرو لاله آرد باز  
عیان زگلشن رویش طراوت فردوس  
بنرم از گل روی و بنقشه مویش  
بلا بزللف دلاویز او گرفته مقام  
تکلمی زوی و صد هزار معدن در  
زفرق تا قدمش عشوه ساز و شورانگیز  
ز شوق آمدنش من همان زخود بی خود  
چه گفت گفت که ای مستمند خون شده دل  
چه شد که شاخ مراد تو داد محبت یار  
ترا که بود دهانی به یذله دایم باز  
جواب دادم گای ماهروی مشکین موی  
بی از قضیه دولتشه ستوده که گشت  
چرا نگریم بر آن سپهر جاه و جلال  
اگر بخانه نشینم کجاست برگی معاش  
اگر چه از خلف الصدق او بحمدالله  
ولی نظر بغرور و جوانی از سر لطف  
بیا محم لب شیرین گشاد و گشت از دز

عیان بکلیه من گشت آفتاب دیگر  
رخش چو لاله اگر لاله سنبیل آرد بر  
نهان بچشمه نوشن حلاوت کوثر  
چمن چمن سخن و دسته دسته سینبر  
اجلی به غمزه خورتیز او گزیده مقر  
تیشمی زوی و صد هزار تشنگی شکر  
زیبای نا پسرش ترک تاز و غایت گر  
که از حکایت غمهای من گرفت خبر  
چه گفت گفت که ای دردمند خسته چنگر  
چه شد که نخل امید تو داد حسرت بر  
چه شد که مهر خموشی نهادش بر در  
جواب دادم گای سر و قد نسرین پر  
بتای مردمی اندر زمانه زیر و زبر  
چرا نتالم بر آن جهان حشمت و فر  
وگر سفر بگزینم کجاست ساز سفر  
بجاست رونق ایوان و تخت و تاج و کمر  
نمی کند پسوی پندگان پیر نظر  
که ای فضل و هنر در زمانه گشته سیر



امید من همه از شاهزاده این می بود      که حجاب بر رعایت کند خزین زیندر  
 ازین زیاد بگرمانشهان چه بی خردان      بخیره عوار سانس و پیروزه راج مهر  
 ازین قصیده که قصیدت ز شاه دستورست      بخوان صاحب دربار و بوسه ده بر شرف  
 ز روی شوق قدم را ز سرکن و بشتاب      بمرم بندگی مفتضای حق و بشر  
 امام ثامن ضامن که حکم اوست روان      چه بر زمین و زمان و چه بر فضا و قدر  
 شاعر در غزلیات خود هم بارها از شاه تحلیل می کند. علاوه چنانکه در مقدمه دیوان  
 اشاره شده، از دست دلی بی پیدا است که طایر ناسنا شده بود.

سألیا یتابی خود از خدا کردم طلب      تا ز خاک راه شه گویی دوچار آمد مرا  
 طایر هم مثل شعرای دیگر از قدر ناشناسی دیگران نسبت به خود شکایت و به هتر  
 خویش مباحات می کند:

درین بازار کالای هتر را چون شوم بایع

که فروقی از خوف در چشم مردم نیست گوهر را



همچو کنگ نو بی از دست گهر بار سنگ      طایر اندر همه آفاق گهویاری نیست



زاسرائی طایر فعان که در همه غیر      درین چمن گلی از گلین مراد نهیست



عوارات زاغ در گلزار دارد جا و نگذاری      جو طایر عدلیسی جا بطرف گلنست گیرد

وی هیچ وقت تیر را را فراموش نکرد و همواره به یاد وطن خود بود:

چه دید طایر مسکین ز مردمش که همان      ز رنج راه نیاسرده از صفاهان شد



نیستید دل طایر و یاران صفاهانی      مگر آمد بخاطر صحبت یاران شیرازی





رو سوی ملک فارس کن طایر      چند بیهوده در دیار عراق

گر ترا طایر هوای عشق بازی در سر است      رو بسوی خطه شیراز رو از اصفهان

طایر آیا چه دید از غربت      که نمی آیدش بیاد وطن  
اکنون بعضی ایات برگزیده از غزل‌های وی:

ای بر سر از سودای تو شور همه دیوانه‌ها      فرزانه‌ها دیوانه‌ات دیوانه‌ات فرزانه‌ها

در بتکده از دست دهد سجده آن بیت      هر لحظه یا سر بنهم بر خمی را

آن کفر رفت بر رجب گم می زند ای حسن بن      راه مسلمانی چنین از ما سلام اسلام را

زاهد و عابد همه عاشق و رسوا از آن      طرّه عابدشکار غمزه زاهد قریب

تیغ مست کشیده بغیر آزمود و رفت      بی قدریم به مردم عالم نمود و رفت

سخن زندانه می گوید ز زهد انکار می جوید      همان شیخ شهر از خدّه خنجر می آید

این درد دیگر کز مه من نامه بر من      هر نامه که آورد بنام دیگری بود

در جهان تا عاقلان دیر مغانی ساختند      از جفای آسمان ایمن جهانی ساختند

از همه عالم نهفتم راز عشق اما چه سود      کز زبان من بهر جا داستانی ساختند

بر سر خاک من خوئین کفن از هر طرف      همدان از اشک خوئین گلستانی ساختند





می دهد یاد از گلستانم پاره های جگر دانه ام

❦

کس آگهی نداد زگم گشته یوسفم هر چند طایر از بی هر کاروان شدم

❦

یاد ایامی که جا در گلستانم داشتم نه غم گلچین نه سو باغهای دشت

با نهادم زان بازار شمش طایر که من نه سر سودی نه پروای ز طایر داشتم

❦

گرم سحر زهر بناد سر کند کسی این آن قساره نیست که باور کند کسی

مملکت و ریاضات طایر شایع مدح و نای حضرت علی، امام حسین، امام رضا (ع)،

پادشاه وقت، ملا حسین، شیخ الاسلام، شیخ ابوالحسن، بند و فصیح، تاریخ و دات

شاهزاده بیگم، میر جعفر صافی، تاریخ بنای کاخ شاهی و غیره، صحیفات، اقامت اصفهان

و اجازت رفتن از آنجا به تهران و تقاضای نسخه ای که کسی هارینا گرفته بود، می باشد

یکی از ریاضیات وی در اینجا آورده می شود:

صد شکر که کارها بسامان آمد جمعیت دلهای پریشان آمد

یعنی که زری خسرو المومنون فر با فتح و ظفر سوی صفاهان آمد

در آخر ناگفته نماند که طایر یکی از شخصیت های برجسته ادبی و فرهنگی عصر

حرفه بود و باید استگونه افراد صاحب فضل و هنر در توفه گمنامی و غراموشی بیاند

گلشنه ای در مطالعه شعر دیوان طایر و مقدمه ای بسیاری از گوشه های تاریخی و

فرهنگی آن عصر را برای ما روشن خواهد کرد.

❦ ❦ ❦



## غزل

○ پرفسور محمد ولی الحق انصاری

در گلشن پیش من هر جای که گل بینم  
چون بهر شکم سیری مردار جهان خور دی  
در بحر خیالاتم غرقم وز خود رفته  
چون بر محک دوران سائیده شدم، دیدم  
چون حسن شجر افزون از شاخه زنی گردد  
جاده شناسم چون کی منزل خود یابم  
از عکس می گلگون گلزار نینداری  
آن شبیه که تو ورزی ای زاهد اگر دین است  
باکست بهشت من زالایش جسمانی  
هر کسی به عیار خود کردار مرا مسجد  
از خرمن کته خود یکدانه عنایت کن  
جان دادم اکنون هم دشوار شده چون زیست  
چون گشت جدا از من آن بار ترشته خوی  
هر چه برسد بر من از یار مرا نیکوست

در دامن دل آرد آن وا کف گل چینم  
کرکس شده ای انا می گویم که شاهینم  
دنیا همی پندارد مغرورم و خود بینم  
زیر نیست وجود من هر چند که ورینم  
هر زخم شود بهر من باعث قزینم  
آلوده طر هستم گم کرده محبینم  
از سرخی خون دل من شیشه رنگینم  
بهر که همین گریم لامذهب و بی دینم  
بی چشم چمن بینم بی دست گلی چینم  
بالذات نه تلخم من بالفعل نه شیرینم  
تو داور گویشی من سائل مسکینم  
کی آمدی ای یارم تو بر سر بالینم  
حورای سخن اکنون آید پس تسکینم  
از سود و زیان هرگز نی شاد و نه غمکینم

یک مطایفه ام زاهد می داند و یک فاسق

من لیک ولی دایم نی آنم و نی اینم

یک قوم مرا ز ندیق می داند و یک مددین

من لیک ولی دایم هم آنم و هم اینم



## اثر و نفوذ فارسی بر زبان اردو و مراتهی

○ دکتر سیده بشیر النساء بیگم

دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

در آرون وسطی زندگی اجتماعی مردم در دو گروه جداگانه تقسیم شده بود. یک طریقه طبقه اعلی بود که با هر مایه و از زبان ارتباط داشتند. این گروه در اروپا دایسه زبان لاتین و در شبه قاره هند دایه زبان و اشکات فارسی بودند. شاهان دربارهای هند از یک سر تا تنج افروزی و عفاقتی قصیده ها می سرودند و از طرف دیگر در پیروی سعدی و حافظ غزلها را می سرودند.

طبقه دزم، مردم عادی و عامی بودند که احساسات و اندیشه های خود را در زبانهای بومی و محلی به وسیله سرودها می رسانیدند. در زمان رنسانس سنت مردم با عادت و رسوم خویش هم آهنگ می گردید.

در جنوب هند هم زمان با رنسانس در اروپا و بعد از فروپاشی سلطنت بهمنی، دوره متورک الطرایفی شروع شد و سلطنتهای متعدد به نام عادلشاهی، قطب شاهی، برید شاهی، اقام شاهی و عداد شاهی به وجود آمدند که هر یک از آنها به نوبه خود اهمیت خاصی داشته است و در همه این امروها فارسی زبان محاکم و دوائر و دیوان بوده است.

زبان رسمی گولکنده فارسی بود. پادشاهان قطب شاهی همه شان با سواد و علم دوست بودند و در زمانشان عالم و شاعر و نویسنده فارسی نه تنها قدر و منزلت داشت



چنانکه به صاحب اصلی مأمور می‌گشت. زبان اردو در عبارات و عباراتهای اولیای کرام و در کلام شعرائی کرام دیده می‌شد. عده زیادی دیگر زبان هم بودند که به وسیله آن زبان را بکار می‌بردند. زبان دقار و محاکم و دیوان همان فارسی بود. مستنداتی فقط شاه که اولین شاعر صاحب دیوان ادب اردوی دکنی محسوب می‌شود، دیوان خود را به شیوه دیوان فارسی به اعتبار حروف تهجی ترتیب داد.

جلیل جالبی در اثر خود که به نام تاریخ ادب اردو مرسوم است می‌گوید: "خود زبان گسترش می‌یابد و در مسیر پیشرفت قدم می‌گذارد. قاعبت خود را با قاعبت زبانی که با آن همیشه در تماس بوده است، و با خود نزدیک می‌یابد و بر سطح فرهنگی پیوسته و جاری می‌یابد، اندازگی می‌کند و چون خود را فاقد مرتبه و ویژگی‌های آن می‌داند خود را کمتر از زبان می‌خواهد. چنان آن کمبودها را بکند."

چنانکه در زمان چاسر، زبان انگلیسی خود را با زبان و ادب فرانسوی آراست و دافنی خود را با اندیشه‌ها و تشبیهات و استعارات و روش و اصناف آن پر کرد، در عهد سانه نیز نویسندگان ادبیات هندی احساس کردند که ادب‌های آن استعداد و صلاحیت را ندارند که به وسیله آن زبان خود را پیش ببرند، لاجرم توجه خود را به طرف تشبیهات، تهنج و آهنگ و اسالیب و اصناف فارسی معطوف کردند. زیرا زبان فارسی یک زبان زنده و توانا و دامنه‌دار و بر سطح فرهنگی در آن زمان همان مرتبت و منزلت را داشت که زبان فرانسوی در عهد چاسر داشته است. با همین گرایشها زبان و ادبیات اردو برای یک رهگذر نوین به مدد درآمد و اردوی دکنی هم از زیر نفوذ سانسکریت آزاد شده به طرف فارسی متمایل شد و در نتیجه آن، گرایش نویسندگان به طرف ترجمه‌های فارسی به زبانهای دیگر در جنوب هند افزایش یافت و واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی و هم تشبیهات و اصناف و اورن و محور و آهنگ و لحن‌های فارسی در ادبیات هندی



استراح یافتند و لایحه‌ها و اوراق و محو و از کار و ادله هندی اوسین رفتند و حتی قالیهای شعر هم عوض شدند و هیچکس فرهنگ فارسی در فرهنگ اودو رخنه نداشت.

این دوره در سراسر جهان، دوره امرا و سلاطین و پادشاهان محسوب می‌شود و تمام دست‌نهای علمی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی با ایشان ارتباط داشتند و هر چیزی که حکمران آن را دوست داشت تمام جامعه آن را دوست داشت و مصداق این مصراع شد که هر چیز که سلطان بپسندد هر است، این مقول، هم مرکزیت پادشاه وقت را نشان می‌دهد و هم شاهد آن است که چگونه مردم زبانی را که منظور نظر فرمانروایان بوده فراگرفته و آن زبان فارسی بود که در جنوب هند - چه مهاراشترا و چه بنگاله و چه آندهر - همه جبهه‌های زندگی مردم را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.

بر نشانه‌ها فارسی‌ها رزم‌های بسیار به وجود آمدند و ازین رفتند اما آنهایی که در گسترش زبان و ادب و علم و هنر همیشه گونه‌ها سعی به خرج دادند و اشارات زیادی و مادی را تصحیف کردند نیروی کسی نتوانست آنها را از صفحه‌ها علمی معدوم کند. همین است که رزم قطب شاهیان و عادلشاهیان که به اعتبار حدود جغرافیایی چندانی وضع نبودند باز هم آنها چراغ علم و هنر و فرهنگ و ادب را چنان فروزان کردند که تاکنون نامهای آنها در تاریخ دوام دارد. خود فرمانروایان، به زبانهای متعدد تسلط کامل داشتند و علاوه بر هری و فارسی، به زبانهای بنگالی و مرهتی و مانند آنها ملی صحبت می‌کردند.

فارسی زبان مراهنی را هم تحت الشعاع خود قرار داد چنانکه قبلاً اشاره شد که فارسی به عنوان زبان رسمی و دفتری در ایالت مهاراشترا هم متداول و مستحکم شده بود و این وضعیت تا سیصد و پنجاه سال وجود داشته است یعنی از اوایل قرن چهاردهم تا اوایل قرن هفدهم. درباره سنت عمومی یادآور شدیم که طبقه خواص و حکمران و بلند همواره طبقه فروست را تحت تأثیر خود قرار می‌دادند. پس مراهنی از این اثر



اثر و نفوذ فارسی بر زبان اردو و مرااثی

مستنی مانند ارجح نویسنده معروف V. K. Rapraote و محقق آن را بررسی کرده و در کتابی به نام *Source of Marathi History* نام و اقامت را به تفصیل شرح داده است و مولوی عبدالحمید پرشور (Mewar Dhan) هم در اثر موضوع تحقیق کرده‌اند.

در سال ۱۳۴۶ م چون علامه‌الدین خلجی حواریین دکن را متصرف نموده آنجا سه زبان بزرگ یعنی، مرااثی، و گجری، و سیله ارتباط مردم بود. فرستادگان دیوگره رام دیو یادو (Ram Dev Yadav) یک حکمران مدبر و هلم دوست بود و در کتابهای (ذکره)، در تحت سرپرستی وی اسمانی نویسنده‌گانی مانند نرسینها شیلیا (Narsimha Shaila) و وانی (Vani) دیده می‌شوند. تذکره‌نویسان شاهکارهای مرااثی را که عبارتند از: دایره‌ی شش‌بال واره و دکنی شومیز نام می‌برند. اما این هر دو اثر پیش از حکمرانی مسلمانان وجود نداشتند و همین است که از اثر و نفوذ فارسی مصون ماندند. مسلمانان در شمال هند تسلط داشتند ولی حتی ایالت‌های جنوب هند که زیر سلطهٔ هندوان بودند از اثرات دوررسی و کشش زبان شیرین فارسی مصون ماندند بلکه سایر زبان‌های دکن هم تحت تأثیر آن درآمدند. همین است که در مرااثی بجای رسم الخط دیوناگری خط و روش نویدی پذیرفته شد و این کار به وساطت همدادی پند انجام یافت که در شهر دیوگره به وظیفهٔ بارگانی می‌پرداخت. در شمال هند خط شکستهٔ فارسی متداول بود، فارسی با این که یک زبان شیرین است و صلاحیت پذیرفتن کلمات خارجی را بدرجهٔ اتم در خود دارد، و رسم الخط دیوناگری چون وقت و جای زیاده می‌گرفت، به این سبب برای نگارهای رسمی و دولتی یک رسم الخط دیگری اختراع کردند.

در جنوب هند پس از القاطین جاوایدهٔ یادوه در طرف بیست و پنج سال اخیر فرما چهاردهم زبان مرااثی رو به انحلال رفت و نزدیکی بود که ازین بروز و در برابر آن فارسی به آنها عین یک زبان داشت بلکه با مرور زمان اثر و رسوخ آن بر زندگی عمومی



مردم افزون تر می گردید و واژه های بی شمار آن جزء زبان ایشان می شدند. امور اداری، قانون سازی و دیگر کارهای عدالتی و دادگاهی با زبان فارسی انجام می گرفتند. نظم مندها و روزنامه ها، اخبارها، رفته بجات، قولنامه جات و بیع نامه ها، پر واره ها و سایر امور عدلیه یا فارسی صورت می گرفت.

زبان فارسی زبان رسمی و درباری و زبان محاکم قانون و دقائر مالزایی، زبان شعر و ادب و تشابه کمال و شرف برای مسلمانان دین بود و با مرور زمان واژه های فارسی در زبان مرااثی راه یافتند و حتی در ادب مرااثی از لغات فارسی استفاده می شد.

در جنوب هند، شیوه جنگ و اصطلاحات نبرد و سلاح های جنگی و با آلات حرب که مسلمانان همراه با خود آورده بودند، به کار برده می شد. برای خدمات سرهنگی، خود مردم کشور را تربیت می کردند و تفاوت نژاد و رنگ و مذهب در میان نبود زبان سربازان مسلمان مقبولیت یافت و سربان مرااثی خدمات سرهنگی را اختیار نمودند چنانکه می بینیم اصطلاحات فارسی کم کم متداول گردید و رواج یافت و تجسین ابائی که این کار را پذیرفت مهاراشترا بود. طبقه کاشهوار اهل هند در انجام دادن امور نظامی خیلی موفق بودند. بسیاری از فوئنداران و زمینداران هم از این طبقه بودند و برائی که ایشان را با طبقه حکمرانان نزدیکتر گردانید، همین فارسی بود.

نظام دستاویزها و اسامی و اسناد تاریخی که به زبان مرااثی بود به فارسی برگردانده شد و در زبان مرااثی هم هشتاد در صد لغات فارسی بود. کتابهای مرااثی که تراوشی خامه کاتبستان بود از ترکیبها و واژه های فارسی نیز بود و عقیده بر این بود که کلمات و درهنگ فارسی اظهار بیان را مؤثر و نظیر تحریر را موفق می سازد.

در جنوب هند فوئندروایان مسلمان برای پیشرفت فن معماری و دیگر علوم و هنرهای زیبا هر گونه مباحی را ضروری شمردند. زبان فارسی زبان دربار و محافل شانت بود، حتی نامه های لباس درباری هم به زبان فارسی بود و کلمات فارسی در نوشته های



اسم و کوششهای روزانه راجع آلود و غیر زبان مراٲھی هم به کار برده می‌شوند.

مراٲی پس از آن به این حقیقت که فارسی تا چه حدی زبان مراٲھی را تحت الشعاع خود قرار داده باید عنوان‌های زیر را بررسی کنیم:

۱- انواع صفت و درجه‌هایی آن که عبارتند از صفت آزاد و صفت برتر و صفت غائی از فارسی به مراٲھی درآمدند.

۲- حالت انشائی اسم یا مرکب انشائی (possessive case) از دستور زبان فارسی به مراٲھی منتقل شد.

۳- اسمهای مفرد و جمع هم پیشکش زبان فارسی است.

۴- اقوال بر قاعده هم از دستور فارسی در زبان مراٲھی آورده شدند.

۵- ضمیر شخصی و ضمیر مشترک مانند خود، فلان، هر یک و غیره برگرفته از فارسی است.

۶- اسمای فعل هم از فارسی به مراٲھی درآمدند.

۷- اسمهای مراٲھی از اسمهای فارسی ساخته شدند.

۸- بسیاری از پیشوازه‌ها و حروف ربط که اکنون در مراٲھی به کار برده می‌شوند از فارسی گرفته شده است.

۹- چندین قندهای فارسی هم در مراٲھی به کار برده می‌شوند.

تجزیه و تحلیل از دیباچه کتاب Rapwade که به نام *Sources of Maratha History* و از کتاب مولوی عبدالحق که به نام *Influence of Persia on Marathi* موسوم است، مأخوذ است.

بعد از تشکیل دولت شیواجی در دکن، برای عاری ساختن مراٲھی از اثرات نفوذ فارسی، هرگونه کوشش را کردند و تا حدی کوشش ایشان به هدف هم رسید. شیواجی یا همکاری وزیر خود فرهنگ برای لغات و اصطلاحات مربوط به امور سیاسی و اداری





ندویس کرد تا به جای واژه‌های بی‌شمار فارسی که در زبان مرااثی داخل شده‌اند و در میان مردم هندی و مسلول گردیده، کم‌کم کلمات مرااثی را بشناسند. اما خارج کردن کلماتی که جزء زبان شده بودند به این رودی یک امر محال بود. می‌تواند یکی از تاریخ نویسان مرااثی عقیده خود را چنین اظهار کرده است که:

اگر و نفوذ فارسی بر مرااثی چنان عمیق است و واژه‌ها و گویشهایی که در میان مردم بر سبیل محاورت به کار برده می‌شود چندان زیاد است که تا وقتی زبان مرااثی زنده است و به عنوان یک زبان ادبی و تکلمی در میان مردم رایج است، کلمات و تعبی‌رات فارسی هم با در ممانروای مسلمانان فکر را در دل ما باقی خواهد گذاشت.<sup>۱۰</sup>

ورود استعمار انگلیس و ترویج و گسترش زبان انگلیسی کم‌کم باعث شد که زبان شری فارسی که زبان فرهنگ و تاریخ و به عبارت دیگر عین فرهنگ ما است، از بین برود. و انگلیسی جای آن را بگیرد. سرمایه ادبی زبان انگلیسی توشه مردم را به خود جلب نمود و با گرفتن آن نه تنها نشانه امتیاز قرار گرفت بلکه در ظرف کمتر از پنجاه سال وجود زبانهای محلی و بومی هم به خطر افتاد. باز هم تلک و آگرکار و دیگر میهن پرستان و نویسندگان مرااثی برای احیای آثار فرهنگی و ارزشهای ادبی مرااثی بجان گرفتند. اما کار بدانجا رسید که در این اوضاع دگرگون شده، قالیهای ادبی مرااثی عرض شدند و در این ماجرا فارسی تأثیر و گویایی خود را در ساخت و جای گذشته خودش را باز نیافت.

می‌توان ذهن نه تنها یک دانشور بزرگ زبان و ادبیات مرااثی و سانکریت بود یک نابغه هم به شمار می‌رود که در میان انواع شعو مرااثی غزل و رباعی را عمومیت بخشید. در میان شاهکارهای ادبی وی: Gajalajali (ترجمه عزلیات حافظ)، و عمر خیّام و

۱۰- تاریخ ادب فارسی در دکن از دیوی



ترجمهٔ راجکوت وی (عصر حکام و راجاها)، قابل ذکر است. کار شگفت‌انگیز وی این است که محور و اوراد و قافیهٔ فارسی را در شعر مراتهی گنجانده که حالا جزو لاینفک زبان مراتهی قرار داده می‌شود و سرود ریختن آن از مراتهی محال است. Oetometer (رمل محاسب) را به نام Pandava و رجز را به نام مینداگهی مرسوم کرد. هرج اخوت و مخفف را هم قبولیت نامہ حاجیل شد.

اما بعضی از نویسندگان تنگ نظر و متعصب مراتهی، این احسان بزرگ فارسی را قبول نمی‌کنند و فارسی را یک زبان خارجی قلمداد کرده‌اند که با کاروان مهاجمین به این سرزمین آمده است و می‌گویند که بیرون ریختن آثار آن از همهٔ زبانهای هند لازم است و لیکن این عقیدهٔ حیران است و محال، زیرا نعرها و ترکیبها و بخشهایی از دستور فارسی به طوری جزو زبان‌های هندی شده‌اند که خارج کردن آنها غیر ممکن است.

کرامت پیشرفت زبان در حفظ باید افکار مترقی و اندیشه‌های متحرک را در آن گنجانید تا عناصر آفاقی آن بسامانند و زبان در راه پیشرفت گامزن باشد.<sup>۱</sup>





## بررسی مثنویات امامی بلگرامی

دکتر سید انوار احمد

دانشگاه پتنا، پتنا

سید محمد خورشید امامی بلگرامی در ماه محرم سال ۱۲۱۲ هجری در محله کوات از مصالحت شهر آره - است. بهار چشم به جهان گشود. پدرش امیرالدین دزه (م: ۱۲۴۰ ه) و جد بزرگوارش سید خورشید علی خورشید (م: ۱۲۰۱ ه) و تلمیذ صانع بلگرامی) از شعرای شهر فارسی گو در هند بودند. دیرینه‌های شعر فارسی دزه و خورشید در کتابخانه خدا بخشی پتنا نگهداری می‌شود. امامی بلگرامی تحصیلات ابتدایی خود را تحت توجیه و تربیت پدر خود به پایان رسانید، سپس وقتی به سن بلوغ رسید مسافرت به شهر هرخ آباد کرد و آنجا در مدرسه مولوی ولی الله در مسامت سید غلام علی حسینی و حضرت صاحب عالم تحصیل علوم را به کمال رسانید. امامی بلگرامی در سده اول قرن سیزده هجری یک شاعر ارجمند فارسی گو در ایالت بهار محسوب شد. علاوه بر دو مثنوی از امامی که آنها را مورد بررسی خود قرار داده‌ام، یک دیوان شعر فارسی شامل بر غزلیات، رباعیات، مخمس و مدعی هم دارد.

متأسفانه درباره احوال و زندگانی او اطلاعات زیادی در دسترس نیست. امامی در روزهای آخر حیات خود مبتلای سماری جنون شده و با این عارضه در سال ۱۲۷۴ هجری بدرود حیات گفت.

مثنوی اول امامی موسوم به «شورش عشق» است که آن را به سال ۱۲۲۳ هجری به اختتام رسانده و «سلک ذو خوشاب» ماده تاریخ این مثنوی است و امامی در اشعار



اختتامه این طود تذکر می دهد:

چو این افسانه آرد شورش عشق نهادم نام آن را شورشی عشق  
برایش گوهر تاریخ ستم بود ملک در خوشاب گفتم  
شورش عشق، متصل بر قریباً تصد و بجهاد بیت می باشد این منظوم مشتمل بر  
داستانی تم حیر و شورانگیز می باشد که امامی مساس آن را از یک داستان عاشقانه که  
اصمعی ادب عرب روایت کرده بوده گرفته است در آغاز داستان امامی گوید:  
عرب را بحر سازی اصمعی نام فصاحت را زناش شهد در کام  
بدست گشت حرفی عارت خویش کز و در بحر اشکیم غرق ناگوش  
که در شوق طواف کعبه گاهی روان بودیم چون اشکی و آهن  
شورش عشق شامل حمد و بعث و منفعت و ایوب متمددی می باشد. منظوم اثر طوی  
آغاز می شود:

بیا ای خامه شیرین زبانه بیا ای طوطی هندوستانم  
سوی هند دوات خویش رو کن وزان سرچشمه معنی وضو کن  
طوطی که نه ای کلک مشکین سبک برخیز و روانگشت نشین  
فلان از امامی این داستان را شیخ علی حوین به رشته نظم درآورده بوده چنانکه از  
تذکره الاحوال شیخ این امر واضح می شود شیخ در تذکره خود می نویسد: این منظوم  
یکهزار بیت و متضمن حکایتی است که منقول است از اصمعی. اشعار آغاز منبری شیخ  
این است:

ساقی زمی موحداه ظلمت بر شرک از میانه  
بر نبره دلان چو لعل نور در نیم شبان تجلی طور  
درده که زخود کراوه گیرم یخود ره آن یگانه گیرم  
اجمالاً داستان این منظومه این طور است که اصمعی در شوق زیارت کعبه سرگرم  
سفر بود و دیوانه وار نشیب و فراز راه را پیموده نزدیک یک سنگ سیاه بزرگ رسید.





بر این سنگ سیاه اصمعی اشعاری نوشته دید که حاکی از درد و یاس بود. نگارنده این اشعار، به سری رهروان خانه کعبه روی سخن کرده بود تا آنها درد و اندوه دلش را مداوا کنند. امامی گوید:

به آن رنجی که بهر کعبه برورد      به آن خاکی که در راهش بحر دید  
به آن پایی کزو ره می‌سپارید      به آن درد طلب کز کعبه دارید  
که بهر درد چون من مبتلایی      علاجی از دعایی یا دوائی

مصحف‌نوی و دبستگی و بیچارگی نویسنده این اشعار مشرع می‌شد. نویسنده این اشعار بر آن سنگ سیاه، یک عاشق حرم‌ان نصیب بود که از ره نوردن خانه خدا در زمان سوره حشر خود را مرخصت اصمعی از این ایات دل‌انگیز متحیر می‌ماند و تحت تأثیر این اشعار فکر می‌کند که حتماً این فغان یک عاشق دلسوخته باشد. امامی تذکر می‌دهد:

ندارد بی‌سبب چشم پر آبی      همانا شد دچار آفتابی  
ندارد طوطی از خود گفتگوی      زد انگشتش بس آئینه رویی  
زلفت تازه ناوک خورده باشد      مگر این شیون نو مرده باشد  
بپایش اجل استاده باشد      شکر خالعل زهرش داده باشد  
زیر غمزه زخمی خورده باشد      غرضش زنده و نی مرده باشد

اصمعی برای تسکین و تقویت آن عاشق دلیرش، در پاسخ او بر همان سنگ سیاه اشعاری می‌نویسد و از نتایج افشای راز عشق آگاهتن می‌سازد می‌گوید:

اگر بی‌طالعی از پا درافتد      مسلمانان بدست کافر افتد  
فشاند چشم تر هر لحظه طوفان      بختد چاک بر روی گریبان  
شه دانش زدل عزلت گزیند      جنون بر بند عزت نشیند  
دلش با صبر باید آشنا کرد      چون توان پنجه با دست قضا کرد  
کند بر هر که تیغ عشق بیداد      شکبایی دعای جوشن باد



همه شب اصمعی از مهجوری و محزونی آن جوان نگران و حیران می ماند و در تپهر و نجش است که آخر این عاشق خمیده کیست که گلشن خندان و رنگینی روی آفتاب شده و این چه آتشی است که خورشید حیدر را سوخته و نام و نشان این عاشق گنگام حسرت و حقدم اصمعی بار دیگر بر دینک آن سنگ سیاه می رسد و آتشی تازه بر آن سنگ نوشته می یابد. عاشق و سوخته جوان، اشعار بدامش را را داده بود نوشته بود که صحبت به صبر و شکستایی برای رهبران حادۃ عشق هیچ معنی ندارد صبر و صفا موجب افزایش درد دل می باشد و این عشق و محوری موافقت روح نمی دهد می گوید:

به صبر این درد ظالم را نزع است      بلی عشق و صبوریت اختراع است  
که می خواهد نشیند بر ره تیر      وئی گر بخت برگردد چه تدبیر  
به من حکم شکستایی نفوما      به مجنون کار دانایی مفرما

اصمعی بار دیگر جواب می آید که می نویسد و هضم می دهد که اگر او دست از دامن صبر بردارد، توان نیست از دست خواهد داد. شکستایی شیوه مردان نیست. دشت جود و شوق جای جوانمردان شیر دل باشد رویه طعنان، مراکز این وادی را نمی توانند حل کرد. اهامی گوید:

متاب این تار آه آتشین را      مکن رسوایت متزلزل نشین را  
میازار آن سهی بالا صنم را      مده موج بیان طوفان غم را  
خیال اضطراب از دل بری کن      لحاظ خاطر رعنا پری کن

اصمعی نصایح خود را بر آن سنگ سیاه نگاشته در جستجوی آن جوان رهپار شد ولی با وجود کوششهای بسیار آن عاشق زار را یافت و سرانجام هنگام صبح، دیگر بار سوزی سنگ سیاه گامزن می شود و همانجا جسد بی جان آن عاشق الم نصیب و افتاده می بیند. اصمعی از این انجام تأسف آور و به گریه می افتد و تا ساعات دراز در خانه و شیون مشغول می ماند. اهامی گوید:



دلیم بر لب درید از فرط اندوه فرو افتاد بر قریح جگر کوه  
شد آه و ناله گرم قد کشیدن قد طاقت در آمد در خمیدن  
اگر برداشتن می شد میسر در این ضم می زدیم آن سنگ بر سر

اصمعی زمانی که آن عاشق نیر بهشت کفی پیش از مرگ خود بر آن سنگ نوشته بود  
می خواند به وسیله این دیات آن عاشق و معشوق در لحظات آخر می حالت خود را محبوب  
حداکثر کتبیات در روز خود بیان می کند و می گوید که حدوداً در اواخر عمر و یا در یکی از  
پاره باد داری حقایق میسر است که محبوبه او را این سالحه حسرت را می خبر خواهد  
داد و بعد از آن اصمعی را مخاطب قرار می دهد و او را بهرو سوال شدنی نصیب می کند  
و بهر و را می می آید است و صواب می داند و اعتراض می نماید که در حال ناخکیابی  
و بی قراری از مقصود خود برگشته بود تا سر انجام به دست او عمل کرد و راه صبر و تحمل  
را مسلوک داشت ولی عاشق شکایت از تحمل مفری است و محمل سنگ گران صبر  
می شود اصمعی از اینکه به این نوع حال توصیف مرگ کرده بود پشیمان می شود و فکر  
می کند که وی در آخر کار با کار صبر بند و صحبت او حال شیرین خود را از دست داد  
امامی گوید:

که داروی هلاکش بند من شد بلند این شعله از باد سخن شد  
بهنی بنشاندم و حنظل شمر داد از این بخت زیون قریاد قریاد

امامی در منظوم با در بحر هزج مستزج محدود در وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن  
درست است و یک هجری جزو و حرمان و فلسوفی از اشعار فکر انگیز خود مرثیه کرده  
است و با این که شعر فارسی در قرن سیزدهم هجری رو به انحطاط می رفت کار و  
فرشش امامی در منظوم مزبور شاید ناخشنود می باشد. در سال ۱۶۹۲ هـ ق این منظوم را  
منطق نورانی (آره) با اهتمام حنفی بلگرامی شاعر معروف زبان اردو اشاعت پذیر  
شده بود.



مثنوی دوام امامی شعر مراد نام دارد. این مثنوی مشتمل بر یک هزار و نهصد بیت می باشد. شعر مراد که یک منظومه طریقه است در سال ۱۲۴۸ هـ ق سروده شده چنانکه از قطعات تاریخ آن ظاهر می شود. تاریخ اتمام این مثنوی را نور علی بیاس آروی در دو عبارت «طاعت حاکم امامی» و «نایع مراد» خسته است. دیگر قطعات تاریخ این مثنوی تاریخ فکر میر محمد هسکری هم امامی، حضرت شاه صاحب، سلطان عالم سخا، لشیر مارهره، حضرت سده علی هم ثالث امامی، و میر غلام علی بریفری است. اشعار افتتاحیه این مثنوی اینطور است:

لواجم خامه و لفظ است لشکر به میدان آمدم الله اکبر  
بدست طبع قوس زور بازو خدنگ خامه از کاغذ ترازو  
زبان از جوهر معنی زره پوش نفس را گرز الا الله بردوش

در قسمی دیگر سبب نظم این مثنوی امامی ممدوح خود را که نامش را نمی برد، با عقیدت و احترام یاد می کند و او را منبع خود و سخا و سوجشمة علم و عرفان تصور می کند و اطلاع می دهد که آغاز نظم این مثنوی را به اسمای او کرده بود. داستان مثنوی مخصوصاً اینطور است که چند تاجر از یک شهر در دیار مغرب یا هم متفق شده عازم سفر شدند در میان گروه تاجران یوجوانی بود خیلی زیرک و با هوش که با تشویق این یوجوان این دسته تاجران آماده سفر شدند. تاجران راه های دشت و بیابان را طی کرده کنار دریایی بزرگ رسیدند آنجا یک کشتی بزرگ برای مسافران لنگر انداخته بود. تاجران هم بر این کشتی سوار شدند و کشتی گرداب و غرقاب را پشت سر نهاده به جایگاهی رسید که موج و تلاطم دریا در آنجا خیلی مهیب و وحشت آور بود. کشتی تشنگان که با این صحنه بلاخیز مواجه شده بودند وحشت زده فغان و فریاد برداشتند و ناگهان آواز سروش عالم غیب به گوش آمد:

کده ای ساغر گشتان جواب هستی خراب تعلل باشد پرستی  
سپاه فتنه را بر جان متازید قمار عشق با دنیا مبارید





هائف غیب در این هنگام اعلام نمود که او سالکان سفینه را به فوخر سنگ و حرف،  
 هم شاهوار خواهد داد و گوشه‌های آنها را با یک صورت لطیف و یک برای جان و  
 خواهد و این برای آنکه آنها را از آلام و آفات مأیوس و مصون خواهد داشت.  
 ولی این امر مشروط به آن است که هر چه دینار و درهم دارند بدو آورده و نفاق در دنیا  
 بیاندازند. تاجران را بر صداقت این امر حق یقین نیامد. امامی گوید:

یکی می‌گفت قولی می‌زد راه دگر فریاد زد دیرست والله

سالکان سفینه برای رستگاری از این مرحله مخوف و پرخطر تدبیر می‌جویند و  
 مشورت می‌کنند که از این مقام فتنه‌انگیز باید به تعجیل تمام بگذرند ولی آن نوجوان که  
 پدر از او انتظار داشت و پش بود حساست را هشدار می‌دهد که ندای حق را نکذابت کردن  
 خطاست و مبادا روتابی از فرمان غیب موجب هلاکت شود و همه زر و سیم خود را  
 به دریا انداخت. همین که آن نوجوان، امتثال امر حق کرد هائف غیب این آیت قرآن  
 حکم به گوشه‌های مسافران رسانید: «وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ  
 لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُنَّ حَتْبَةٌ إِنَّ اللَّهَ تَالِعٌ أَمْرَهُ فَاجْعَلِ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» کسی  
 که از خدا ترسد خدا برای وی دستگارش از رنج و مبتلا آسانی به ظهور خواهد آورد و به او  
 از راهی روزی می‌رساند که بیرون از حیطه اندیشه و گمان باشد و کسی که بر ایند معال  
 اعتماد دارد خدا گفارش کند و خداوند عالم هر کاروی که خواهد بکند آن را به کمال  
 رساند و او اندازه هر شیء را مقدر کرده است. ولی آن سیه بختان مغرور آواز غیب را  
 شایسته توجه به حساب نیاوردند:

دشمت چهل افشردند با را لقب دادند گمراه رهبا را  
 ندای غیب را نشنوده کردند ره اخلاص خاک آلوده کردند



و از این جایگاه بر خطی جو سجد که قشایی را به شتاب رساند و فقط مقداری از مسافت را طی کرده بودند که آن کشتی در معرض خطر افتاد و صدمات باد تند آن را درهم شکست و حمله اهل سفینه به استثنای آن نوجوان غرق آب شدند:

دراغادها، آن مستان سرودا      بسان خال و خط بر روی دریا  
یکی سوی خطی از اوج راهی      یکی چون بولس اندر بطن ماهی  
یکی غلطان بر روی بستر آب      دگر پنهان بر زیر چادر آب  
جوی قهر زمین از بخت وازودا      فروختند با دولت چو قارون

ولی آن نوجوان که هنگام آید دریا جدا آورده بود به وسیله یک نخه‌ای از آن منطقه نجات از هلاکت حصول یافت و با لایطم و طوفان دریا سرد آوازی کرده به جزیره‌ای رسید که آنجا عمارتی خیلی رفیع و فنیکی واقع بود و آنجا نگاهش بر یک حنبله‌ی بزم افتاد که بالای بام آویزان بود. نوجوان نام و نشان و حسب آقا‌اش در آن جزیره گم‌نام را پرسید. دختر سرگذشت خود را بیان کرد و گفت که او دختر یک تاجر مصری است. روزی به کشتی لشکر سپهر دریا می‌گردد که کشتی در گرداب افتاده و شکست بر او به وسیله یک نخه‌ای از آن قشایی در این جزیره رسید. ولی یک عفریت سیاه او را در عمارت آورده و عریضه‌ها و اهدا و فراموشی‌ها می‌خورد. بسازد و محضر اینکه نوجوان با آن عفریت محبت نرود می‌کند و تصمیم می‌گیرد که آن دختر را از اسارت آن دیو سیاه نجات دهد و آنرا در نوحه‌ای از برکش و محبت آن آیت مدافعه بر عفریت غالب می‌آید.

جوان آنگاه با چاهی پیر از جوشن      دلش از جوشن همت زره پوش  
خروشان زد پرو چون بحر عمان      به جزر گرز و مد تیغ بیژان  
کبوتر سان پرید از سر نظاره      و بنداری که شد موجی دوباره  
بخاک افتاد آن کوه فلک‌سا      و جوشن جوشن به یک تیره دریا

آنکه عفریت به دست نوجوان به قتل رسید و سرانجام جوان و آن دختر به رفته از دراج سسلی شدند.



این مثنوی در میان مثنویات عاشقانه‌ای که در هند سروده شده دارای مقام و مرتبت مخصوصی است و در بحر هزج مدّس در وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن سروده شده است. امامی در نظم این مثنوی رنج و زحمت فراوان کشیده است و برای پیروان داند به اندیشه‌های خود از مصطلحات علمیّه استفاده کرده، اصطلاحات علم نجوم در این مثنوی به کثرت به کار برده شد. مثلاً حضیض، هبوط، احراق، وجود و حدود و غیره. وی عباراتی مانند بای جوب را در آتش دواندن، آب پر رساندن، برده، الف کشیدن، از جا سرپوش برداشتن و دندان به دندان زدن را بخوبی استفاده کرده، و واژه‌های انگلیسی هم در این مثنوی دیده می‌شود مثلاً ریزندشت، کپتان، رجمنت، گنگتر، کوسل، رپورت، اپل و جج و غیره. از اصطلاحات فقه طب هم ترکیباتی در آن هست. مانند جوشانده خون، فاروّه خورشید، خطمی اندوه، حب الشفا، فالان شفا، اطریفل دره، چوم چپی و عمره. ماحصل آنکه این مثنوی از حیث لفظ و معنی درخور توجه می‌باشد. شادروان صفیر بلگرامی شاعر ممتاز زبان اردو در تذکره خود که خطوه مختصر نام دارد می‌نویسد که مرتبت ثمر مراد امامی از تیرنگ عشق غنیمت کنج‌های بلندتر است. این سخن خانی از اشراف نیست معیناً نظم به رمانی که این مثنوی در آن سروده شده کار و گوشش امامی شایان تحسین است. این مثنوی هم در سال ۱۹۹۲ هجری در مطبع نورالانوار آره به چاپ رسیده بود.





## روابط حسن بیگ گرامی با جهانگیر، شاهجهان و شاه شجاع

○ دکتر غلام مجتبیٰ انصاری

دانشگاه بهار، مظفرپور

چنانکه صائب التبری، عارف شیرازی، ابوطالب کلیم و غیرهم زادگاه خود ایران را ترک گفته وارد هند شده بودند، حسن بیگ گرامی هم به آرزوی جاه و منصب و کسب معاش رخت مسلم بسته به هند وارد شد. صاحب محرم القواصه می نویسد که گرامی در عهد جهانگیر، صاحب خدمات پادشاهی شد.<sup>۱</sup> والد داعستانی هم مرفوعه داشته که "حسن بیگ گرامی به هندوستان آمده در خدمت جهانگیر بسر برده است"<sup>۲</sup> ولی بعضی تذکرها ورود این شاعر به هند را به عهد شاهجهان نوشته اند مثلاً بدینها بانگبر آن است که "وی در عهد شاهجهان پادشاه در بنگاله مشرف نوارا دریا بوده"<sup>۳</sup>. مؤلف نشو وشنو هم می گوید که شاعر مذکور بعد از رسیدن به هند به درگاه شاهجهان پیوست و "به شرف ملازمت سلطانی رسیده چندی بخشی گری و مشرف میر بحر بنگاله ممتاز مانده"<sup>۴</sup> از بررسی تذکره شام غریبان به تحقیق می پیوندد که به زمان شاهجهان، شخصی موسوم به قاسم خان مبیحه ناظم بنگاله بود و این شاعر که در همان زمانها، امیر بحر بنگاله می گردید ملاطفت قاسم خان منبجه نسبت به این شاعر بیشتر بود پس به سلطانی عثمانی، گرامی به فرمان شاهی، به آن منصب برقرار شد. فولاد شام غریبان مبنی بر این بود که "وی در ملازمان خلعت منتظم گشت و در آیام حکومت قاسم خان مبیحه، ناظم

۱- معززالقواصیه، ص ۳۲۲.

۲- ریاض الشعراء، ص ۳۴۲.

۳- بدینفد، ص ۱۴۸۹.

۴- نشو وشنو، ص ۱۴۸۹.





بگانه که نوشهر گذشت، در بگانه شرفا، نواره داشت.<sup>۱</sup> از فهرست کتابخانه خدا بخش، پنا (صفحه ۱۶۳) معلوم می‌شود که شاهجهان گرامی را بدو جهت به خدمت مأمور کرده بود یکی به جهت بخشی‌گری گجرات و دیگری به عنوان امیر بحر بگانه. فهرست مذکور می‌افزاید که وی نخست به ملازمت جهانگیر و بعداً به ملازمت شاهجهان منتقم گشت. عبارت فهرست مذکور همین است:

"He came to India during the time of Jahangir when the poet served for some time and subsequently entered the service of Shahjahan by whom he was made the Bakhshi of Gujarat and Mir Bahr of Bengal".<sup>۲</sup>

با مطالعه دیوان خطی حسن بیگ گرامی، پیدا می‌شود که وی مدتی دراز در هند بوده و بطریق مختلفه زاید جذ انجام داده اما پیوسته پریشان حال مانده. بعضی از اشعارش حاکی از آنکه وی بعد از اقامت هند هیچ راحی ندید و همیشه خراشیده بود که به زادگاهش خراسان بازگردد:

بظرف روضه شاه خراسانم رسان یارب

چو از خاک خراسانم مرا خاک خراسان کی<sup>۳</sup>

گشتم هلاک تشنه لبی در سراب هند    آب حیات و چشمه حیوانم آرزوست<sup>۴</sup>  
گرامی در کشور هند در مدح جهانگیر و شاهجهان فسیده‌ها سرود. یکی فسیده در دهرانش موجود است با این عنوان: «در ایام شاهزادگی شاهجهان که متوجه دکن شده بود گفته شد: با مطالعه اقبالنامه جهانگیری برمی‌آید که ماجرای فتح دکن در ماه شوآل در سال هزار و پست و پنج هجری روی داده بود. قطعه‌ای از دیوانش حاکی است که در هزار و پنجاه و پیری از گرامی سرود شده بود، آن قطعه این است:

۱- فهرست کتابخانه خدا بخش، پنا، ص ۱۶۳

۲- همانجا

۱- شام غریبان، ص ۲۲۳

۲- دیوان گرامی (خطی)، ص ۳۷



نمود به من عطا شود فرزند از جندی باید که مال دولت هم سرافراز گردد  
تاریخ خشم از علق، صنایع از لیلش را از حب طاعت گفت «عمرش دراز گردد»<sup>۱</sup>  
چنانکه مؤلف محرم التعریف نوشته حسن بیگ گرامی نخست به درگاه جهانگیر  
پیوست که او را با استخدام پسر مزاحمت عیارت وی این است در عهد جهانگیر پادشاه  
حاجب خدمت پادشاهی بوده<sup>۲</sup> گرامی خودش حا صفا در دیوان میبایست از جهانگیر  
پادشاه کرده است و راجع به او تألیفات علمی را اظهار داشته است در یک شعر گفته  
شاه دیوانه جهانگیر آنکه در درگاه او قدسیان را انتظار یار می باید کشید<sup>۳</sup>  
یکی از اشعارش آگهی می دهد که شاهجهان پسری زنده جهانگیر است که شاهان  
دولت و اقبال مندی است:

اقبال یو نازد و زبید یو دولت با شاه جهانگیر تو زبیری پسری را<sup>۴</sup>  
مرئی دیگری که شاعر را گرامی نمی دانست پادشاه شاهجهان بود از تومانی تذکرة هار  
هم دیوان خطی شاعر، معلوم می شود که روابط شاعر با شاهجهان از همان اوقات  
شاهزادگیش، خیلی استوار و محقق بوده بلکه برخی از تذکرة نگاران نوشته اند که گرامی  
واقعاً به عهد شاهجهان وارد شد و به درگاهش پیوست صاحب قایموس المشاهیر  
می نویسد که او به عهد شاهجهان وارد شد و به شرف ملازمت سلطانی رسید<sup>۵</sup>  
مؤلف شام غریبان فیجهمی برای شمس هم مرقوم داشته که وی بعد از ورود به عهد  
به درگاه شاهجهان موقوف شد عیارت شام غریبان چنین است که از ولایت ایران در عهد  
شاهجهانی به هند آمد و در ملازمان خلافت معظم گشت<sup>۶</sup> مؤلف ریاض الشعرا و الا  
داعستانی نیز اشاره نموده است که آوی در عهد شاهجهان پادشاه بخشی گجرات بود<sup>۷</sup>  
راجع به پیوستگی حسن بیگ گرامی به درگاه شاهجهان معلومات مروان از اشعار

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، بنار.

۲- همان.

۳- همان.

۴- شام غریبان، ص ۲۲۲.

۵- ریاض الشعرا، ص ۲۶۶.



دیوانش فراهم می‌گردد که وی در ستایش شاهجهان و به هنگامی سروده که او برای تسخیر دکن عزیمت کرده بود. عنوان این ستایش «مهرام جدیدین اشعار علی ممالک اسحاق مدرج می‌شود: «در ایام شاهزادگی حضرت طایر الهی شاهجهان پادشاه که موشه فتح دکن شده بوده گفته شد.

تا به فیروزی نهادی پای دولت بر رگاب  
فتح از روی تو برآمد چو نور آفتاب  
می‌کند نصرت همیشه خدمت اقبال تو  
تا سرود مقبول طاعت چو دایم تسکین  
ملک از تو دولت از تو عالم و دنیا تراست  
صراحت دیگر چه خواهد شد، ندارد نظرات  
از پی قلمگیری دیگری لایق نبود  
پادشاه از روی ذالامی ترا کرد احباب  
تا جهان باشد تو باشی، دولت پاینده باد  
دولت در فراغت دلشاک در غلاب  
در سعادت بر کمالی، در سعادت بر مثال  
خانی دیگر در دیوان از چندین قول می‌بینیم که گرامی به هنگام ورود شاهجهان به گجرات که هنوز در ایام شاهزادگی بوده، گفته بود: شاعر برای حفظ دکن، محل گفتن از قول با هم دادگر داده است که به این گونه است: «در ایام شاهزادگی حضرت طایر الهی در احمد آباد گجرات که طرح شده بود، این قول گفته شد:

آرد به چمن بوی تو یاد سحری را  
با یاد تو در شبته بود کرد بوی را  
قاصد خبری آمدن مرده و صلی  
باز آتی که جان می‌دهم از خونخوری را  
در آرزوی دیدن تو مردم چشم  
موجیست که آمرزنام داده بوی را  
ما در طلب بازه زکونین گذشتیم  
آرام جدایی نبود رهگذری را  
جز باختن جان نبود پیشه عاشق  
در عشق شمارند خبر، بی‌خبری را  
چمن تو آراسته شد، صورت و معنی  
در روی تو دیدیم صفات بشری را  
قاصد نظر! فیض جهان از نظر گشت  
چمن نظر از چشم تو صاحب نظری را  
ای شاهجهان چشم جهان‌بین، به نور روشن  
راست از این هنگامه دور فوری را



اقبال به نو سار و زیند به نو دولت با شاه جهانگور نو زنی پسری را

خوش باش گرامی که زبان سخت یافت

از مدح شهنشاہ جهان، پُر اثری را<sup>۱</sup>

برخی از قصاید دیگر هم در دیوانش موجود است که به هنگام نخست شناسی

شاهجهان گفته شده مثلاً:

شیرین در کشورستان صاحبفرمان شاه جهان نشست بر تخت شرفا بخشد عالم را نظام

کز دیان در آسمان گویند ذکر خیر او باشد دعای دولتش ورد جلالی صبح و شام

از فضل لطف عام او، خلق جهان شد بهره‌ور چون رحمت ابرو بداد انعام او بر خاص و عام

تا هست از عالم نجات باشد بدولت کامران این بادشاه پُر شکوه این داور عالی مقام

سال جلوس شاه دین، می‌چشم از صدق و یقین پیر خرد گفتا بگو «ایام دولت مُسندام»<sup>۲</sup>

۱۰۳۷ هجری

قصیده‌ای مطول در مدح شاهجهان در وزن هفتاد و یکم تا هفتاد و سوم این نسخه نیز

دست‌یاب است که شاعر در آن از صیغ بیغنی از معدوح نموده است. این قصیده مشتمل

بر بیست و هفت بیت است و این هم مطلعش:

در روزگار عهده نوابی شاه کامکار سامان روزگار خداوند روزگار<sup>۳</sup>

و این هم مقطعش:

یارب رسان تو شاهجهان را به کام دل کام دلیر بکام دل او نگاه دار<sup>۴</sup>

در عزلهای گرامی هم اشعاری هست که در آن شاهجهان را ستایش کرده است مثلاً:

این شعر در صفحه شصت و نه نسخه:

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتانا.

۲- همان.

۳- همان.





آنچه از علم جهاننداری و عالمگیری از سکندر نشاند از شاهجهان می‌آید.<sup>۱</sup> ردیف این غزل همی آمده است. هر چند شاعر از هنگام سرودن و تاریخ این غزل نشانی نداده است باز هم از بررسی سراسر غزل پیدا می‌شود که به هنگام ورود شاهجهان به جای خاصی گفته شده است.

یک غزل هم در صفحهٔ چهل و دوم دیوان دیده می‌شود که از آن برمی‌آید که هنگام تشریف‌آوری شاهجهان و به‌عنوان خیرمقدم برای او سروده شده در شعر آن مخصوصاً اشاره می‌دهد که روابط گرامی با شاهجهان خیلی استوار بوده است.

طبع ششم چون مانند مدحت شاه جهان / رشنه‌ام را نولوی شهرار می‌باید کشید  
از گرامی شاه را چون چشم لطفی با تو است / وقت شد خود را بدوی کار می‌باید کشید<sup>۲</sup>  
روابط گرامی با شاه شجاع هم خیلی استوار و خوشگوار بوده. قصیده‌ای به دیوانش در صفحهٔ صد و چهارم - متصل بر ده بیت دستیاب است که بیانگر اوصاف ستودهٔ شاه شجاع است. این قصیده آنهمی می‌دهد که هنگامی که شاه شجاع برای بار اول حاکم بنگاله شده به آنجا وارد شد، گرامی در پدیرایی از او آن قصیده را سرود. آخرین مصرع قصیده، تاریخ ورود شاه شجاع به بنگاله را هم صریحاً نشان می‌دهد. پس این قصیده دارای ارزش تاریخی است. گرامی در آن قصیده شاه شجاع را ستایش کرده و می‌گوید که به علت ورود وی بنگاله به آسایش رسید و ماه و خورشید گلی زمین شد. سراسر کشور بنگاله آرامش گردید، ملت بیضا با عدل و انصافش استحکام تمام گرفت، ایات جهانگشای شاهی قرین فتح و نصرت شد چون شاه شجاع از همینجا عازم شده، ملک آسام را تسخیر نمود بنابراین به ایات رسید که رتبهٔ همیشگی واقفاً مسلم است. سرزمین بنگاله آرزو داشت که از شاه قدمبوسی کند لذا دریا و زمین آن، لب و جبین گردیده، مصرعهٔ تاریخی این قصیده حاکی است که شعر در سال هزار و پنجاه و چهار هجری

۱- دیوان گرامی (مطبعی)، کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا.

۲- همان.



نوشته شده، فسیده این است:

خورشید و مهش گل زمین شد	تنگانه به آسمان قرین شد
آرامش چون نظام دین شد	شاه آمد و ملک زینش یافت
تقویت ملت مبین شد	از شاه شعاع و عدل و دادش
با نصرت و فتح همقرین شد	ریاست جهانگشای شاهش
از رتبه همتش یقین شد	تجلی زجنگ و فتح آسم
دریا و زمین لب و جبین شد	بابوسی شاه آرزو داشت
تلقین زبان آفرین شد	والاکهری که آنچه او گفت
دریا همه یز در تبیین شد	هر قطره که ریخت بر جودش
ریشک ری و مصر و شام و چین شد	دهاکه شرف مقام چون یافت
اینست که دهاکه شه نشین شده <sup>۱</sup>	تاریخ نزول موکب شاه

۱۰۵۲ هجری

یکی از علاقه‌مندان گرامی عبدالرحیم خانصاحب بوده که پسر بیروم خان وزیر شهساده اکبر بود. او آندش تاریخ چهاردهم صفر در بهشت و شصت و چهار هجری واقع شده بود. در دیوان گرامی از همه رجال عهد معول تنها نام عبدالرحیم خانصاحبان یاد شده است و آنهم در یک رباعی که شاعر در آن با نگر اوصاف گویمانه او شده است. رباعی این است:

هر گاه در آینه باطن نگرم	از نور خورشیدم نور (خود) <sup>۲</sup> جلوه گرم
این نشاء زقیض خانخانان دارم	الحق که نظر کردد صاحب نظرم <sup>۳</sup>



۱- دیوان گرامی (عقلم)، کتابخانه خدا بخش، ...

۲- همان.



## هند شرقی پاسدار فرهنگ، دانش و هنر ایرانی

○ پرفسور شعیب اعظمی

استاد بازنشسته جامعه ملیه اسلامی، دهلی نو

پادشاهان و حاکمان مسلمان هند از آغاز حکومت خود تا سال ۱۸۵۷ که انگلیس‌ها تسلط حکومت آنها را برچیدند، از زبان و ادبیات فارسی سرپرستی نمودند. فرزندان، مسالوک‌ها، خلجی‌ها، تغلقیان، لودی‌ها و ایموریان هندی، همه این خانواده‌های شاهی از حامیان زبان فارسی بودند و در نتیجه نشیمن آنها تعداد زیادی از شعرا، نویسندگان و علما و عرفا از مناطق مختلف جهان اسلام به ویژه ایران به هند منتقل شدند.

پایتخت‌های این پادشاهان مثل لاهور، ملتان، دهلی و آگره مراکز بزرگی بودند که در آنها شعرا و نویسندگان فارسی به تعداد زیادی سکونت داشتند و به ترویج فارسی در شبه قاره اشغال می‌رویشند. علاوه بر این شهرهای معروف، شهرهای دیگری در کنار رود گنگ مثل بنارس، غازی پور، جونپور، عظیم آباد (بنای فعلی)، اته آباد، کوه، و مانکپور هم به شکل مراکز بزرگ فرهنگ هند و ایرانی درآمد، بودند، شعرا، نویسندگان، علما و عرفا که همراهان با لشکر کشیهای پادشاهان مسلمان در این مناطق و بعد از تسخیر آنها به دست این پادشاهان، به این شهرها رسیدند، مدرسه‌ها، خانقاه‌ها، حوزه‌های علمی، مساجد و کتابخانه‌ها را و وثق بخشیدند.

سید مسعود غازی ملک السادات از اعقاب علمای سادات ترمذ (در ازبکستان فعلی) در دوره حکومت فیروز شاه تغلق (م: ۷۹۰/۱۳۸۸) بنای شهر غازی پور را به اسم



عهد شرفی باستانوار فرهنگ، دانش و هنر ایرانی

خود نهاد سجده مشهور و مشهور سادات حسینی آن پیش آمد را به اوقات می‌رسند آسانی عهد را  
این سجده را می‌آوریم:

زهرمان سلطان به تخریب اعدا رمیده در این سرزمین آن همور  
چهل شخصی بودند از همراهانش همه غازیان شجاع و دلاور  
چو گشته شد آن راجه جور پشه نه تیغ گشتند کفار یک سر  
سی آفرین کرد شاه جهان (جهانگیر؟) به معرود غازی شه نیکداختر  
به تهنذب آراست شهر قن را شه غازی از فضل یزدان دار  
به غازی پورشر نام کرد آن شه دین عمارات هاشم مملکت نور  
عیدان که از هجرت شاه قرمیل بده هفصد و تیز سی سال دیگر  
۷۳۰ هجری

سلطانها را اله آباد از زمان حملات غزویها به این شهر آشنا بودند و در این شهر  
سکونت داشتند و مسئولی اشغال می‌روز بودند ولی در دوره سلطنت همین فیروز شاه  
مسجدی در این شهر ساخته شد یکی از همین است مسجد مسعود سلطانی غازی به نام بنو  
مسعود داد که مسجدی در این شهر ساخته شود این ضیاعه عالم دین بوده اساس این  
مسجد را اله دست مبارک خرد نهاد که قطعه زیر بدان گواهی می‌دهد.

بعهد دولت فیروز شاه قلعه گشای اساس مسجد بنو شهید برپایی  
با نهاد عالم دین این ضیاعه سال هفصد و هشتاد و نه زحوی خدای

۷۷۹ هجری

فیروز شاه تغلق پادشاهی مردم دوست بود. او کارهای زیادی برای رفاه عموم مردم  
در سراسر کشور و حکومت خود انجام داد. ساخته روضه‌ها و غیره از دهلی تا بنگال  
ساخته شدند. در مشرق هند دو شهر دیگر به نامهای ظفرآباد و جونپور را به نامهای دو  
برادر خود آباد ساخت، ظفرآباد اردوگاه بزرگ نظامی فیروز شاه بود. قلعه‌ها، حصارها و



پناهای دیگر در آنجا ساخته شده بودند ولی این شهر روی خود را با وجودی که در دست داد و ستد بود، رو به سرکشت نهاد. حوالی در آن زمان بعد از دهلی بر روی این شهر هند به شمار می آمد. ابراهیم شاه شرقی (۸۶۶-۸۸۶/۱۲۶۶-۱۲۸۶) برای آبادان ساختن این شهر مدتی یعنی به شرح داد مسجدی که خواجۀ جهان خلقت به ملک الشرقی یکی از امرای تغلقیه در این شهر ساخته بود و لودی ها آن را خراب کرده بودند، به دستور ابراهیم شاه شرقی تعمیر شد و شکوه خود را در بافت معمونات هندش از سایر بناها برگزید. بر چمدان زیاده و ادب فارسی و هنرهای زیبا بودند. شاهجهان پادشاه مغولی، نظر به اهمیت ادبی و هنری جوپور، این شهر را به سیران هند مقرب نموده بود. شهر جوپور را، دهلی بالیه، دارالعلم و دارالامان هم می خوانند.

این شهر در ۷۷۲ هجری به دست فتح خان شهزاده فیروز شاه تغلق به یاد جوپنا شده (محمد بن تغلق ۷۲۵ یا ۷۵۱ هجری) بنا گردید و قبل از سیریان هندی مرجع خاص و عام و دانشمندان و عالمان و شعرا و هنروران شده بوده، به قول ملاً محمد اصفهانی: «شاهنشاه ایران طهماسب، در نخستین ملاقات با همایون سلطان هند، درباره فضایل حوالی از او سؤال کرد و چون از کثرت دانشمندان در آنجا آگاه شد بر ویروانی و غلبه ماند شهر شیراز متأسف گردید و همان روز به کار برداران سلطنت دستور داد تا به نصیر شهر شیراز بپردازند و در تعظیم و توقیر علمای آنجا بکوشند. در شهر اصفهان و حوالی آن نیز مدارس و خانقاهها بنا نمود».

علمای معروف مثل شمس الدین اودی، علاء الدین نیلی، فخر الدین شافعی، شیخ الاسلام فرید الدین اودی، شاه قدوة الدین، شاه اسرائیلی اودی، مریدان شیخ شهاب الدین بن محمد سهروردی، سید راجه حامد شاه، نظام الدین فرغانی، مصطفی الدین فرغانی، مولانا بدر الدین اودی حنفی، شرف الدین یحیی منیری، مولانا



عظام‌الذکر قطب‌آبادی اودی، شیخ نصرالدین اودی، شمس‌الدین سراج الحی در بنگاه، مولانا علامه‌الذکر دهلوی، مولانا شریف‌الذکر لاهوری، قاضی نصرالدین گندوی، شیخ محمد علی دهلوی، شیخ محمد یحیی تاج، قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی، شاه نعوت گرم دیوان، شیخ جهانگیر انصاری سحانی، مفتی محمد ابوالکرم قاسمی، استاد شبرازی، درویش، قاضی عظام‌الذکر گیلانی، فضل‌العلماء مثلاً بهرام، مولانا آغا داد جوهری و غیرهم در اینجا زندگی کردند و آثاری مثل تحفه نهیسه، تیر و شکر، حقیقه هندی، بحرالشوابع، فتاویٰ ابوالجیم شاهی، شرح عضدی، شرح عوارف الشعارف و شرح خصوص الحکیم، مشروعات جامع عظام‌الدین یحیی، تألیفات قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی و میری و سستانی بر جای گذاشتند. حضور این علما و آثاری که از آنها پدید آمدند باعث شد مدرسه‌های زیادی در اطراف و نواحی شهر عزیزپور و جوهرپور تاسیس و راه‌آباد و عظیم‌آباد برپا شود. صاحب‌کتاب علم و عثمان در دیار پورب قاضی الطهر مبارکپوری می‌نویسد:

«قرابک انام از بحر قدوم مولانا علامه‌الدین دهلوی چهل و چهار مدرسه در شهر جوهرپور و حوالی آن از مدرسه‌های طالبان علم آراسته شد مناطق همچون برای میر، عظام‌آباد، جری‌کوٹ، عزیزپور، محمدآباد، مبارکپور، مٹو، سکندرپور، جهان‌آباد، یوسف‌آباد، عظیم‌آباد و غیره به افتخار مدارس معروف و استادان نامور شهرت یافتند. بعضی از حوزه‌های علمی این ناحیه عبارتند از:

۱- مدرسه ملک‌العلماء قاضی شهاب‌الدین دولت‌آبادی (۸۶۹ هجری).

۲- مدرسه مولانا الله داد (۹۲۳ هجری).

۳- مدرسه مثلاً محمود صاحب شمس بازغه.

۴- مدرسه مثلاً محمد شیخ محمد ماه.

۵- مدرسه مثلاً معمر.



۶- مدرسهٔ مُلّا محمد اعلیٰ.

۷- مدرسهٔ میر محمد ملیح.

۸- مدرسهٔ مُلّا منور جهان (۱۱۹۰ هجری).

۹- مدرسهٔ معین الدین خٹاک.

۱۰- مدرسهٔ استاد الملک (۱۰۶۲ هجری).

۱۱- مدرسهٔ مُلّا عبدالباری خضری (۱۰۲۶ هجری).

۱۲- مدرسهٔ خانقاه مداریه مُلّا مداری (۱۰۲۶ هجری).

۱۳- مدرسهٔ مُلّا شمس پور (۱۰۴۷ هجری).

۱۴- مدرسهٔ مُلّا شیخ محمد صادق (۱۰۶۲ هجری).

۱۵- مدرسهٔ مُلّا خلیل (۱۰۲۹ هجری).

۱۶- مدرسهٔ مُلّا جمیل (۱۰۲۳ هجری).

۱۷- مدرسهٔ شیخ مشید (۱۰۵۹ هجری).

۱۸- مدرسهٔ چشمهٔ رحمت غازیپور.

به هر صورت ایالات شرقی هند خطه‌ای مردم‌خیز بود و دانشمندان و اهل کمال همواره از این نواحی برخاسته‌اند و به علوم اسلامی و زبان و ادبیات عربی و فارسی حدماتهٔ قیامی کرده‌اند.

مساجد، روضه‌ها، مدارس و خواجه‌خانه‌های هم در حوینور وجود دارند که دارای کتبه‌ها و التواح فارسی و عربی هستند و می‌توان تاریخ مستند و برجستهٔ این شهر را بر اساس این کتبه‌ها تألیف کرد. امامزاده‌ها و جوامع خواجه‌خانه‌های هم که در این دیار، در دورهٔ نوابان اوده -مختصر صاً در دورهٔ حکومت نواب برهان‌الملک سعادت علی خان نلسابوری و سادات حسینی در زمان اقتدار خود تا تأثیر پذیری از مذهب شیعی ساگردید نیز قابل توجه است.



مسلمانها در این مناطق به صنایع دستی و حرفه‌های گوناگون پرداختند. در سکندریه عطر گلها کشیده می‌شود. جوئیور هم برای زین‌های مختلف، گنبد و عطرهای گل معروف است. ظروف گلی به سبکهای زیبا در نظام آباد ساخته می‌شوند که نظیری در سراسر هند ندارند.

صنعت پارچه بافی در مالابار، مالو و داکر رواج دارد و پارچه‌های فشنگ در این شهرها بافته می‌شوند. از لحاظ فنیها این صنعت شاهد دوره ایرانی است. حایمه این که دمار شرقی هند سهم بزرگی در حفظ و گسترش فرهنگ هند و ایرانی داشته است برخی توانا از آن صرف نظر کرد و لازم است درباره شخصت‌های بزرگی که از این منطقه برخاستند بررسی‌ها و مطالعات دقیق به عمل آید. شخصیت‌هایی همچون: فاروق چیراگوانی، علامت رسول چیراگوانی، سکر اعظمی صاحب شعرالعجم، حسدالذین فراهی، مولانا اقبال احمد خاں سهیل که هو از سخنوران و عجمان شمس بودند و هم با انگلیسی‌ها به مبارزه پرداختند. در توصیف هند و اهل هند و جودت آن و رهبران و سیاستمداران و آزادی خواهان آن شعرها سرودند.





## ترجمه و تأثیر شعر فارسی در شبه قاره

○ دکتر ابوالقاسم رادفر

لا انحاء که ملل جهان به ساستهای گوناگون، همواره در تماس و رفت و آمد بوده و هستند خواه با خواة زبان و ادب و مسائل مختلف فرهنگی و آداب و رسوم آثار بر یکدیگر تأثیر می‌گذارد و این امری طبیعی است. البته گاهی بسته به شرایط، این اثرگذاری بیشتر و زمانی کمتر است. بویژه در کشورهای مانند ایران و هند که وجوه مشترک تاریخی، زبانی و فرهنگی بسیار داشته‌اند این اثر کاملاً مشهود است.

تشابهات و پیوندهایی که بین زبانهای باستانی ایران و هند به علت بسا واحد و رابطه جوشانندگی وجود دارد با مقایسه بعضی واژه‌های در زمان مانند کلمات پدر، مادر، برادر، دختر، سوه، زن، بازو دندان، پیل، گاو، میس، جوی، گندم، و... تأیید می‌شود.

در زمینه ادبیات هم اگر ادبای فارسی را با نحلی مهی از ادبیات شبه قاره مقایسه کنیم آثار بسیاری را می‌بینیم که ترجمه از آثار فارسی می‌باشند، یا تحت تأثیر آنها پدید آمده‌اند. برای نمونه در ادبیات اردو، در نظم و نثر، داستان و غیر داستان این تأثیر و نفوذ زبانی و ادبی کاملاً مشهود است. مانند سب زمی و جهر که تخیل آن در کتابهای جدی آمده است. البته این تأثیرگذاری زبان و ادبیات فارسی فقط به زبان و ادبیات شبه قاره محدود نمی‌شود. بسیاری از زبانها و آثار ادبی جهان تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند و آثار بسیاری تحت تأثیر ترجمه آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان پدید آمده است که در اینجا فقط به اختصار اشاره‌ای به نفوذ شعر چند تن از بزرگان ادب فارسی ایران در شبه قاره به عنوان مثب نمونه خروار می‌کنیم.





درباره تأثیر زبان فارسی بر زبانهای محلی شبه قاره، مقالهای جداگانه نوشتهام که دیگر نروم. منی هم گذرا در اینجا آورم تا با ذکر لغات و معانی در این باره شما را به آن مقاله ارجاع می‌دهم. همین قدر یاد آور می‌شوم که گنجینه و مقالات و پایان نامه‌های دیگری جدیدی درباره تأثیر زبان فارسی بر زبانهای محلی هند نوشته شده است. وجود بیش از ۶۰ درصد واژه‌های فارسی در زبان اردو و تقریباً ۴۰ درصد در زبان هندی و حدود هشتاد هزار واژه فارسی در عربی در زبان بنگالی و واژه‌های بسیاری در زبان برلویی (حدود ۲۰ درصد) در هند، در طول ۳۵۰ سال ارتباط حکمرانهای فارسی زبان با مردم سرانجام زبان دامنه نفوذ زبان فارسی را نشان می‌دهد.

جوهر لعل بهرو اولین نخست وزیر هند و دانشمند و روشنفکر هند مستقل در آثار خود اشاره‌های زیادی به فرهنگ و تاریخ ایران دارد. او وقتی درباره روابط سموریان هند با ایران، دوره صفوی سخن می‌گوید، نظر خود درباره نفوذ فرهنگ فارسی بر هند را ابرار می‌کند و می‌نویسد: «تمام زبانهای جدید هندی بر از کلمات فارسی می‌باشند. این امر برای زبانهایی که فرزندان زبان سانسکریت باستانی می‌باشند، بدیهی است و مخصوصاً برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبانهای مختلف می‌باشد، بسیار طبیعی است. اما حتی زبانهای تواریدی جنوب هند نیز تحت تأثیر لغات فارسی واقع شده‌اند.» وجود لغات فارسی و عربی به تعداد زیاد در زبانین نیز نشانگر رواج بیش از اندازه زبان فارسی در شبه قاره بوده که «طبعی دامن» به آسانی و به کثرت آنها را در اثر خود آورده است.

واژه‌هایی مانند: بُخ، بوج، باغ، ساز (در معنی ساز و سامان)، بازار، دریاچه، سهم (به معنی نرس)، پیاده، شور، نیر، گماده، لادینه، نواز (از مصدر نوازیدن)، بار بار، ساده گو، اسوار (به معنی سوار)، لسان، جهان، کاخ، رنگ، برابری، زین، بخشش، سراج، میوه، شاخ، کلام، گماده، مزدوری، داغ، گردن، ترکش (به معنی تیردان)، زور،



خوار (به معنی ذلیل)، بازی‌گوشه بندی‌خانه (به معنی زندان)، فراخ، عیش، چراگاه، پوشش (به معنی موش)، پلنگ، گرمه گناه، بس، چاره، لگام، سقیدی، سار، آه، هرج، مهر، جوان، مرهم، پایک (به معنی پیاده و فاسد)، عیش و...<sup>۱</sup>

اما درباره بخش دژم یعنی نفوذ و حضور شعر فارسی در شبه قاره بحث از فردوسی و شاهکار جهانی او شاهنامه شروع می‌کنم:

شاهنامه حماسه بزرگ استاد عظیم شهر ارفی معجز به سرزمین ایران و زبان فارسی است، بلکه یک اثر جاودان جهانی به شمار می‌رود که از آغاز پدید آمدن آن تاکنون همواره در بین اهل هنر و تحقیق و حتی مردم عادی و عامی رواج بسیار داشته است. حتی اشاره آن به نام خداست که برخی محققان ادبیات حماسی آنرا از البیاد و ابدیه منسوب به هر مریز برتر و بالاتر می‌دانند و فقط یادآور می‌شوم که بالغ بر دویست اثر به تقلید شاهنامه سروده شده و به اکثر زبانهای زنده ترجمه گردیده است که اینجاست در مقاله‌ای (به مناسبت همواره تدویر شاهنامه در دانشگاه تهران) فهرست ترجمه‌های شاهنامه را ارائه دادام. فقط در اینجا به این نکته اشاره می‌کنم که فقط در زبان بلنگانی درباره فردوسی و شاهنامه ۲۳ اثر از آغاز سده نوزدهم تا امروز انجام گرفته است.<sup>۲</sup>

در بلنگانی وقت درباره نفوذ فردوسی در شبه قاره علاقه‌مندان را به مآخذ زیر ارجاع می‌دهم:

- ۱- شاهنامه و هند از پرفسور امر حسن عابدی (۸-۵۳)، ۲- نفوذ فردوسی و شاهنامه در سنده از استاد حسام‌الدین راشدی (ص ۸۴-۶۹)، ۳- آثار قهرمانان شاهنامه در ادبیات باستانی هند از پرفسور آچاریه دارمند نات (ص ۱۹۰-۱۸۷)، ۴- در کتاب فردوسی و ادبیات حماسی (چاپ تهران، سروش، ۱۳۵۴) و نیز: فهرست مشترک

۱- این به اختصار از مقاله محمّد مصطفی حداد مطّاح در اردو ادب، جولای ۱۹۵۰، ص ۵۹-۵۸.

۲- شیخ از محققان حاکم اکثر کشور اوست که در مقدمه اشنگاره استادان زبان فارسی در بخش در ۱- ژانویه ۱۹۹۸ و نیز در این باره رجوع شود به فتن پازمی- شیخ در مستند ۱۳۵۲، ص ۱۰۵-۱۰۶ و نیز ص ۲۵۹-۲۵۷.



نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، تألیف احمد متروی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۷، ج ۱، بروزه صفحات ۵۱-۱۴۵.

**خیام** نا آجیا که ریاضات دربارهٔ شعر شاعران پارسی‌گوی در ادبیات جهان تحقیق کرده و می‌توانم بگویم و سند ارائه دهم هیچ شاعری به اندازهٔ خیام تاکنون آثارش به زبانهای دیگر ترجمه نشده، حتی کشورها و زبانهای وجود دارند که تأثیر ادبیات فارسی در آنها تنها از طریق ترجمهٔ ریاضات خیام است و تاکنون بالغ بر چهل زبان ریاضات خیام ترجمه شده که در این باره فقط جهت اطلاع از ترجمه‌های ریاضات خیام به زبانهای محلی شبه قاره می‌توانید به مقدمهٔ کتاب نذر خیام از راجه مکهر لال (اژلبور مترجم اردو ریاضات خیام) مراجعه کنید که در آنجا از ترجمه‌های بنگالی، گجراتی، دمیله، آریه، سانسکریت، هندی، مانگو، مراتھی، اردو و حتی زبانهای اروپایی اطلاعاتی داده شده است.<sup>۱</sup> شاید اشاره بدین نکته ضرور باشد که فقط در زبان بنگالی شش ترجمه و تألیف دربارهٔ ریاضات خیام وجود دارد در سده اخیر انجام گرفته است. همچنین به نقل تعلیقات ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون جلد دوم ترجمهٔ علی پاشا ضلح علی اویا صدها اثر دربارهٔ خیام و آثار و اندیشهٔ او نوشته شده است. همین سوره‌ها و آثار نشانگر نفوذ عمیق ادبیات ایران بروزه شعر فارسی درین بلل دیگر و زبانهای گوناگون جهانست.

**نظامی** یکی از مظاهر مهم نفوذ زبان فارسی در شبه قاره وجود نسخه‌های خطی هراوان آثار شاعران فارسی‌گوی ایران در کتابخانه‌های متعدد شبه قاره است به عنوان نمونه می‌توان یادآور شد که فقط دربارهٔ نظامی گنجوی شاعر فارسی برای حبه پیردار سدهٔ ششم بر اساس مقالهٔ یوسفور شریف حسین قاسمی از ۳۷ کتابخانهٔ هلد ۲۹۲ نسخه از آثار مختلف نظامی و شروح آنها معرفی شده که البته تعدادی از آنها شروحی است که توسط اسنادان هندی برای فهم اشعار نظامی نوشته شده است. اگر روزی تمام

۱- چاپ حیدرآباد دکن، اعجاز پرنسنگ پریس، ۱۹۵۸، ص ۹-۱۲.



کارخانه‌های هند و پاکستان و هنگ‌کنگ<sup>۱</sup> به طور کامل فهرست شود خود نشان می‌دهد که بالغ بر ۱۰۰۰ اثر قطار نظامی به صورت نسخه خطی وجود دارد و اگر کتابهای چاپی، تصدیق نامه، رسالت و آثار هنری مانند نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و خطاطیهای پیرامون نظامی جمع شود خود خود بعضی بالاتر از دو هزار می‌گردد که البته علاوه بر مقاله پرسور شریف، فاسی، اجماع هم در کتابشناسی نظامی گنجوی که به مناسبت کنگره برگذاشت نظامی (سال ۱۳۷۱)، چاپ شده در کتابی بالغ بر ۶۰۰ صفحه درباره تسخیر خطی، چاپی، مقالات، فرهنگها، زبان‌نامه‌ها، ترجمه‌های آثار نظامی به زبانهای مختلف، مؤلفان آثار نظامی، معرفی نظامی سازمان ایرانی و خارجی به تفصیل سخن گفته‌ام.

عطار مقبولیت و شهرت عطار در میان هندیان تا بدان پایه بوده که حتی بعضی (۱۰۰۶-۹۵۹ هـ) مکی الشعری دربار اکبر در نغمه‌ای که به شاه می‌نویسد، حسن نظر حکامی به اشیات زیر از عطار استناد می‌ورزد که خود دلیل استوار دیگری بر شهرت و آوازه عطار در دیار هند تواند بود.

ز نادانی دل پر جمل و پر مکر گرفتار علی ماندی و بویکو

جو یکدم زین تخت می‌نرستی نمی‌دانم خدا را کی پرستی<sup>۲</sup>

تفصیل مربوط به نسخه‌های خطی و چاپی و ترجمه‌ها و تحقیقات پیرامون عطار در شبه نازم تحت عنوان نظامی است فقط به عنوان نمونه از پندنامه نوبه زبان اردو و بحر ده ترجمه و از تذکره الاولیاء نشر ترجمه و از منظر الطیر سه ترجمه ذکر شده است. فقط در مقاله‌ای تحت عنوان عطار در شبه نازم تعداد ۱۵ اثر منقش به عطار شامل نسخه‌های خطی، چاپی، شروح، تراجم و نوشته‌های دیگر معرفی شده است که این خود یک سرود دیگر از بسوج افکار و اندیشه و شعر و ادب فارسی در شبه نازم است.

۱- شعر الفصحی استیغاثی، ج ۲، ص ۲۰۵ (ترجمه) نقل از هند بازمی، ص ۱۸، انتشار ۱۳۷۲، ص ۱۱.

۲- همان مأخذ پیشین، ص ۱۲۶-۱۲۷.





## ترجمه و تأثیر شعر فارسی در شبه قاره

**سعدی** حضور سعدی و آثارش در شبه قاره از زمان خود وی چند گسترش یافته که آثار او به عنوان کتاب درسی در مدارس و دانشگاه‌ها و مکتب‌خانه‌ها و حلقه‌های و خطبه‌ها به عنوان آثار ادبی و اخلاقی مورد استقبال همگان بوده است. وجود نسخه‌های فراوان خطی و چاپی، شرح‌ها و فرهنگ‌های مختلف، تحلیفات و پژوهش‌های متعدد دربارهٔ زندگی و آثار و افکار این شاعر و نویسنده بزرگ در شبه قاره نشان دهندهٔ نفوذ و پایگاه عمیق زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره است. فقط در سدهٔ نوزدهم و بیستم، به زبان بنگالی تعداد ۳۳ ترجمه از آثار شیخ سعدی انجام گرفته و تاکنون بالغ بر ۴۰ اثر به تقلید گلشن سعدی نوشته شده است. مگر می‌توانم ذکر همین دو مورد برای تأثیرگذاری آثار و افکار سعدی بر ادبیات شبه قاره کافی باشد. در حالی که دامنهٔ نفوذ سعدی فقط منحصر به شبه قاره نیست، بلکه در اروپا تأثیر آثار عارفانه - اخلاقی سعدی را بر آثار برخی نویسندگان بزرگ غربی چون لافونتس نمی‌توان انکار کرد. شهباز مراحمه به کتاب دربارهٔ سعدی تألیف خاورشناس بزرگ فرانسوی هابری (Henri Massé) می‌توان تا حدودی به نفوذ و تأثیر عمیق سعدی بر غرب، بویژه ادبیات فرانسه پی برد.

**مولوی** مولانا جلال‌الدین، عارف و ارسته‌ای که آیین او عشق است و کلام او دعوت به یگانگی عاشق سوخته اند آگاه به معارف الهی که وجودش را محبت و مبادی حقایق یکتا پرورده است، بشوی و غریبات او در همین اینکه دریایی است آکنده از جوش عشق و جوش عارفان، تقوا و چکیدهٔ فرهنگ و معارف اسلامی و ایران را همه در خود جمع دارد. از این شاعران ایرانی شاید هیچ شاعری جز سعدی از لحاظ وسعت دامنهٔ تأثیر در خارج از ایران به پای مولوی نرسد. زیرا عمق اندیشه و سلطهٔ معنوی کلام مولانا بر سراسر فرهنگ فارسی، هندی، عربی، ترکی تقریباً از زمان خود شاعر چنان تأثیری بر افکار و عقاید مردم و صاحبان اندیشه گذاشته است که اثر آن به تنها در فلسفه و عرفان بلکه در ادبیات آن سرزمینها هم کاملاً احساس می‌شود...





نویسنده این دستور در مقاله‌ای تحت عنوان «ترجمه‌های آثار مولوی»<sup>۱</sup> به تفصیل درباره ترجمه‌های آثار مولوی به زبانهای مختلف پرداخته و از ترجمه‌های اردو، سنگانی، بهمنیار، سیدی و آلمجیری نیز یاد کرده‌ام. بنا به نقل دکتر ابوالشیر فقط ۶۱ اثر درباره مثنوی و شرح و تفسیر آن از اوایل قرن یازدهم تاکنون به زبان سنگانی نوشته شده است. مولوی مولانا همواره در مجالس شماع و ذکر عارفان و درویشان خوانده می‌شده و حتی هم این کار ادامه دارد و از قدسین ائمه از بقعه شعر مولانا و تأثیری که بر روح و دل سالکان و مریدان داشته مطالب زیادی در کتابها و زندگینامه‌های افراد که گاه باعث تحول روحی و انقلاب درونی آنان گردیده ذکر شده است. حتی مشایخ صوفیه برای نهاده نفس مرید و آموزش نکات دقیق عرفان به سالکان در مثنوی می‌دادند. در اینجا به جهت اختصار تنها به ذکر نمونه‌ای از کتاب محبوب ذی‌النس فی تاریخ تولیای ذکر عبدالعزیز ملک‌اکبری بسنده می‌کنم. مؤلف پنج گنج درباره شاه نورالله صاحب هندوستانی می‌نویسد: عارف کامل و عالم عمل بود همیشه درس مثنوی می‌داد و متصایف را حویبه شرح و بسط می‌فرمود. اهل ذکر او را مولانای مثنوی می‌گفتند. اکثر مشایخ ذکر در مثنوی از ایشان سند اخذ کردند. شاه برهان‌الله قندهاری و شاه میران صاحب حیدرآبادی مثنوی را درس به درس بود ایشان خواندند. ایشان در منزلش از بعد از ظهر تا عصر مثنوی درس می‌داد...<sup>۲</sup>

مثنوی سه سال بعد از مرگ مولانا به وسیله شاگردش احمد رومی به هند رسید. مثنوی معنوی و سایر اشعار عرفانی به تنها در افکار مسلمانان بلکه در افکار هندوان و سایر مذاهب نیز مؤثر بوده است. مثلاً شاعری مسلمان به نام «کبیر» در قرن نهم هجری از تحقیق نحوه اسلامی و افکار هندویی یک مکتب عرفانی به نام «بهاکتی» ابداع کرد که اساس آن ایمان به خدای واحد و احترام به همه ادیان و مذاهب و... است.<sup>۳</sup>

۱- فرهنگ، روز ادبیات و عرفان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، خ ۱۶، بهار ۱۳۷۲.

۲- محبوب ذی‌النس، ج ۲، ص ۷۰-۱۰۶۹.

۳- سیمه مطالعات و بررسیها، چاپ دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، خ ۲۵-۲۶ (سال ۱۳۶۰)، خ ۱۵.



حافظ حافظ را شاید بتوان یکی از معدود شاعران مهم و اصول جهان دانست که شعر و اندیشه او آثار و افکار شاعران و نویسندگان بسیاری را در شرق و غرب تحت تأثیر خود قرار داده است و خود هیچ بر شمار از مجموعه اشعار این اندیشمند و هنرمند بزرگ در کتابخانه‌های بزرگ و کوچک جهان عمومی یا خصوصی، حکایت از حسرت اول و دوم هیچ شعر حافظ دارد به عنوان نمونه تنها در شبه فارس، غزل‌های حافظ بدان شهرتی دست یافت که تقریباً از زمان خود حافظ و به مصداق بیت زیر:

به شعر حافظ شیراز می‌رفتند و می‌خوانند / همه چشماند کشمیری و ترک‌های سمرقندی

مورد توجه بوده است.

این استقبال گرم و با شکوه از کلام آسان‌الغیب بدانجا رسید که با یک سال قبل در شبه فارس هیچ فرد باسوادتی پیدا نمی‌شد که آثار سعدی و حافظ و احتمالاً مولوی را نتوانده باشد و نمونه‌هایی به حفظ در حافظ عرضه باشد. حتی هیچ خانه‌ای نبود که در آن نسخه‌ای از قطعات حافظ شیراز داده شود. از سال ۱۲۹۱ م که تحصین در چابک‌زبانی حافظ تحت نظارت آقای ابوالقاسم خان اسفهان‌نویس به نگارش قطعات اشعار یافت تعداد زیادی از مجلدات آن کتاب در هند و ایران و ترکیه انتشار یافت. ابتدا اینها خود از انتشار جمع‌آوری چابی و تعلیقات و ترجمه‌ها و نظود اشعار حافظ در برخی اشعار و آهنگان صحتی شبهه‌ناک است که اگر بخواهیم به یکایک آنها بپردازیم بحث بسیار طولانی خواهد شد فقط به نمونه‌ای بسنده می‌کنم:

چرا اینک فکر حافظ در فکر حضرت محمد تا آنکه تحصین پیشوای بزرگ شیخ سید محمد ترم و چنانکه حضرت گوید: «لنک یوسف» در حرقه مرثیاتی است، در حفای فروخته است، در «حاشیه» است که روی آن مالیده شود، در حلقه‌های گوش بسته، در «حاشیه» است، در «حاشیه» است، اگر فایده مضراط مستقیم را پیدا کرد از



آرایش‌های دلیلی پاک شوید.

این افکار حضرت گورو نانک که مشمول سروده‌هایش است فکر حافظ را به یاد می‌آورد:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند      نه هر که آیه سارده سکندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تشنه نشست      کلاه‌داری و آیس سروری داند  
هزار نکته بازیگوشی و شوخی است      نه هر که سر شراست قلندری داند<sup>۱</sup>  
نمونه‌های دیگری از مشابهت افکار گورو نانک و حافظ وجود دارد به‌آخذ مقاله رجوع شود و نیز درباره «آلتر حافظ بر شخصیات فارسی زبان چند» به مقاله سید نواز احمد رجوع شود.<sup>۲</sup>

همچنین سخن گفتن درباره ترجمه‌های حافظ هم حدیث مفصل دارد زیرا شعر حافظ به بالغ بر سی زبان ده یکبار بلکه چندین بار ترجمه شده که فقط اشاره‌ای مختصر به ترجمه آن در بعضی زبانهای محلی شبه قاره می‌کنم.

در زبان بنگالی ۱۹ ترجمه آنها در دو سده اخیر، پنجابی ۷ ترجمه، اردو بالغ بر ۲۶ ترجمه وجود دارد. همین طور عربی، حافظ به زبانهای کشمیری، آسامی و هندی نیز ترجمه شده است.

ایشانیه در کتاب خود تحت عنوان حافظ پراوان و حافظ پراوی<sup>۳</sup> به تفصیل ترجمه‌های حافظ را به زبانهای گوناگون آورده‌ام. البته در جزوه‌ای که خانه فرهنگ ایران در بمبئی به نام است «چشم حافظ شیرازی» چاپ کرده به ترجمه‌ها و شروح حافظ در ۱۶ و برخی منابع دیگر اشاره کرده است. از جمله در آن از ۲۶ ترجمه و شرح اردوی دیوان حافظ نام برده شده است.<sup>۴</sup>

۱- قصه پارسی، ج ۱، پاییز ۱۳۴۹، ص ۱۱۲-۱۱۳. قصه پارسی، ش ۵۸، ص ۲۲۵.

۲- چاپ تهران، انتشارات گستره، ۱۳۶۸، ص ۲۲-۳۰۵.

۳- جزوه حافظ شیرازی، چاپ خانه فرهنگ ایران در بمبئی، ۱۹۹۶، ص ۷-۶.

البته خود و حضور حافظ در میان مردم شبه قاره منحصر به اینها نمی‌شود و البته هیچ  
 خطی<sup>۱</sup> و چاپی، تحقیقات فراوان مستقل، ترجمه‌ها، شرح، اقتبادهای از یک طرف، خود  
 همسر و رسوخ افکار بلند حافظ در اندیشه متفکران از طرف دیگر است که باعث شده  
 به یک مورد می‌گرم و آن اشعار و افکار علامه اقبال لاهوری است که کاملاً تحت تأثیر دو  
 متفکر و عارف ایران مولانای روم و حافظ شیرازی بوده است که تفصیل آن را می‌توانید در  
 کتابهای اقبال در راه دومی تألیف دکتر سید محمّد اکرم مطهر به اکرم (چاپ باستان)  
 و حافظ اور اقبال تألیف دکتر یوسف حسین خان (چاپ آکادمی غالب، دهلی، ۱۹۷۴ م)  
 و دیگر مآخذ مطالعه کنید. یا تأثیر حافظ در گروه شاعران آلمانی به حدّی بود که در واقع  
 گروه دیوان شرقی خود را تحت تأثیر مطالعه وراثت حافظ پدید آورد. همچنین در کتابها  
 آمده که پدر رابیندرا نات تاگور هر صبح قبل از هر کاری ابایی از حافظ و صحیفاتی از  
 اپاستادها را می‌خوانده است. هنای اندیشه و وسعت جهان بینی و هنر ساده‌دلی کلام  
 حافظ در طول شخصیت و اندیشه سال توانسته قلوب بسیاری از مردم و افکار جهانی را  
 تحت تأثیر خود قرار دهد و برداشتی بدان وقت مفصلی را می‌طلبید  
 با ذکر نمونه‌های فوق تا حدودی دورنمای شرف و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در  
 شبه قاره روشن می‌شود. البته خود می‌دانید که زمینه‌های رسوخ و حضور زبان و ادبیات  
 فارسی در شبه قاره صرفاً به زبان و شعر محدود نمی‌شود و ابعاد گسترده‌تری دارد که  
 به نوبت جداگانه بزرگ آن را باید با زبان دیگری با می‌گذاریم و سخن خود را با آن  
 به پایان می‌برم؛ تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل.



۱- شرح شبه - کتاب حافظ یزدانی و حافظ یزدینی و کتاب پرفسور شرف حسین غامی تحت  
 عنوان نسخه‌های خطی حافظ در هند، چاپ خانه فرهنگ ایران، دهلی نو، ۱۳۶۷.





## پیوند حماسه با عرفان

○ دکتر عباس کی منشی

دانشگاه تهران، تهران (ایران)

سبع شاعری و فرهنگ عمومی و عقیق حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، شاهنامه را در جایگاهی چنان ارجحند قرار داده است که هر اندیشمندی نمی تواند بخشی را که حکیم فردوسی با وجود رسم و سنن دستان در پهنه ادب پارسی با جهادسی خوش به ظهور رسانده است به تمام معنی دریابد.

شاهنامه، سند قویست و سببنامه ایرانیان است و چنگیده افکار و قوایح و عادات و عواطف آنان که در طی اقصای آنها برای بیان وجود عظمت ایشان به وجود آمده است و ملحوظ است به ذکر جنگها و بهارهای و جانشانیها و دلاوریهای ایشان<sup>۱</sup>.

نهرمادان مظلومه حکیم فردوسی انسانهایی هستند آرمایی که آرزوهای برآورده شده ایرانیان را بگونه بی دلیل، بر شکل می دهد. این بهاداران هر چند به دورانیهای دور پیش دارند اما از آنچنان حرکت و حیایی برخوردارند که مردم اصمات و دلاوریهای ایشان - بطوری از آرزوها و حواشیهای خوش می بندد و در سیمای آنایشان فاصله سالیان دراز را احساس نمی کنند.

حکیم فردوسی بزرگ، در شاهنامه، اگر چه تقدیر خود هرگاه ایرانیان را اگر قمار ستمی می بندد و بهلولان را حسه و دل افکار می گذرد و در کار پیروزی «انوان می یابد، روزنه

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۳-۵.





امیدی به رویشان می‌گشاید.

آنان با ایمان به فرهی و نیروی، نگ روم و نگداه به پهلوان بر طعنای جهات رستم دریا دل قهرمان، توفیق عداشانش شیر آوزن مهن پرست روی می‌آورد و هرگز جانان گونه‌زاری پیش نمی‌گیرند و می‌دانند که مشکل گشایش کارهای فرسوده جهان در پیچیده افشار مردان است و با توکل به جدای نی‌همن و همت پاکان و راستان و مردی و مردانگی بگوشش و تلاشی می‌ایستند.

در نهاد حماسه حکیم فردوسی، زندگی و سرافرازی و عشق و ایمان الهی نهفته است که بی‌شک، همه جلوه‌های فریبده جهان در برابر آن هیچ شمرده می‌شود و راز تیرگی و برتری حکیم فردوسی، در این است که تنها او توانسته است فرهیگ و آیین سروری منشی دل آگاه و زنده و بیدار و شیوه اندیشه جدایی آنان را فراهم آورد و این گونه پیام دهد که:

نباید کشیدن کمان بدی      ره ایزدی باید و بخردی  
که گیتی نماند همی بر کسی      نباید بدو شاد بودن بسی  
هنر مردمی باشد و راستی      ز کژی بود کمی و کاستی<sup>۱</sup>

این معانی بلند آسمانی که سیمای نابنای حکیم فردوسی را در آینه ادب جهان به عنوان عارفی کامل در جلوه می‌آرد، ما را بر آن داشت که حماسه جان‌دانه او در پیوند با عرفان اسلامی و برداشتهای عارفان ایرانی را از حماسه او مورد بررسی و پژوهشی هر چند مختصر قرار دهیم.

داستان ران در شاهنامه چنین آمده است که از سام نریمان فرزندی آمد سپید موی:

کنون پر شکفتی یکی دامستان      پیوستم از گفته باستان  
نگه کن که مرسام را روزگار      چه بازی نمود ای سر گوش‌دار



نبود این فرزند، مر سام را  
 نگاری بد اندر شستان اوی  
 از آن ماهش امید فرزند بود  
 ز سام نریمان همو بار داشت  
 ز مادر جدا شد در آن چند روز  
 بچهره نکر بود بر سان شید  
 ز مادر پسر چون بدین گونه زاد  
 شستان آن نامور پهلوان  
 کسی سام یل را نیارست گفت  
 یکی دایه بودش بگردار شیر  
 مر او را بفرزند پر مژده داد  
 که بر سام یل روز فرخنده باد  
 بداد آنچه زاید همی خواستی  
 ترا در پس پرده ای نامجوی  
 یکی پهلوان بچه شیر دل  
 تنش همچو سیم و برخ چون بهشت  
 ز آهو همان کش سپیدست موی

سام که فرزند خود را سپید موی می‌بندد با خود می‌اندیشد که گردنکشان و مهان از دیدار این شکفت نوزاد بر او خواهند خندید:

چو فرزند را دید موی سپید  
 پیود از جهان یکسره ناامید  
 بترسید صحت از پی سرزشتی  
 شد از راه دانش بدیگر منش



سوی آستان صبر آورد راست	دراز کرده خویشتن زهار خواست
که ای بزم از کوی و کامی	بهر زاد فرازد که بر خواستی
انگیز گاهی نگران نوده ام	وگر کوش آهرمن آورد ام
بورش مگر کردگار جهان	بحر بر بیخشايد انفر اهاد
بیجد هسی نره حاتم با شرم	بحرشد همی در تقم خون گرم
ازین بجه چون بخه اهرمن	سبه چشم و موش ساد سحر
چو آمد و برسد گردشکشت	چه گویند ازین بجه بدشت
چه گویم که ای بجه در جست	شگ دو رنگاست یا خود پرست
بختند بر من میان جهان	ازین بجه در آشکار و نهان <sup>۱</sup>

از این روی دستور می دهد که آن کودک را در سرزمینی دور دست در بالای کوه رها کنند:

بفرمود پس تاش برداشند	از آن بوم و بر دور بگذاشتند
یکی کوه بد نامش البوزکوه	بخورشید نزدیک و دور از گروه
بدان جای سیمرغ را لایه بود	که آن خانه از خلق یگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	برآمد برین روزگاری دراز <sup>۲</sup>

سرع آن کودک را برهنه و گرسنه در پاره سنگی گرگان در افتاد سوزان می بیند او را برگرفته و به آشیانه خود می برد تا خوراکی بیجان خویش سازد:

چو سیمرغ را بجه شد گرسنه	به پرواز بر شد بلند از پته
یکی شیرخواره خروشنده دید	زمین مسجور دریای جوشنده دید
ز خارش گهواره و دایه خاک	تن از جامه دور و لب از شیر پایی
بگرد اندر ز تیره خاک نژد	بسر برش خورشید گشته بلند

۲- همان، ص ۱۱۹.

۱- شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۸.



پیشکش بدی گاشکی مام و باب      فکر ستمی باهر رانجام  
فرود آمد از ابو سمیع و جنگ      بود رگزی از آن گیم جنگ  
بردش دغان تابه البرز کوه      که بودش در آنجا گام گروه  
سوی پیچگان برد تا بشکزند      بدان تابه زن او شگرد  
ببخشود بزدان نیکی دهش      یکی بودش داشت اندیشه  
خداوند مهری به سمیع داد      نکرد او به خوردن از آن چه یاد  
کسی را که بزدان نگهدار شد      چه باشد بر دیگری خوار شد<sup>۱</sup>

ناگاه از بارگاه الهی:

به سمیع آمد سعادتی بدید      که ای مرغ فرخنده پاک دید  
نگهدار این کودک شیر خوار      کزین تخم مردی درآید بهار<sup>۲</sup>

سمیع هم به امر حق تعالی به تربیت زال هفت می گذارد تا جوانی برسد می شود و نام و نشانش در همه جهان می پراکند:

نشانش پراکنده شد در جهان      بد و نیک هرگز نماند نهان<sup>۳</sup>

شبی سام از خانه خویشی را در خواب می بیند با فرطی برافراشته و سپاهی گران و توفان از سوی دشت جب و خردمند نام آوری از سوی دشت راست وی، یکی از آن دو مرد پیش سام آمده زبان به سرزنش می کشاید:

جو شب تیره شده رای خواب آمدش      کز اندیشه دل شتاب آمدش  
چنان دید در خواب کز کوه هند      درختی برافراختندی بلند  
تلامی بدید آمدی خوبروی      سپاهی گران از پس پشت آوی  
بدست چپش بر یکی موبدی      سوی راستش نامور پخردی

۱- شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- همان، ص ۱۲۰.

۳- همان، ص ۱۲۰.

یکی پیش سام آمدی زان دو مرد / زبان بر گشادی نگهار سرد  
 که ای مرد بی‌یاک ناباک رای / ز دیده پستی تو شرم خدای  
 ترا دایه گر مرغ شاید همی / پس این پهلوانی چه باید همی  
 گویا هست بر مرد موی سپید / ترا موی سرگشت چون مشک بید  
 هم آن و هم این از دشتا هدیه داد / همی گم کنی تو به پستاد دام<sup>۱</sup>  
 سام بر دمان هراسان از خواب بیدار می‌شود و خروش از برای چنین هوزند خود  
 روی به کوهسار می‌نهد:

خواب اندرون برخوشید سام / جو شیر زبان کاندر آید بدام  
 بترسید زان خواب گز روزگار / نباید که بیند بد آموزگار  
 چو بیدار شد بخردان را بخواند / سران سپه را همه بر نشاند  
 بیاهد دمان سوی آن کوهسار / که افکنده را خود کند خواستار<sup>۲</sup>

در این جستجو به سرگروه می‌رود و به حکمر سیمرغ می‌رسد که:

یکی کاخ بد نازک اندر سماک / ده از دست رنج و نه از سنگ رخاک<sup>۳</sup>  
 سیمرغ از فراز کوه سام و همراهانش را می‌بیند آن بجه را که دستان نامیده و غمّه  
 همراهان او آویخته بود بر گرفته بود سام می‌آورد و پری از جود بدو می‌دهد تا در هنگام  
 سختی بر آتش افکند تا خود سیمرغ به مدد او شناید:

نگه کرد سیمرغ زافراز کوه / بدانست چون دید سام و گروه  
 که آن آمدنش از پی بجه بود / نه از بهر سیمرغ آن راه سود  
 چنین گفت سیمرغ با پور سام / که ای دیده رنج نشیم و کنام  
 ترا پروینده یکی دایه‌ام / همت دایه هم نیک سرعایه‌ام

۱- شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- همان، ص ۱۲۲.

۳- همان، ص ۱۲۲.





نهادم ترا نام دستان زند / که با تو بدر کرد دستان و بند  
 بدین نام چون بازگردی بجای / بگو تا آن خواند، یل رهنمای  
 بدر سام یل پهلوان جهان / سرافرازتر کسی میان مهران  
 بدین کوه فرزند جوی آمدست / ترا نزد او آبروی آمدست  
 ترا بودن اندر مرا درخورست / ولیکن ترا آن ازین بهترست  
 انا خویشش بر یکی بڑ من / همی باشی در سایه قو من  
 گمشت هیچ سختی بروی آورند / ز یک و زید گفت و گوی آورند  
 بر آتش برافکن یکی بڑ من / بینی هم اندر زمان قو من<sup>۱</sup>  
 در این هنگام سام:

فروبرد سر پیش سیمرخ زود / نیایش همی باقرین یرفزود  
 که ای شاه مرغان ترا دادگر / بدان داد نیرو و قو و هتر  
 که بچارگانی را همی باوری / به نیکی به هر داوران دوری  
 ز تو بدستگاران همیشه نزدیک / همان همچین جاودان زورمند<sup>۲</sup>

در این داستان دو باره عرفانی و دو نکته اساسی به نظر می آید، یکی «خواب» و آن  
 دیگری «سیمرخ» که اینک هر دو را از دیدگاه عرفای اسلامی در یونۀ بررسی می نگریم  
 «خواب» در نزد صوفیان کلمه حل مشکلات است. چنانکه وقتی صوفی گرفتار  
 مشکلی در امور دین و دنیا می شود راه حل را در «خواب» یا «واقعۀ» می جوید و یا پس از  
 دعا و هتغی خوابی دیده راه چاره را بدست می آورد. چون «خواب» در نزد این طایفه،  
 یکی از راههای کشف حقیقت است در عالم که به سبب انفصال روح به عالم غیب حاصل  
 می گردد و نیز فتای اختیاری است از افعال بشریت<sup>۳</sup>

۱- شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲- همان، ص ۱۲۲.

۳- کشف اصطلاحات الفنون در ذیل نوم، مرصادالعباد، ص ۲۸۹.



چنانکه مولانا جلال‌الدین بلخی رومی بدان اشارت دارد

هر شبی از دام تن ارواح را	می رهانی می‌کنی انواع را
می‌رهند ارواح هر شب زین نفس	دارغان از حکم و گفتار و قصص
شب زنده‌ای بی‌خبر از دانیان	شب زنده‌ای بی‌خبر سلطانان
نی غم و اندیشه سود و زیان	نی خیال این فلان و آن فلان
حال عارف این سود بی‌خواب هم	گفت از دهم رفته زین موم
خفته از احوان دنیا روز و شب	چون قلم در پنجه تقلیب رب
آنک از پنجه نبیند در رقم	فعل پندارد بجنبش از قلم
شده‌ای زین حال عارف و اسود	خلق را هم خواب حسی در بود
رفته در سحرای بی‌چیز جالندان	روحش آموده و اندانشان
وز صغیری باز دام اندر کشی	جمله را در داد و در داور کشی
خالق الاشیاع اسرافیل وار	جمله را در صورت آرد زان دیار
روحهای منبسط را تن کند	هر تنی را باز آهستن کند
اسب جانها را کند عازی ز زین	سر النوم اخ الموتست این <sup>۱</sup>

الطهور پیر در خواب هم بدان حس است که او در طریقت حنیفه راهنمایی دارد و دستگیر سالک است در انواع گرفتاریها و دشواریهای زندگی.

مولانا جلال‌الدین در موشکافی و پژوهش جلال عرفانی در راستای جستجو صورت‌گیریها و ریشه‌های پیر این معانی بلند آسمانی را در قلم آورده می‌فرماید:

ای صبا، الحق حاتم‌الدین مگر یک دو کاغذ بر فراز وصف پیر...  
 بر نویسی احوال پیر راه‌دان پیر را بگزین و عین راه‌دان  
 پیر تابستان و خلقان تیر ماه خلق مانند شب‌اند و پیر ماه

۱- متنی معنوی، ۳۸۸/۱ بعد از سرائیم... اشارت است به حدیث: النوم اخ الموت ولا یسوت اهل الجنة، احادیث مشهوری می‌باشد.



کردیم بحث جوان را نام ببر / کبر و حق پیوست نه از انام ببر  
 پس را نگوی که می‌رسد از نظر / هست پس بر اعدا و حرمت و خطر  
 آن رهی که بارها بر رفته‌ای / بی‌فلاور اندر آن آشفته‌ای  
 پس سعی را که نادیده‌ستی تو هیچ / چنین مرد نهاده از رهبر سر میج

خواب در به کمال رسیدن سالک و رهرو از طریق معرفت الهی دارد به سزا چه  
 بسیار از صوفیاء و مودان حق از طریق خواب به سر منزل کمال راه بردواند چنانکه ناصر  
 حسرو قادیانی و مسلمان عزیزی هم پس از رفتن راضی دست از دنیا می‌شوند و از  
 مدح سلاطین اعراض می‌کنند.

در این داستان میسر به عنوان پر و مرشد کامل که پرورنده زان بوده معرفی شده  
 است چنانکه بر خود را به زان می‌دهد تا درگیر و در حوادث دستگیرش شود و این  
 میسر می‌تواند کنایه باشد از طلب آگاه عقل فعال و فیض حق و همان است که شیخ  
 عطار در منطق العظیم بدان نظر دارد و آن چنان است که از گرد آمدن مرغان محله‌ای ساخته  
 که برای پدا کردن و برگزیدن پیری که به عنوان مرشد کامل به دستگیری آنان آمد  
 به کوشش ترقی عارفانه پرداخته است. زیرا این مرغان برآنند که بدون وجود پیر عر  
 افاضی رستی قاری است و شمار و توانم‌ها ندین روی دهد در آن مجمع به با  
 می‌خیزد و محسوسات را می‌کند و خود را ندانند که فرستاده سلیمان سوری بتفسیر بوده  
 است و صفت می‌کند و میسر را شناسه مستطلت و عرفانروایی بر مرغان معرفی  
 می‌نماید و از آن پس هر یک از مرغان قدری پس می‌آورند و از طلب میسر و پژوهش  
 جانگداه و آه‌سنگ‌های آن می‌روند و می‌دهند به عنوان سالک راه نشان هر یک را جوابی  
 می‌دهد شایسته و درج و در احوال آنان می‌کوشد تا به اتفاق او را به هدایت و پیشوایی  
 می‌گزینند و او بر کرسی می‌نشیند و مجلس گفتن آغاز می‌کند.



مردار مشکلات خود را عرضه می‌کند و همدرد پاسخ مصلحت‌آمیز و فراجوز حال می‌آورد و متازک و مدارج طلب را به شرح باز می‌گوید. مرقان به راه می‌افتد و اکثر در طلب مقصود، خط درمی‌نیزد تا سی مرغ نحیف و بال و پر سوخته به حضرت می‌بخشد. می‌رسند و آنجا درمی‌یابند که طالب و مطلوب یکی است زیرا آنها سی مرغ طلب بودند که مطلوبشان می‌بخ بود.<sup>۱</sup>

ابتدای کار می‌بخ ای عجب  
در میان چین فناد از وی پری  
هر کی نقشی از آن پر برگرفت  
آن پر اکنون در نگارستان چیست  
گر نگشتی نقش بر او عیان  
این همه آثار صنع از فر اوست  
چون نه سرید است و صفش رانه بر  
هر که اکنون از شما مرد رهید  
می‌بخ دو بار در هنگام سختی به فرمان زان می‌رسد، یکی هنگام زادن رستم که کار روداده زن زان و مادر رستم به بیهوشی و مرگ می‌گشتد و زان ناچار پری از می‌بخ را در آتش می‌دهد و او جانور می‌شود و دستور می‌دهد تا شکم مادر را بشکافتند و نوزاد را بیرون آورند و گاهی را با شیر و مشک می‌آمیزد و بکم بند و در سایه خشک کنند و پس از بجه زدن شکم روداده بر آن نهاد و پر می‌بخ بر آن مالند تا بهبود یابد.

همان پر می‌بخش آمد بیاد  
بخندید و سیندخت را مژد داد  
یکی مجمر آورد و آتش فروخت  
وزان پر می‌بخ لختی بسوخت  
هم اندر زمان تیره گون شد هوا  
پدید آمد آن مرغ فرمانروا

۱- شرح انوار و عدد و منطق آثار شیخ فرید الدین عطار بنایوری، ص ۳۱۶

۲- منطق الطیر، ص ۶۱



چو اهری که بارانش مرجان بود      چو مرجان که آفتابش خاک بود  
 یاهد دعان تا به نزدیک زان      گزین جهان مرغ فرخنده تاز  
 برو گوشت زال آهریز دراز      ستودش فراوان و بردش نماز  
 چنین گفت سیمرغ کایر غم چراست      چشم هزار اندرون غم چراست  
 ازین سر و سمن بر ماه روی      یکی کودک آید برا نامجوی  
 که خاک پی او پیوستد هزبر      نارد سحر برگدشتن ابر  
 بیاور یکی خنجر آبگون      یکی مرد بادل پرسون  
 نخستین به می ماه را مست کن      زدل بیم و اندیشه را پست کن  
 تو بنگر که بینادل افون کند      زبهلوی او بچه بیرون کند  
 شکافد نهنگاه سرو مهی      نباشد مر او را ز درد آگهی  
 و زو بچه شیر بیرون کشد      همه بهلوی ماه در خون کشد  
 وزان پس بدور آن کجا کرد خاک      زدل دور کن نرس و اندوه و یاک  
 گواهم که گزیم نو با شیر و مشک      بکوب و بگر هوسه در صابہ خشک  
 ساق و پیالا بر آند حسنگیش      بینی هم اندر زمان حسنگیش  
 بر آن مال از آن پس یکی بر من      خجسته بود پایه قر من<sup>۱</sup>

دیگر فر جنگ رستم و اسفندیار که چون رستم در مرحله اول جنگ از اسفندیار شکست می خورد و مجروح و افکار به خانه بر می گردد زال برای بار دوم بر سیمرغ را در آتش می نهد و سیمرغ حاضر می شود:

چو سیمرغ را دید زال از فراز      ستودش فراوان و بردش نماز  
 به پیشتر سه محضر بر از بوی کرد      ز خون جنگ بر رخسار جوی کرد<sup>۲</sup>

۱- شاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۶۶۷.





سهم مرغ این بار هم زخم‌های رستم را علاج می‌کند و آن را نه درست گیر که در ساحل دریای چین می‌روید راه می‌نماید و تیری دو شاخ که قابل اسفندیار بود به او می‌دهد.

بدو گفت کای زنده بیل بلند  
چرا رزم جستی زاسفندیار  
بدو گفت زال ای خداوند مهر  
گر ابدونکه رستم نگردد درست  
عهه سیبان پاک ویران کنند  
شود کنده این تخمه ما زین  
نگه کرد مرغ اندران خستگی  
به منقار از آن خستگی خون کشید  
بر آن خستگی‌هاش مالید پر  
بدو گفت این خستگی‌ها بیند  
یکی پر من تر بگردان به شیز  
بدو گفت رستم که همداستان  
جهان یادگارست و ما رفتی  
به نام نکو گر پیروم رواست  
بدو گفت دو رخس را برنشین  
همی خوان تو بر کردگار آفرین  
میتدیش از راه دور و دراز  
بدان بیشه اندر درختی است گز  
نمایم ترا من گرانمایه خوب

ز دست که گشتی چنین دردمند  
همی آتش افکندی اندر کنار  
چو اکثون نمودی بپا پاک چهر  
گجا حراهم اندر جهان جای حب  
کنام پلنگان و خیران کنند  
کنون پرچه رانیم با او سخن  
بجست اندرو روی پیوستگی  
و زو هشت پیکان به بیرون کشید  
هم اندر زمان گشت با زور و فر  
همی باش یک هفته دور از گزنده  
یمال اندران خستگی‌های تیر...  
شدم من کنون هر چه خواهی بران  
ز مردم نماید جز از گفتنی  
مرا نام باید که تن مرگی راست  
یکی خنجر آبگون برگزین  
وز ایدر برو سوی دریای چین  
که امشب رسانمت آنجا فراز  
سطیرست و پرورده از آب وز  
بپرداز و زان مغز دشمن بکوب<sup>۱</sup>



چنانکه دیدیم این سیمرغ همان عقل و قهر الهی است که به عنوان نیروی سرمد کامل راه دان در دشتاس به دستگیری زال آمده گوی گشایی می‌کند سر را بر صوم به زال نابوای گویا گویی از سیمرغ در آثار صوفیانه بر می‌خوریم که مؤید این نظر است. چنانکه این معنی را شیخ عطار بدین گونه در دیوان می‌آورد:

سیمرغ مطلق تو در کوه قاف قربت پرورده خود در گیتی در زیر پر و بال است  
و در منطق الطیر از زبان هدیه می‌گوید:  
لیک با من گرو شما همراه شوید محرم آن شاه و آن درگاه شوید  
هست ما را پادشاهی بی‌خلاف در پی کوهی که هست آن کوه قاف  
نام او سیمرغ، سلطان طیور او بما نزدیک و ما زو دور دور  
در حریم عزتست آرام او نیست حد هر زقانی نام او  
صد هزاران پرده دارد بیشتر هم ز نور و هم ز ظلمت پیش در  
در دو عالم است کس را زهره‌ی کوی تواند یافت از وی بهره‌ی  
دایما او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است  
او صیقل ز خود آنجا که اوست کمی رسد علم و خرد آنجا که اوست...  
هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید  
قسم خلقان زان کمال وزان جمال هست اگر برهم نهی مثنی خیال  
بر خیالی کی توان این ره سپرد تو به ماهی چون توانی مه سپرد

جلوه‌های گویا گویی این مرغ در منطق الطیر عطار و مشایخ شریعت مولانا جلال‌الدین حاکمی از این است که این مرغ بیانگر افکار فشرده از حلقه بوده است که روانشناسی احسانیه و مسکلات و خواسته‌های طیف خود را تفسیر و بیان می‌کنند و این معنی از سخنان بلند آیین هر یک از ایشان بخوبی آشکار است. چنانکه شیخ عطار راست:

مر رخت خلقی مرغان سر بسوز      یا تو گفتی فهم کرد ای سرخسوز  
در میان حشمت مرغان درید      کز نفس پست از اجل در می پزند  
جمله را شرح و بیانی دیگوست      زانکه مرغان را ربانی دیگوست  
یش مرغان، آن کسی اکبر ساخت      کز زبان جمله مرغان شناخت

ابیات زیر از مثنوی شریف نیز ناظر بدین معنی است:

مثنی خیر سیمای      بانگ هر مرغی که آید می سوز  
چون به مرغانت فرماندمت حق      لحن هر مرغی بدادمت سبق  
مرغ جبری را زبان جبر گو      مرغ پر امیخته را از جبر گو  
مرغ صابر را تو خوش دار و معاف      مرغ عطا را بخوان اوصاف فاف  
مر کجوتر را حق فرما زبان      باز را از حلم گو وز احتراز  
و آن خطایی را که ماند او بی تو      می گشت با تو جفت و آشنا  
کبک جنگی را بیاموزان تو صلح      مر خروسان را نما اشراط صبح  
صحنای مریو زهدت تا عقاب      ره سما و اله اعلم بالصراف

یکی از اشکالات خطای در این داستان استفاده ای است که از حائض لفظی میان دو  
«الافسی مرغ» و «سوز» کرده است که بحسب آنها شماره مرغانی است که از آن مشر  
برخیزد جان به سلامت برده به منزل مقصود رسیده اند و دومین نام پادشاه افسانه ای  
مرغان است.

سپهرروی در رساله عقل شرح نفس نقیذ آن و رستم و اسفندیار آورده است  
«صبر» آینه تر سر طوبی دارد باعداد صبر از آینه خود بدارید و بر بر زمین مار  
گستراند، از تر بر او سوره بر فرحت پیدا شود و نبات بر زمین و در صبر آن حاجت  
است که اگر آینه یا مثل آن بر این صبر بدارید هر دینده که در آن آینه لگزم خیره شود

۱- مطلق القیوم، ص ۸۷

۲- مثنوی معنوی، ۸۲۸/۲ به بعد.



و باز می گویند: "پیر را بر صدم که گویند در جهان همان یک صبر است؟ گفت آنکه نه! چنانچه بدارد و اگر نه هر زمان صبر می از درخت طوبی بر زمین آید و اینکه در زمین بود صدم شود معاً معاً چنانکه هر زمان صبر می می آید این چه باشد؟" و در رساله صغیر صبر آورده است: "هر آنکس که در فصل ربیع قصد کوه قاف کند و انسان خود را نوک بگوید و به منقار خویش بر و سال خود را بر کند چون سایه کوه قاف بر او افتد مقدار هزار سال این زمان که و آن یوماً عند ربك کالف سنة و این هزار سال در تقویم اهل جفیف است یک صدم است از مشرق لاهوت اعظم در این مذکرت صبر می شده که از خستگان را سوار کند و بشیمن او در کوه قاف است. صغیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کمتر دارد و همه با او اند و بیشتر بی او اند چنانکه گفته اند:

با مایی و ما را نه ای جانی از آن پیدا نه ای

و بسیاری که در ورطه عک استغناء و دق گرفتارند سایه او علاج ایشانست و برص را سوز دارد و زخمهای مختلف را رایل گرداند و این صبر بر واز بی جنبش کند و نبرد بر ملاف و نزدیک شود بی قطع اما بدانکه همه نفسها دروست و توان ندارد و در مشرق است ایشان او. معروف از او جانی نیست. همه بدو مشغولند و او از همه فارغ. همه الا او برند و او از همه بپی و همه علوم از صغیر آن مرغ است. هر که پری از آن بر پهلوی راست صدم و بر آتش گذرد از حریق زمین باشد و نسیم صفا از نفس اوست از بهر آن عاشقان راز دل و اسرار ضمائر با او گویند<sup>۱۲</sup>

خلاصه آنکه این مرغ در آثار صوفی ایران به حکمی روحانی و با کامل ترین وجود انسانی تعبیر شده و حاملان کامل خاصه شیخ عطار او را منبع فیض و سرچشمه هستی و اسناد کامل یا وجود باری تعالی تصور کرده اند که کاملان جهان که مرغار بلند پرواز این

۱- غزل مرغ، ص ۹ به نقل از منطق الطیر، عطار، ص ۳۱۱.

۲- رساله صغیر صبر، بهروردی، عطار، ص ۱۰۰ به نقل از کتابخانه دکتر سید صدوق گوهن به نقل از منطق الطیر، ص ۳۱۱.



دیروند میوزند تمام هم خود را صرف شناسایی او می نمایند و با همت مرشدان خویش می کوشند که پس از طی مراحل سفر و گذشتن از مفاصل و مهالک راه، جاد آگاه خود را چون قطره ای که در پندای شریا معر شود به این مرغ می نهایی که حقیقت کامله جهان هستی است برساند و در انبیا و معانی او معجزه فانی شوند، چون:

آتش این دلگ دای و بست باد      هر که این آتش ندارد بست باد

آتش عشقت کاندل نی فساد      جویشی عشقت کاندل می فساد<sup>۱</sup>

و حافظ را در این معنی است:

آتش آن نیست که از شعله او جندد شمع      آتش آنست که در حرمین پروانه زدند<sup>۲</sup>  
سبزه در فرهنگها عطا را گویند و آن پرندای بوده که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده است و معنی گویند نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال نموده است و واژه «سبزه» را سبزه دانسته اند از آن جهت که می رنگ دارد و باز گفته اند «سبزه» پرندای است که آن را سبزه و عطا خوانند و عتای معروف صفاست و آنرا به حسب آن عطا گویند که گردن او بسیار دراز بوده است و کتابه از محالاته و چیزی که ذکر بدان فرستد و اشاره بر ذات باری تعالی هم هست. مرغ داستانی معروف مرکب از دو جزء صبی یا منیه و مرغ شینه به لغت اوستا، مرغ شکاری است و «شکر» نیز در کتب مسدحت مانده و «سبزه» در اصل سیر مرغ بوده است این مرغ نظیر عتای عربی است<sup>۳</sup>

شماره ثبت حافظ در تعبیر خود «سبزه» را به «طایر قدسی» و «طایر دوله» و «شاهد قدسی» و «مرغ بهشتی» ترجمه کرده است.

اگر آن طایر قدسی زمره یارید      عمر بگذشته به بیراهه سرم یاراید



۱- مثنوی معنوی، ۹/۱ به بعد.

۲- حافظ، ص ۲۲۸.

۳- بروجان قانع، به نقل از مصطفی الطیور، ص ۳۱۰.





طایر دولت اگر باز گذایی بکند / باز باراند و با وصل فراری بکند

۱۰

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت؟ / وی مرغ بهش که دهد دانه و آب؟

۱۱

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق / که درین دامگه حادثه چون افتادم<sup>۱</sup>  
 کوتاه سخن آنکه از نگاه فلسفی «سیمرخ» در منظومه کبر حکیم فردوسی، رمز  
 موجودی است ماوراءالطبیعی و شک نیست که نظر فردوسی منعکس کننده آن منابع  
 داستانی است که در دست داشته است و شاید این مقلع هم بدان روی «بوم» را بجای  
 «سیمرخ» برای پادشاهی مرغزار در کفله و دهنه برگزیده است که به نظر او مقام  
 ماوراءالطبیعی سیمرخ با فرمانروایی طبیعی و دنیوی که با توطئه غراب نابود شدنی باشد  
 قابل تطبیق نبوده است.

تحلی «سیمرخ» در منوی شریف از فراسوی آسمانها می‌گذرد و نیز از خیال نیز بای  
 مشتاقان برمی‌رود، آنجا که فرماید:

روز هوایی کاندرو سیمرخ روح / پیش ازین دیدست پرواز و فتوح  
 هر یکی پروازش از آفاق پیش / روز امید و نهمت مشتاق پیش<sup>۲</sup>  
 نا آنجا که:

روز ملک هم بایدم جستن زجر / کل شمس هالک الا وجهه  
 بار دیگر از ملک قربان شوم / آنچه اندر وهم ناید آن شوم  
 پس عدم گروم عدم چون از علون / گویدم که انا الیه راجعون<sup>۳</sup>

در این شعر مولانا جلال‌الدین، سیمرخ همان مرغ افسانه‌ای است که زان سام را  
 پرورش داده و به هنگام زادن رستم و به وقت زخم خوردن وی از اسقندبار زال زربدو

۲- منوی معنوی، ۱/۱۲۲۱ به بعد.

۱- حافظ، من ۲۳، ۲۵۹، ۳۱۸، ۳۲۸.

۳- همان، ۳۹۰-۱/۳ به بعد.



توسلی می جوید و میجوید نیز به هر دو نوبت وی را چاره آفریند و راهشانی کرده است  
بدین روشی همواره بود و می شد کاملی است (آن مقام را)

فصل دوم به سخن از آن جهت است که وی بحدی بر راه و چاره آموز و تدبیرگر است  
حکیم فردوسی، رسم یا شمع انسانی کامل و جوهری که دارای موانع و آفای است  
مردی و مردانگی و مردمی و عشق و امید و راستی و رحم و انصاف و عدالت و عفت و  
و وفاداری می باشد، ساخت و پرداخت و جهانی را بر آن نام و آوازه رستم کرده است

زندگی جاودانه شاهانه حکیم فردوسی پیوسته وابسته به نام رستم است. رستم  
بزرگترین و سرپشتترین و مؤثرترین و راه دانشمند مردمان ایران است. چنانکه وی  
کنکاویر مظهر نفس بسته به آموز دیوی و شیفته تعلقات و تعصبات دنیای مادی و مصلحت  
لشکرهای مازندران را می بیند و خود فردوسی طلب وی آنجا مال شراسه ای وی  
تصرف آن سپاهان می شود که هیچ از آن همه پندهای هشدار دهنده و تحریکات الهی  
عقل دو وند نمی گردد و او را از لشکرکشی به مازندران باز نمی دارد

تو دانی نیای تو چشید بود که ناچش چورخشنده خورشید بود

همه دیو و دد بد بفرمان اوی سراسر جهان بد به پیمان اوی

نکردش بدین کار او سرگران نبودش به دل یاد مازندران<sup>۱</sup>

برهان از هر و خلقت از عقل آنجا کنکاویر را در سرچشمه دیو نفس بدفرمای  
است و وی می گوید که در زندان سپاه داده و خلعت و دنیای تعلقات در بند کشیده می شود  
او رهایی از این زندان و بار باطنی بیانی خود را در وجود پیرو می شد کامل و راهبر راه  
نفس می رسد کسی که هست مایل دشوار سلوک را سپرده و از طریق ریاضت بر دیو  
نفسی فلبه کرده باشد.

رستم مظهر این عارف کامل و مرشد راه دانا است. او از هفت خان می گذرد و دیو  
سپید را که بر خلاف ظاهر باطنی سپاه و پلید دارد می کشد.



سیدی این دگر می‌خواند تا قبل انگیز یافتند، زیرا شهادت و تعلقات دنیوی هر که نفس  
اثارة انسان را تشویق به دل‌بستگی به آنها می‌کند دارای مظهری است فرسوده.  
رستم با گذشتن از هفت خان و کشتن دیو سپید، از استعداد و قدرت ایزدی را پیدا  
می‌کند که گم‌گشتگان راه حقیقت و کوران اسیر در بند ملالین مادی و طلعت عارفی را  
بینایی می‌بخشد و آنان را از بند و زندان اسارت می‌رهاند و طریق کمال و رستگاری را  
به ایشان می‌نماید.

به چنگ آوردن جگر دیو سپید در حقیقت اشاره است به کسب همین قدرت معنوی  
از طریق کسب نفس و فعالیت بخشیدن به استعدادهای نهفته روحی و اخلاق جوهر انهنی.  
رستم با چکاندن خون جگر دیو سپید در چشم کیکاووس و دیگر همراهان زندانش  
آنان را با می‌سازد و سپس چون فرشتی دل‌آگاه با باری و دستگیری خویش این گروه  
سالکان را از حاد سیاه تعلقات و نهولهای نفسانی می‌رهاند و به میزبان عقل و حاد  
یعنی ایران باز می‌گرداند.<sup>۱</sup>

وجود انسان از آنگاه که بطفه‌اش در رعدان مادر قرار می‌گیرد در معرض تحول و  
تکامل می‌افتد تا وقتی که صورت مادی او به سبب مرگ درهم شکند و از هم فرو بریزد  
این جسم تحولی که در صورت اوست اوست بر خاند وی نیز عارضی می‌شود و روح انسانی از  
وقتی که بر بدن معکوس می‌گردد سرشته در مراتب مختلف نقص و کمال، تحول می‌پذیرد و  
مدارج گوناگون می‌سپارد تا به آخرین درجات سر خود در نقص یا کمال متعین گردد و  
روحی بدکار و بداندیش و یا خانی پاک و نیک اندیش و خوب کردار شود و هر یک از  
مراتب نفسی و فروعی مانند منزلی است که مسافر در آن وارد می‌آید و باز از آن سویی  
منزلی دیگر می‌رود و انسان روح از موقوف به موقوف دیگر به منزله سفری است که  
مسافران در منازل مخصوص دارند و این منازل بی‌پایان است و به جایی محدود

نمی‌شود پس می‌توان گفت که «منازل» جان «مراتب» معلول او و «سفرهای روان» انتقال  
وی در این مراتب است.

به عقیده صوفیان، میان بنده و حق تعالی هزار مقام است، چنانکه مولانا جلال‌الدین  
فرماید:

نزدبانهاییست پنهان در جهان پایه پایه تا عنان آسمان

هر گره را نزدبانی دیگرست هر روش را آسمانی دیگرست

چند بغدادی آنها را «قصه» و بعضی «منزل» نامیده‌اند.

در واقع نزدبانی که نمایانگر منازل سلوک و «سیر الی الله» است و از توبه و انقطاع  
انگار می‌شود و به «فناء» منتهی می‌گردد و هر هر منزل از این منازل، سالک یک یا چند از  
صفات بشری را فرو می‌گذارد و از آلودگیهای دروس و بروسی جدا می‌آید تا از حود و  
خودی است گمردد و به مقام «فناء» نایل آید، از این جهت گفته‌اند که منازل سلوک،  
محدود است و آلهای و پایی دارد و عدد آنها را به هزار رسانیده‌اند که بی‌گمان مقصود  
کثرت و تعدد آنهاست نه آنکه در واقع هزار منزل است بی‌کم و بیش.

خواجۀ عبداله نصاری که ظاهراً نخستین کسی است که این منازل را به صورتی منظم  
و تا حدی منطقی بیان کرده است، در یک جا هفت میدان نامیده و کتاب هفت میدان او  
حکایتی است از این توبه و حای دیگر آنها را منزل نامیده و آن همه را منازل رولندگاه  
حق گفته و بدین روی کتاب «منازل السائرين» را تألیف کرده است.

در دانشنامه مورد بحث ما در شاهنامه دو نکته اساسی حای نظر است. یکی هفت  
وادی سلوک که در منطق الطیر عطار عارف است از ۱- طلب، ۲- عشق، ۳- معرفت،  
۴- استعلاء، ۵- توحید، ۶- حیات، ۷- فنا که در نزد مولانا جلال‌الدین به «هفت شهر  
عشق» تعبیر می‌شود:



هفت شهر مشهور را قطار گشت: <sup>۱</sup> ما هنوز اعراف نام نگذاشته ایم

شاه اعراف حافظ طی پادشاه سلوک را بی دستگیری خضر میرفت متکبر نفس پند

فتح این مریحه بر محرومی خضر مگر: <sup>۲</sup> ظلمات بنور از خضر گمراهی

و این در شاهنامه حکیم فردوسی عبارت از هفت جرات است و آن چنان است که

رستم برای نجات کیکاووس و سپاه او که در ماربدار بگردان بودند حرکت کرد و برای

آنگاه رودری به مقصد نرسید بی راهه گردید و هفت آفت بی گناه هفت جراته او را پیش آمد

که از همدان آنها به باروی مریدی و نیروی الهی و توکل به جدای پیکان ساله سپردن آمد، هر

چنان اول رستم به خواب است خبری آشگاری می کند، رخش شیر را می کشد در

خواب دوم تنگی بسیار بر او حیره می گردد و به هدایت میخی به چشمه ای گیر آید

می رود در خواب سیزدهمین ازدهاین دمان پدید می آید و به دست رستم کشته می شود هر

چنان چهارم زنی جادو به فریب دادن رستم می بردارد، ولی او نیز کشته می شود در

خواب پنجم اولاد با لشکر خود به جنگ او می آید و رستم او را گرفتار می سازد، در خواب

ششم رستم با آرزو که دیو به جنگ می بردارد در خواب هفتم با دیو سیبیه پیکار می کند و

او را می کشد و ایرانیان و کیکاووس را نجات می دهد.

موضوع دیگر تقدیر عدد «هفت» است در نزد همدان ملل و نحل که اغلب در امور

برائی و بیک و گناه بر سر امر و اهر بستر و شریکار می رفته است بدین روی هفت خواب

رستم و سالد بار را که دانستی در شاهنامه حکیم فردوسی بیان شده است و همچنین

هفت پیکر عظمی را می توان کساده از هفت وادی سپهر و سلوک روحانی فسرده و اضافه

کرد که عدد «هفت» که در «هفت وادی سلوک» و «هفت طیاره» و «هفت بحر» است نظیر

آب هفت و هفت کواکب سیاره، و هفت آسمان، و هفت طبقه زمین، هفت اورنگ و هفت

برده جنس و هفت ابدام، و هفت سره و هفت پیر، و هفت بار طواف کعبه و هفت بار می



حجر، و هفت گاو فربه، و هفت گاو لاغر، و هفت سبلة خشک، و هفت سبلة نر، و تعمیر یوسف از هفت سال فراوانی و هفت سال سختی و تحطی<sup>۱</sup> و اصحاب کعب و سع العالی و غیر این حدیث، پیامبر اکرم که فرمود: *اِنَّ لِقُرْآن ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا* الی سبغة بطنی<sup>۲</sup> آنکه در آنجا جلال الهی در دفتر مژم متوفی شرحه آن را به نظم آورده:

حرف قرآن را بدان که ظاهریست زیر ظاهر باطنی پس قاهر است

و موارد بسیار دیگر، مانند عدد «چهل» در «جله لیلی» و «جله نری» و «جله کمان» و «جله اوستا» از اعداد نام بر گرفته و مقدس است که روی در ریشه های باستان دارد و از گذشته بسیار دور تاریخی و داستانی سرچشمه می گیرد. خلاصه اینکه عرفا و اهل حکمت هفت وادی ساریک و هفت طیر دل و لطائف هفتگانه نفس انسانی را در ظاهر به اختلاف آورده اند اما در حقیقت مقصود همه یک است.<sup>۳</sup>

در آثار صوفیانه مثلاً در تصانیف سنایی گاهی از داستانهای متخالفه حکیم فردوسی ناول های عارفانه شده و گاهی اعمال آنرا با حداد و مبارزه با نفس که عارف و صوفی پیوسته بدان در کار می ایستد مقایسه گردیده است.

سایر نیز ماجرای رستم و زهر سبد، تصویر غلبه سالک عارف را بر نفس امّاره و حسه حیوانی وجود حیوان می رسد و تسبیح گویه وی بدین داستان باطنی از چنین برداشتی است.

آنچه ناری که رستم فرد نام و سبد خطه دیوان دیگر بود و نقش کعب

دروازه نری حجر سده دیو سبد چشم کوراله لیلی روشنی زان توتیا<sup>۴</sup>

و در جای دیگر می گوید اگر رستم را بر دیو نفس امّاره تاختن آری رستمانه بنویس  
فشری کاری بزنی، رستم راه معرفت توانی بود!

۱- سوره یوسف، آیه ۶-۱۲.

۲- احادیث متوفی، ۹۳.

۳- تحلیل هفت یک نظامی، ص ۲۳-۲۴.

۴- دیوان سنایی، ص ۲۲.

از مراد خود نبراکم اگر خواهی که تو در بیان من در فغان بنگه القبر می‌فهم ز تو روشن است که سلاخی دو پرنو حسن پیش از فاجعای رستم و زو سید محاسن عارفانه برگرفته و آن را به نظم می‌چیند منکرانه بیان کرده است. بی آنکه در پرنو صراحت جای دهد. در حدیقه آنجا که از پندار مرگ و قیام دنیا عبرت می‌گیرد و اسباب شاهان و بزرگانی را که مرده و رفته‌اند نام می‌برد فصلی در باب ملوک حجم و بزرگان ایران در فلم می‌آورد:

زان سختیای ملک کبخسرو	رستم زان و نیم و جم و زو
حال جمشید و حال افریدون	حال ضحاک کافر ملعون
سرگذشت سیاوش مظلوم	پدر بی حفاظ و آن زن شوم
حال اسفندیار و ظلم پدر	حال افراسیاب بسته کمر
رستم گرد و خدعه سپهراب	که جهان شد ز فعل هر دو خراب
گو تو از حواس مرگ بُرید	مرگ هم مرگی خود بخواهد دید <sup>۱</sup>

یذا است که مولانا جلال‌الدین هم با حسامه ملکی ایران شاهنامه حکیم فردوسی کاملاً آشنا بوده و لقب تمام داشته است. هر چند قهرمانان حسامه فردوسی نسبتاً صحت در اشعار او نقش می‌گیرند اما رستم، قهرمان اصلی شاهنامه به صورت مظهر انسان راستین، مردمان را از دست «مخلت نژاده نجات می‌بخشد:

چند سخت نژاد دعوی مردی کند<sup>۲</sup> رستم حنجر کشید، سام و ورجان رسید<sup>۳</sup>  
 حکیم فردوسی در ستایش علی (ع) از حدیث معروف انا مدینه العلم و قلی بابها تعبیری عارفانه از منابع اسلامی استنباط کرده و فرموده است:

که من شهر علم عالم در است در ست این سخن گفت پیغمبر است

۱- حدیقه سنایی، ص ۵۲۲.

۲- دیوان سنایی، ص ۶۹۴.

۳- ج ۲، ص ۹۲۶۹.



عطر محسن تعبیر عارفانه را مولانا از آن حدیث، بدین گونه تفسیر می‌کند:

چون تو بایی آن مدینهٔ حلم را چون شعاعی آفتاب حلم را  
حکیم فردوسی در اعتماد به ولایت مطلقهٔ الهیه حضرت امیرالمؤمنین (ع) پای  
نشرد و برای بیکران و ملامطم عالم هستی و امکان رویا و خیال با خطرات و راه نجات  
آن را جود و دانش را بدست نگرفته‌ای بسیار زیبا تصویر نموده است<sup>۱</sup>

حکیم این جهان را جو دریا نهاد	برالگبخته موج ازو سب‌داد
چو هفتاد گشتی یرو ساخته	همه بادبانها برافراخته
یکی یمن گشتی یسان عروس	یاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی	همان اهل بیت نبی و ولی
خرمند کز دور دریا بدید	کرافه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست گو موج خواهد زد	کس از غرق بیرون نخواهد شد
به دل گشت اگر یایی و وصی	شوم غرقه دارم دو یار وفی
همانا که باشد مرا دستگیر	خداوند تاج ولوا و سریر
خداوند جوی می و انگبین	همان چشمه شیر و ماء معین <sup>۲</sup>



اگر چشم داری بدیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآید گناه منست	چنینست آیین و راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک بی حیدرم <sup>۳</sup>

مولانا حلال لذتین همین حدیث: من كنت مولا فعلي مولا اللهم والي من والاه و شاء من عاقبته را که خالیه هرق اسلامی روایت کرده‌اند در دفتر ششم مرقع بحث قرار داده

۱- حاشیه‌های فکری فردوسی، ص ۱۱۰ به بعد. ۲- سوره محمد (ص)، آیه ۱۵.

۳- شاهنامه، ج ۱، ص ۶. ۴- احادیث متوی، ص ۲۶۹.



و آن را موافق فهم و اعتقاد خواص مسلمانان بیان کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد      نام خود و آن علی مولا نهاد  
گفت هر کورا منم مولا و دوست      این عم من علی مولای اوست  
گفت مولا آنکه آزادست کند      بند یقینت زیارت بفکند  
ای گروه مؤمنان شادی کند      همچو سرو و سوس آزادگی کند<sup>۱</sup>

حکیم فردوسی در سرآغاز شاهنامه، عاشقانه ایسان قلی خود را به خاندان نبوت برار می‌دارد و خاک پای شهید محرابه عشق را برپای چشم خود می‌داند:

عم بنده اهل بیت نبی      ستاینده خاک پای وصی

اگر بخواهیم اظهار کنیم حکیم فردوسی در خلق علی (ع) و آل رسول (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت اعتقاد و عشایت عارفانه داشته است نظر چنین عقایدی را هم مولانا جلال‌الدین چه در مثنوی شریف در داستان خدو انداختن حصص بر روی امیر مؤمنان علی (ع) و افکندن علی (ع) شمشیر را از دست آورده و همچنین در دیوان کبیر همان اعتقاد پاک ساده‌گیر آل‌الله اسلامی را که نسبت به علی (ع) و آل او و خاندان پیامبر اکرم (ص) داشته جلوه‌گر ساخته است.

در کلام عرفا، حماسهٔ رستم یوسه با جوانمردمندی عیسی (ع) واسنه است و گاهی بر رستم با علی (ع) برابر پنداشته می‌شود زیرا هر دو نمونهٔ کامل انبیا، مظهر سخاوت و مردانگی و نفسی مطهره و عقل فاعل‌اند و گویا سجده، نمونهٔ نمود خدا به شمار می‌آیند، چنانکه مولانا را می‌ست:

این جهاد اکبر است آن اعتر است      هر دو کار رستم است و جبار است<sup>۲</sup>

که مستفاد است از مضمون این حدیث نبوی (ص):

۱- مثنوی معنوی، ۲۵۳۸/۶ به بعد.

۲- همان، ۳۸۰۲/۵.



در حدیثی از الجهاد الأصغر الی الجهاد الأكبر تعاهدوا علیه فإما امر با در حدیث دیگر  
قال رسول الله (ص) الفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بها جنسه<sup>۱</sup> و با هم مقصود نفس  
حدیث را در آینه اندیشه مولانا جلال الدین جینی می نگاریم:

لَا وَجْعًا مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ بِمَا نَبَى أَنْدَرُ جِهَادِ الْكَبِيرِ<sup>۲</sup>

جهاد اکبر که جهاد با نفس افکار سرکش و جهاد اصغر که شمشیر زدن در کام زار  
است در راه اعتدالی حوله کار نیز در عقل فعال و نفس مطمئنه است.

عقل (ع) و رسته هر دو از مردمی می رسند را می رسانند که جهاد با نفس بدیرومانی را  
ذهیری و پیشوایی می کند و به پیروزی و رستگاری می رسد.

براساس آنچه در منظومه حکیم فردوسی آمده است از منظر بهائی دیگر سخنوار  
است: آن است که شعر حکیم فردوسی سرود شکوه زندگی مردمی آزاده و پیروزند  
است مردمی آزاده که به بهانه پیروزی جهاد بر بسنده نمی کنند بلکه در کارزار جهاد هم  
به فراخانی جهاد یعنی که تعظیم جهاد اکبر و ضاف حال اوست گام نهادند.

فردوسی راه رفتن است فرهیخته و عارفی است وارسته آن گونه که در همه شاهنامه  
حقایق باطنی هم نظر خرد و تأملوار به کار نهاده و سخن را خوار نکرده است.

عصر خرد و تعجبات عصر بهمانه ای که رسد در جهاد اکبر زده در کلام استعلائی  
و حقایق پیروزان همه حکیم فردوسی در سر آثار شاهنامه کسب انگشت زدن بر مرکز  
استعارت اسان یعنی جهاد و خرد که مدار همه معارف شرقی است نهاده و عارفانه فرموده  
است.

بنام خداوند جان و خرد گزین برتر اندیشه برنگذرد

بهمانه حکیم فردوسی، معنی است در انگیز و افتخار الهی - مهابتگو روح و فکر  
مردمی نژاده در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان.

۲- همان، ص ۱۵.

۱- احادیث مشوی، ص ۱۶.

۳- مشوی معوی، ۱/ ۱۳۸۷.





به همین روی رستمی که حکیم فرزدومی در شاهنامه از جهان بهلوان سستایی آفریده است، آنچنان انسان کامل و انهنی مردی است که عبارت مظلوم مولانا جلال‌الدین بلخی در عالم عرفان بر هست:

زین مهره‌ها سست عناصر دلم گرفت / شر خدا و رستم دستانم آرزوست<sup>۱</sup>  
و این همان حال انتظار دل آزار است که مؤمنان در حسرت دیدار ولی زمان ناآلود و  
نرشد که روزی جمال دلقور جانکند و گل مراد از آن گلزار چسند  
و حر بن مولانا جلال‌الدین چهل و هفت بار دیگر در کلیات شمس هنگام بیان معانی  
والای عرفانی یاد او می‌کند که در اینجا به ذکر مولای چند بسنده می‌کنیم:

گر زخم خوری بر دوا رو زخم دگر می‌جو

رستم چکند در صف دمنه گل و نسرین را؟<sup>۲</sup>

خکی مشتی از بر سر دست و پا پا / حدیث رستم دستان چه دانند؟<sup>۳</sup>

ضل غزا برآمد و عشق لشکر آمد / کور رستم برآمد؟ نا دست برگشاید<sup>۴</sup>

طفلیست سخن گفتن، مردیست خمش کردن

تو رستم چالاکی، نی کودک چالیکی<sup>۵</sup>

و چه نسبت است کودک چالیک را با رستم فرهیخته چالاک:

بادیه بی هایت راه دل و کی رسد / حر که دل بر دلی رستم مرده می<sup>۶</sup>

۱- دیوان کبیر، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ج ۱، ب ۹۳۷.

۳- ج ۲، ب ۸۰۸۱.

۴- ج ۲، ب ۸۸۲۷.

۵- ج ۵، ب ۲۷۲۷۰.

۶- ج ۶، ب ۲۷۱۳۰.



هر حسامه‌ای فهمانی دارد که همه آرمها و آرمهای یک قوم در وجود او مجسم می‌شود، چون اسیر در املادهم و راما در رامایانی هندی<sup>۱</sup> حسامه حکیم فردوسی نیز چنین است. چنانکه رسم همه دروازه‌پهلوانی شاهنامه را با پیشی عرفانی و الهی بر معجز وجود خود حرکت می‌دهد و همه از او مدد می‌جویند و به عنوان پیرو میرشد، کامیاب راهدان و دانشمندی وجود عقاوار وی را در قاف زندگانی خود سایه افکن می‌یابد. چنانکه شامی الغیب حافظ سیراز، سرگشته و حاکم آمده از حقایق روزگار با سینه مالامال از دره واهی مرهمی او خدا می‌طلبد و می‌گیرد:

سینه مالامال درد است از دریا مرهمی دل زلفانی جهان آمد خدایا همدی  
 آنگاه که دستش از همه جا کنده می‌شود به حاجت بخش باستانی ایران، جهان  
 پهلوانی نورمان مظلومه حکیم فردوسی، بعضی رسم دستار پناه می‌برد و به برتری و  
 استادی و هنرمندی از او یاری می‌خواهد:

سرختم در چاه سیر از بهر آن جمع جنگر شاه ترکان فارغست از حال ما تو رحمتی؟  
 اهل کام و دار را در کوی زلفی یاه نیست رهروی باید جهان سوزی به خامی بیعی  
 آدمی در عالم خاک می‌آید بدست عالمی دیگر باید ساخت و ز نو آدمی<sup>۲</sup>  
 هم در جای دیگر بسازد است که لطف نهی او را دست نگیرد:

شاه ترکان چه پندد و چه انداخت دستگر را شود لطف بهمن چنگم؟  
 در عظمت اندیشه عرفانی حکیم فردوسی پیوند دهنده حسامه و عرفان همین است  
 که به گفته سعدالغیر و یاروی در هروان نامه استاد کرده سخن را حسن ختام بخیم.  
 بدین عبارات:

در فرایند مکتوبات خواندم که امام احمد غزالی زحمت افرازی روزی در مجمع تذکیر و  
 مجلس وعظ روی به حاضران آورد و گفت: ای مسلمانان! خرج من در چهل سال از

۱- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۲۹۱.

۲- دیوان حافظ، ص ۶۲۰.



میراین چوب باره شمارا می‌گویم، فردوسی در یک بیت گفتند، اگر بر اثر خواهد رفت  
از همه مستغنی شوید:

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرسشند دادگر پیشه کن

### کتابشناسی

- ۱- اخلاص مشرق، استاد مدیح الزمان، روزنامه مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر،  
تهران، چاپ دوم ۱۳۲۷.
- ۲- تحلیل هفت پیکر نظامی، دکتر معین، تهران، ۱۳۳۸.
- ۳- جلوه‌های فکری فردوسی، دکتر احمد رنجبر، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر،  
تهران، ۱۳۶۳.
- ۴- حدیثه المحقرقة سنایی، استاد مدرس رهبری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ۵- حسامه مولایی در آواز، دکتر مدیح الله صفاء، تهران، ۱۳۳۳.
- ۶- دیوان سنایی، استاد مدرس رهبری، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۷- دیوان عطار نیشابوری، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۹.
- ۸- دیوان غزالیات حافظ شیرازی، دکتر حلیل مصطفی زهر، انتشارات صفی علیشاه،  
تهران، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- ۹- دیوان کبیر، مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، استاد مدیح الزمان فروزانفر،  
مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.
- ۱۰- دیوان دشتی (میری)، دکتر تقی پورنامداریان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،  
تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۱- دیوانی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، انتشارات  
ابن سینا، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۹.
- ۱۲- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، دکتر محمد دبیر سیامی، مؤسسه انتشارات  
علمی، تهران، چاپ دوم ۱۳۴۴.



- ۱۳- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، استاد ادبیات ایران، فروزانفر، مؤسسه انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۴- شکوه شمس، آن ماری شیمل، ترجمه حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۵- فردوسی و حساسه ملی، هائری، ماسه، ترجمه مهدی روشن‌المصیر، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.
- ۱۶- کشف اصطلاحات الفون، الهانوی، کلکته، ۱۸۶۲ء.
- ۱۷- شری معوی مولانا جلال‌الدین محمد شری رومی، رسولد البیر الیکسون، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- ۱۸- مرزبان‌نامه سعدالدین رزائقی، دکتر جلیل خطب رهبر انتشارات صغری علیشاه، چاپ دوم ۱۳۶۶.
- ۱۹- مرصادالمناد لجم رازی، دکتر امین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۰- مصطفی‌الطاهر عطار نیشابوری، دکتر سید صادق گوهرین بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲.
- ۲۱- خزانه فردوسی، تهران، ۱۳۱۳.



## زبان فارسی در آسیای مرکزی در گذشته و حال

○ مهدی سنایی

زبان فارسی، در آسیای مرکزی شناخته شده و رایج است. این زبان در بخش‌های مختلف این منطقه کم و بیش مورد توجه بوده و در تاجیکستان، بلاروس و مره مردم است. در بلژیک، روسیه و عثمانیه، عرب‌النسل‌ها و لغات فارسی در زبان مردم محلی است و میان مردمی، حافظ و سعدی با شعر و ادبیات بزرگان این منطقه دعای گذشته می‌شود و در سمرقند و بخارا نیز اکثریت مردم تاجیک دارای قریب فارسی هستند. کتاب‌های موسیقی ایرانی در همه جمهوری‌ها یافت می‌شود و مورد علاقه مردم است. در شهرهای این منطقه، پس از استقلال، مردم با دیدن اسم‌های محله و برای جوی مولان آید همی، سر می‌دهند.

عالم روح زبان فارسی در آسیای مرکزی را می‌داند در بیشه فرهنگی و اجتماعی این مناطق جستجو کرد. تاریخ مشترک این مناطق با ایران، موجب شده است که زبان فارسی امروزه در کشورهای افغانستان، تاجیکستان و برخی مناطق ترکمنستان، ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان رواج داشته باشد. همچنین مراعات از گویش فارسی چون برخی و کردی ترکمنستان رواج دارد. میراث تاریخی که خود برخی از گویش فارسی محسوب می‌شود زبانهای ترکمنی، ازبکی، بلوچی و قزاقی نیز کاملاً متأثر از زبان فارسی هستند و اصطلاحات، لغات و ضرب‌المثل‌های فراوانی را از این زبان به وام گرفته‌اند. زبان تاجیکی خود در ریشه و ساختارهای جنوب غربی ایران که از لهجه بلوچانی جدا جنوب غربی فلات ایران ریشه گرفته‌اند، محسوب می‌شود. علاوه بر این در تاجیکستان قدیمی زبان فارسی نیز سابقه‌ای طولانی دارد. در ازبکستان نیز شعر فارسی





پاروینکی یا به عرصه وجود نهاد که اهل قریه اینج رودک» از توابع سمرقند بود و اکنون مرار او در این قریه است. «ابو حفص سغدی» مؤلف یک کتاب لغت فارسی نیز از همین ناحیه برخاسته است. «ابوریحان بیرونی» «ابوعلی سینا» «معمود بخارانی»، «مسنوری» «سمرقندی»، «نجیک ترمذی» و «دیباچی سمرقندی» از دانشمندان ادب و شعری پارسی‌گوی این منطقه در قرن چهارم و پنجم بوده‌اند. در قرن ششم هجری نیز نویسندگانی چون «رشیدالدین عطواط» نظامی عروضی، «شهاب‌الدین ترمذی» «حرفی بخارانی» و شیخ نجم‌الدین کوی از این منطقه برخاسته‌اند. به همین ترتیب و در قرون هفتم و هشتم و پس از آن دانشمندان و ادبای پارسی‌گوی فراوانی از این منطقه برخاسته‌اند که ذکر نام همه آنها از عهده این مقاله خارج است.<sup>۱</sup> وجود این تعداد شاعر و ادب که برخی از آنها از مشاهیر و بزرگان ادب، هنر و شعر فارسی هستند، عمق نفوذ فرهنگ و زبان فارسی را در این منطقه نشان می‌دهد. این سابقه عمیق زبان فارسی در ترکمنستان هم اکنون علاوه بر رواج کامل این زبان در مناطقی از سمرقند و بخارا در حضور لغات فراوان فارسی در زبان ازبکی تجلی یافته است. در قزاقستان و قرقیزستان نیز تأثیر زبان و ادب فارسی در فرهنگ و منن محلی کاملاً مشهود است. از سه گویش موجود در قرقیزستان (شمالی، جنوب شرقی، جنوب غربی) گویش اخیر متأثر از زبان فارسی است. در قزاقستان نیز تأثیر زبان فارسی و کلمات فارسی در زبان قزاقی بسیار قابل توجه است. علل اصلی نقش بزرگ زبان فارسی در آسیای مرکزی را می‌بایست در «تاریخ و پیشینه مشترک»، «حضور ایرانیان در آسیای مرکزی» و «ناجیک‌ها» جستجو کرد. پیوند آسیای مرکزی با ایران به قبل از ظهور اسلام و بلکه به قبل از ظهور مسیحیت برمی‌گردد. منطقه عظیمی از آسیای مرکزی کنونی در گذشته جزئی از ایران بوده است.<sup>۲</sup>

۱- سیزده نامه داده و ... «ماعت لحوالان در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳»

۲- رگ شیرین (کنترا)، اقوام مسلمان اتحاد شوروی، توحید محمد حسین آریا (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۳۹۰.



در سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، «منازلت‌ها» تقریباً همه طوایف ساسانگرد آسیای مرکزی در شمال تا شرق تا کوچه‌های «نانشان» و احتمالاً بسیاری از طوایف استپهای قزاقستان را مقهور ساختند. این امر منجر به گسترش فرهنگ آنها شد که تا حدود زیادی از فرهنگ ایران هخامنشی اقتباس شده بود. در این دوران هنر ایرانی نیز به نحو مؤثری برخی کارهای دستی را در استپ‌ها تحت تأثیر قرار داد. در سده‌های پنجم و ششم قبل از میلاد در استپهای کنونی قزاقستان و آسیای مرکزی «سکاه» و «سارمات‌ها» زندگی می‌کردند که اقوامی ایرانی زبان بودند. منازلت‌ها اگرچه در سده‌های سوم و چهارم قبل از میلاد فرهنگ جدیدی معروف به «پروخورفکایی» را در منطقه گسترش دادند اما چنانکه گفته شد فرهنگ ایرانی وارد این فرهنگ جدید شده بود و بسیاری از عناصر فرهنگ سارماتی باستانی را در آن وارد کرده بود.<sup>۱۰</sup>

بخش اعظم آسیای مرکزی همان ماوراءالنهر گذشته است. این سرزمین خاصیتگاه آریاییان بوده است. این سرزمین همان «ایران وینجه» است که در اوستا از آن یاد شده است که بخشهایی از آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شده است. منطقه آسیای مرکزی که در قدیم الایام ماوراءالنهر یا خراسان بزرگ نامیده می‌شد پس از ظهور اسلام و گسترش اسلام به این منطقه بصورت یکی از مراکز تحولات علمی و فرهنگی درآمد. ایرانیان سهم بزرگی در گسترش اسلام در آسیای مرکزی داشتند و به همین دلیل در ماوراءالنهر و خراسان با استفاده از نظام و نهادهای آموزش و پرورش ایران باستان مدارس رونق خاصی یافت و کانونی شد برای تربیت دانشمندی بزرگ.<sup>۱۱</sup>

حادثه ابریشم نیز در طی حلقه اتصالی بوده است میان ایران و آسیای مرکزی. ما مطالعه حادثه ابریشم اطلاعات تاریخ فراوانی از تاریخ و فرهنگ جوامع انسانی که در این

۱۰. Dvorink, *The Making of Central and Eastern Europe*, London 1949.

۱۱. دکتر میرزا محمد باقر آملی، محمد حسین ساکت (مشتاق آملی)، *فلسفه و جغرافیا*.



مسیر زیستگاه پدیده می‌آید همراه کاروان‌هایی که از این جاده می‌گذشتند مسافران، هنرمندان و معماران نیز حرکت می‌کردند و فرهنگ و آداب و رسوم خویش را به آن‌ها بطاعت می‌بردند. این جاده از شرقی به تمدن یونانی و لاتین ختم می‌شد و از سوی دیگر به تمدن آسیای شرقی و چین و به همین دلیل تأثیر فرهنگها را بر یکدیگر مشاهده می‌کنیم و محسوسه‌هایی که از یونان به سبک یونانی و رومی ساخته شده است در میان راه این جاده، فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی قرار داشت که از طریق همین جاده علم، معرفت و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را به دیگر جوامع عرضه می‌کرد. اوج دوران ارتباط فرهنگی در مسیر جاده ابریشم به دوران تشکیل حکومت‌های اسلامی در مسیر این جاده برمی‌گردد. در طول این دوران در شهرهای مسیر جاده کتابخانه‌های بزرگی تأسیس شد و تبادل اطلاعات و علم میان جوامع مسلمان با یونان و چین فزونی گرفت. جاده ابریشم در طول تاریخ وسطی بوده است برای حضور فرهنگ، هنر و زبان ایرانی در سرزمینهای آسیای مرکزی، چنانکه بوضوح فرهنگ و زبان ایرانی در شهرهای مسیر این راه از بخارا تا کاشغر حضور محسوس تری دارد.

حکایتی از گلستان به جوینی گسترده زبان فارسی و میزان آشنایی مردم بلور، الکهر و ترکستان را با این زبان نشان می‌دهد. این حکایت مربوط به دیدار سعدی از مسجد جامع شهر کاشغر است که هم اکنون بخشی از ایالت قشغرگان چین «سین کیانگ» چین محسوب می‌شود. رفتار طلاب مدرسه مسجد جامع کاشغر یا سعدی به گونه‌ای است که احساس می‌شود وی وارد جامع شهر شیواز یا استهبان شده باشد. گویی نام سعدی و اشعار وی به جوینی نه تنها در مدرسه شهر و نه تنها در شهر که در همه آن سرزمین شایع شده است. این حالت و هوای در کاشغر که شرقی‌ترین نقطه جاده ابریشم محسوب می‌شود، نشانه حضور گسترده زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در تمام طول جاده ابریشم است. به نظر می‌رسد که نقل کامل این حکایت در اینجا خالی از فایده نباشد.



سالی محبت خوارزمشاه (رحمة الله علیه) باختا برای مصالحت صلح اختیار کرد. به جامع کاشغر درآمد، پسری دیدم بخوبی به غایت اعتدال و نهایت جمال چنان که در امثال او گویند:

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت / جفا و ناز و عنایت و مستگیری آموخت  
قدمه نحو ز محنتی در دست داشت و همی خواند (سرب زید همروا و کان  
المعدی همروا) گفتم: ای پسر! خوارزم و جفا صلح کردند و زید و عمر را همچنان  
خسومت باقیست، بخندید و مولدم بومید. گفتم خاک شیراز گشت: از اشعار سعدی چه  
داری؟ گفتم: ... (سعدی چند بیت شعر عربی را می خواند).  
لختی به اندیشه فرو رفت و گشت: غالب اشعار او در این سرزمین به زبان فارسی  
است. اگر بگوئی به فهم نزدیکتر باشد! گفتم:

طبع تو را تا هوس نحو کرد / صورت صبر از دل ما محو کرد  
ای دل عشاق به دام تو حید / ما به تو مشغول و تو با عمر و زید  
با مدادان که به عرم سفر مصمم شدم، گفته بودندش که فلان سعدیست. دوان آمد و  
نطق کرد و تأسف خورد که چندین مدت چنانگفتی منم سعدی تا شکر قدم بزرگان را  
میک به خدمت بستمی! گفتم: با وجودت زمن آواز نیامد که منم، گفتا چه شود که در این  
خطه چندی بر آسیایی تا به خدمت مستغید گردیم. گفتم: توانم... این بگفتم و بوسه بر سر  
و روی بگذریدگر دادیم و وداع کردیم (گلستان، باب عشق و حیاتی)

در همه شهرهای مسیر جاده ابریشم در جمهوری های آسیای مرکزی حضور زبان  
فارسی و فرهنگ ایرانی احساس می شود. در بسیاری از این مناطق گروهی از  
ایرانی الاصلها نیز زندگی می کنند. زبان فارسی از دیدگاه مردم آسیای مرکزی، زبان  
فرهنگ و تمدن پنداشته می شده است و طی قرون متمادی در حالی که زبانهای محلی  
نیز رواج داشته است، زبان جاری دیوان و حکومتها فارسی بوده است و لذا به عنوان  
زبان حکومتگران و دانش شناخته شده است.



زبانهای محلی اقوام آسیای مرکزی معیار از کلمات و اصطلاحات فارسی است. نان، داروخته، آشخانه، کوچه، پیغامبر و فرشته و دهها کلمه دیگر از جمله کلمات فارسی است که توسط همه اقوام آسیای مرکزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آثار قدیمی که در موزه‌های این منطقه دیده می‌شود عموماً به زبان فارسی است. بجز در بخشهای شمالی قزاقستان که سابقه سکونت و شهرنشی در آن وجود ندارد در سایر مناطق آسیای مرکزی هنر و معماری ایرانی در اکثر ساختمانهای بجا مانده از دوره‌های پیشین هویدا است. مبارسی و مساجد بخارا، مدرسی علییه در سمرقند، مساجد، ساختمانهای قدیمی در جنوب قرقیزستان، ساختمان مقبره خواجه احمد یسوی عارف بزرگ قزاق و دهها ساختمان در این منطقه با معماری ایرانی ساخته شده است و در بسیاری از آنها نامهای اسلاید سازنده بنابر روی ساختمان نوشته شده است. حال و هوای مدرسه شیردار در سمرقند، مدرسه میر عرب در بخارا و حتی مقبره خواجه احمد یسوی در شهر ترکستان در استان جنوبی قزاقستان درست همان حال و هوای مدرسه چهارباغ، مسجد امام اصفهان و بناهای دیگر قدیمی را در سایر شهرهای کنونی ایرانی دارد. طرح جرمی و درونی همه این ساختمانها دقیقاً مشابه بناهای موجود در ایران است.

گسترش فرهنگ اسلام در آسیای مرکزی با حضور فرهنگ ایران همراه بوده است و با تبلیغ و نشر اسلام، در این دوره ما یک تمدن اسلامی-ایرانی را در منطقه می‌بینیم. ایرانیان نقش بسزایی در ترویج اسلام در منطقه داشته‌اند و در عین حال زبان و فرهنگ ایرانی را پراکنش می‌داده‌اند. در ازبکستان مردم بسیاری از احکام اسلام را به زبان فارسی آموخته‌اند و به عنوان مثال نیت نماز میت را هنوز هم به فارسی می‌خوانند.

بسیاری از محققین معتقدند که نخستین فرهنگی که اقوام محلی آسیای مرکزی با آن روبرو شدند، فرهنگ ایرانی بوده است. مختار عویضف نویسنده قزاق شهادت می‌دهد که درین ایل قزاق که قومی سیوا بودند داستانهای شاهنامه و لیلی مجنون نقل می‌شد<sup>۱</sup>

۱- دکتر سید صادق فرهنگ ایرانی در قزاقستان (جمهوری اسلامی ایران در قزاقستان، ۱۳۷۴).





تاریخ مناطق و مردمان آسیای مرکزی نیز توسط مورخان به زبان فارسی تدوین شده است. این واقعیت به دلیل استیلای فرهنگی ایران بر منطقه و همچنین به این دلیل بوده است که مورخان عمده در قرنهای ۱۵ و ۱۶ میلادی به زبان فارسی کتابهای خود را تدوین نموده‌اند. از جمله این کتابها می‌توان به نامه کمال‌الدین حسینی، و مدد الاثر مولانا عبداللّه بن محمد بن علی حسرالدین، تاریخ ابوالخیر خانی، مسعود این عشاق گوهستانی، مدایح الفوایح و دیوانه‌ن محمود و اصفی را می‌توان نام برد که به بررسی تاریخ این مناطق پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> پیشینه و فرهنگ مشترک دو ملت را به راحتی می‌توان از طریق دانشمندان، شعرا و مظاهر ملی این جمهوری‌ها بررسی و ادراک نمود. بسیاری از شعرا و دانشمندان آسیای مرکزی در یک مکتب آموزشی ایرانی-اسلامی درس آموخته‌اند.<sup>۲</sup> مخدومقلی فراهمی، علی‌سیروانی، عبدالذکر حبیبی و ابای که از شعرای بنام و مورد احترام در جمهوری‌های آسیای مرکزی هستند درس آموخته کلاس شعرای ایرانی هستند و همه اینها خود به صراحت این نکته را بارها یادآور شده‌اند.

از سوی دیگر شعرای بنام ما چون حافظ، فردوسی، سعدی و حیرام در نزد عموم مردم این مناطق شناخته شده هستند و برخی شعرهای آنان وارد زبان عامه مردم می‌باشد. از ساقیه فرهنگ، هنر و زبان ایرانی در آسیای مرکزی موجب شده است که پس از استقلال این جمهوری‌ها در دانشگاههای خود توجه خاصی به زبان فارسی بنمایند. بخش‌های زبان فارسی در دانشگاههای آسیای مرکزی روتق خاصی یافته است و بخشی جدیدی نیز در دیگر دانشگاهها افتتاح شده است. در لاشکند تدریس زبان فارسی سابقه طولانی دارد و بسیاری از استادان زبان فارسی آسیای مرکزی در دانشگاههای لاشکند درس خوانده‌اند. در ترکمنستان نیز زبان فارسی در دانشگاه مخدومقلی و یک

۱- دکتر میر محمد فرهنگ‌نوی در «افسان (سفرنامه)» ج ۱، اول، تهران، ۱۳۷۱.

۲- علی‌اکبر واپس، «نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۱) سال اول، شماره اول، ص ۱.



دانشگاه دیگر تدریس می‌شود و هم اکنون نزدیک به دویست نفر دانشجوی زبان فارسی در این جمهوری مشغول فراگیری زبان و ادبیات فارسی هستند. در قزاقستان هم اکنون در چهار دانشگاه مجموعاً پنج بخش زبان فارسی وجود دارد. در دانشگاههای «الغزایی» ریاضهای جهان، «حسرتنگاری بین‌المللی» و «خواجہ احمد یسوی» هم اکنون مجموعاً بیش از دویست نفر دانشجوی زبان فارسی مشغول به تحصیل این زبان هستند. در قرقیزستان نیز در سالهای اخیر در «دانشگاه علوم اجتماعی» و «دانشگاه ملی» این جمهوری بخش زبان فارسی افتتاح شده است. در قزاقستان همچنین در دو مدرسه ۱۲ و ۱۳۷ آلمانی با شرکت این جمهوری بیش از صد نفر زبان فارسی می‌آموزند. در مورد تاجیکستان و گستره آموزشی و تدریس زبان فارسی در این جمهوری نیاز به سخن نیست. تدریس آموزش زبان فارسی در آسیای مرکزی در سالهای اخیر مورد حمایت جدی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است. اقدامات متعددی در این مورد از جانب سفارتها و رایزنهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در منطقه صورت گرفته است و در مرکز نیز حمایت‌های متعددی از این امر انجام گرفته است. از جمله این اقدامات می‌توان کمک به بخش‌های زبان فارسی از جهت مسائل کمک آموزشی و دیگر احتیاجات این بخش‌ها، اعزام اساتید زبان فارسی برای تدریس در دانشگاههای این جمهوری‌ها، چاپ کتاب‌های به زبان فارسی، که آموزش زبان فارسی از راه زبان قزاقی است، چاپ آثار متعدد اندیشمندان و شاعران تاجیک، ترجمه و چاپ کتاب «اندیشه‌های آملی» (آملی شخصیت ملی قزاقستان می‌باشد)، ترجمه و چاپ کتاب «ناصر» (جمهوری ملی قرقیزستان)، تأسیس اصناف زبان فارسی در بخش‌های زبان فارسی دانشگاهها و اقدامات متعدد دیگر را مورد اشاره قرار داد. هم‌اکنون اساتید زبان فارسی آسیای مرکزی به صورت مرتب برای دوره‌های بازآموزی ادبیات فارسی به ایران دعوت می‌شوند و سمینارها در مورد زبان فارسی در آسیای مرکزی برگزار می‌شود.



## نگاهی به یکی از مهمترین زبانهای اریانی (ایرانی) «زبان پشتو»

○ دکتر عبدالخالق رشید

استاد اعزامی در دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

اقوام آریایی از سده‌های قبل تا به امروز از حیطهٔ افراسی بوده‌اند که دارای تاریخ و فرهنگ درخشانی بوده‌اند و اکنون نیز در جهاد به‌نهایت و پرباری فرهنگی آن‌ها شکاسته بلکه بر عکس آموزش کلاسیک آن مضاعف شده است.

از قرون اول تا چهارم و پنجم هجری، در بین اسلام بنیادهای سیاسی و فرهنگی و مذهبی ایرانیان را دگرگون کرد و بنیادهای نوین اسلامی را جایگزین آنها کرد، باز هم مسیر مردم و نسل‌های بعدی آنها بودند که در قیل صاحبان مراکز و آموزشگاه‌های بودند و در عهد نیز با فرهنگ پُر بار اسلامی صاحب درخشان‌ترین دستاوردهای علمی و فرهنگی شرق (شرق دیرین سال و وسیع الهام عرب امروز) گردیدند، آنها در پیشبرد و تشریح بنیادهای معنوی آنقدر کوشیدند که نه تنها مایهٔ افتخار در سرزمین‌های داخل فرهنگ متبادله شدند بلکه در ایجاد و تقویت فرهنگ پُر بار انسانی نیز سهم انسانی و معنوی حریفی را ادا کردند. در جهاد کنونی کسر بنیادهای فرهنگی و جوامعی پیدا می‌شود که در آنها از تاریخ علوم و ادبیات و تاریخ حکمت این سرزمین ذکر می‌شود به عمل پیانده باشند برای همه آشکار است که از آثار تحسین فرهنگ ما چه در علوم عقلی و چه در علوم غنایی امروز در اکثر بنیادهای علمی و ادبی غرب استفاده بعمل می‌آید. روی

همین اصل است که ما خود و نخبگان فرهنگ هر بار خود را تحت نورسط آنها می‌شناسیم و بعداً متوجه نکاتی می‌گردیم که آنها به آن پی نرسیده‌اند.

ایران و افغانستان کنونی هر دو وارثان همان سرزمین پهناوری‌اند که آثار گرانمایی مایه حدود العالم میراثشقی الی المغرب (تألیف ۲۷۱ هـ.ق) شاهنامه فردوسی و امثال آن از حدود آن بحث کرده‌اند. همین مردم و همین کشورها در عین حال وارثان همان فرهنگ این سرزمین نیز هستند که در طول سالیان متمادی از توابع دانشمندان و اهل علم و عرفان بر ایشان به میراث مانده است. آیا دانشمندان معاصر این دو کشور اعم از اطباء، ریاضاسانان، ادب شناسان، مورخین، باستان شناسان اهل حلی علوم طبیعی، در بخش‌های یاد شده با استفاده از منابع مشترک علمی و فرهنگی تلاشهایی کرده‌اند؟ آیا علمای این دو کشور در راه علمامندی ارزشهای فرهنگی مشترک مان گامهای مقدماتی را برداشته‌اند؟ به هر صورت چون من اهل زبان شناسی و ادب شناسی ام، به صورت مشخص سؤال خود را در مورد زبانها مطرح می‌کنم. آیا علمای زبانشناس این دو کشور در راه معرفی منابع زبان و زبانشناسی، علمامندی زبانهای یک دیگر تلاشهایی به خرج داده‌اند؟ من تنها در اینجا به یک مسأله که برای بقا و حیات زبانهای موجودمان اهمیت به سزایی دارد، اشاره مختصری دارم.

برای همه ما آشکار است که زبان شیرین و علمامندی که در هر دو کشور زبان معمول و رایج است عبارت از هجات زبان دری فارسی است که سالیهای متمادی آثار نخبگان کلاسیک فرهنگ خود را در آن مطالعه کرده‌ایم. در ایران همین زبان زبان بکه تاز و زبان رسمی این کشور بوده، و اما در افغانستان در کنار زبان فارسی، دری زبانی مانند پشتو وجود دارد که از لحاظ مادی و معنوی، از لحاظ علمامندی آثار و ادبیات کلاسیک و معاصر و همچنین از لحاظ ساختار و سباجسان منبع پژوهشی برای اهل زبان و منابع پژوهشی این دو کشور به شمار می‌آید و آن زبان باستانی آریین زمین یعنی زبان «پشتو»





می‌باشد. زبان پشتو یکی از سه زبان قدیم آریانا و چه بوده که دانشمندان زبان‌شناسی تاریخی این سه زبان (اوستا، پشتو، کهن و فارسی کهن) را زبانهای خواهر و هم خانواده خوانده‌اند.

به نظر بنده در حال حاضر مطالعه و پژوهش این زبان باستانی از دو لحاظ دارای اهمیت است یکی اینکه علمای فارسی (زبان شناسان) می‌توانند در بخش‌های مختلف ساختار زبان فارسی (آواز شناسی، لغت شناسی و جمله شناسی) با استفاده از ساختارهای همین زبان پشتوی امروزی تحقیقاتی انجام بدهند و دوم اینکه زبان پشتو جایگاه حلقه اتصال فرهنگی دو کشور را احراز خواهد نمود، زیرا که این زبان از جمله زبانهای آریایی بوده که در طول تاریخ از نفوذ زبانهای مختلف در امان قرار گرفته، زبان عامندی است و زبان در حال رشد و انکشاف و دارای آینده‌ای شری. پشتو است توضیح مختصری درباره اهمیت زبان پشتو و ارتباط و هم‌ریشه بودن آن با زبان فارسی که جزئی از ایکولوژی فرهنگی و ارتباط فرهنگی دو کشور برادر به شمار می‌رود، ارائه گردد:

دکتر گومستالوویچ می‌نویسد: «زبان باستانی آریایی که در آریانا و چه بدان متکلم بودند، (از یکی) نام داشت»<sup>۱</sup> در مراحل بعدی زبان «ایریک» خود به سه زبان مستقل (اوستا، پرسی باستان و پشتو باستانی) منقسم می‌گردد، دو زبان عمده و مهم (فارسی و پشتو) تا عصر حاضر بر جای ماندند و اوستا که زبان خام بود به مرور زمان از اهمیت گشته شد. زبان پشتوی امروزی که در افغانستان، پاکستان، هند و حتی ایران (البته در محاورات با افغانستان) گیرندگانی دارد، امروز در جهان مطالعات زبان‌شناسی اهمیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرده و توجه نامورترین زبان‌شناسان را به خود معطوف داشته است به طور مثال ویلیام گابگو (۱۸۵۶-۱۹۴۳) زمانی که جهت مطالعه زبانهای شرقی و خصوصاً هند و ایرانی با کششی به سوی مشرق سفر می‌کرد، از جمله مطالعات و

۱- علامه حسین: تاریخ مختصر افغانستان، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۸.





نگاه به یکی از محققین زبانهای ایرانی...

تصفیقات آتش یکی هم وریده و اوای شناسی زبان پسنود بود که تا امروز اصطلاحات وی در مورد زبان پسنو مورد استفاده قرار می‌گیرد. مورگسترن (۱۸۹۶) زبان شناسی معروف اروپای یکی دیگر از زبان شناسان است که آثار و مطالعات وی در مورد زبانهای مشرقی، خصوصاً زبان پسنو و زبانهای پامیری از اهمیت شایانی برخوردار است. وی با رجعت در سال ۱۹۲۵ م. اولین اثر خود را به نام «زبانه‌های قلمبات پسنود» به چاپ رسانید. وی به این اصل مهم و ماندگار اشاره نمود که از زبانهای گروه پسنو می‌توان در مطالعه و شناختی زبانهای گروه و خانواده زبان فارسی بهره‌گر شد. به‌طور وی و تعدادی از دانشمندان زبان چون زبان پسنو مانند زبان فارسی دستخوش تغییرات و تعرضات زبانهای غیر آریایی شده است. لذا می‌تواند از روی این زبان (زبان فارسی و خانواده عربی زبان هندو آریایی یا غیره) مطالعه کرد. چون زبان عربی زبان فارسی را از هر لحاظ تحت تأثیر خود قرار داده است لذا با دسترس از آن می‌تواند مسائل اتنولوژیک زبان فارسی را بشود مطالعه و از زبان هندو خانواده یک زبان دیگر یعنی پسنود حل نماید. مورگسترن همچنین با رجعت مطالعه مجموعه‌های مختلف زبان پسنو و زبانهای پامیری به اعتقاد خود بر روی می‌تواند شجاعت و مطالعه بعضی‌های مختلف زبان پسنو آثار ارزشمندی بجا مانده است.

اصل سوبیت (۱۹۰۲-۱۹۷۶) زبانشناس نامدار فرانسوی که اصلاً شرفی بوده آ زبان شناسی دیگری است که در مطالعات و پژوهشهای زبانشناسی معاصر جهان جایگاه مهمی را کسب کرده وی نیز در ضمن پژوهشهای خود در مورد زبانهای مختلف جهان (پژوهشی که در مورد زبان پسنو به‌طور خاص آورده که در بخش ریشه شناسی کلمات

۱- دارمستر، کایگر، مورگسترن، سوبیت: تاریخ تلفظ و صرف پسنو، دانشگاه کابل، کابل، ۱۳۵۶، ص ۲۰۷.

۲- اثر یاد شده، ص ۲۶۰.



این زبان حالت م از جمله تحقیقات اشکاری به شمار می‌آید. قدمت اعظم کارهای بریت هم مانند گابگر، مورگسترن، مطالعة ریشه شناسی زبان پشتو را بر بر دارد.<sup>۱</sup> علاوه بر کارهای دانشمندان و علمای غرب، مطالعات و تحقیقات دانشمندان ایرانی چون علامه حبیبی (۱۲۸۹-۱۳۶۳) شری احمد علی کهزاد، دکتر روان فرهادی، پرفسور صدیقه رشید، پرفسور عبدالشکور رشاد، پرفسور محمد رحیم الهام، دکتر حبیب الله الزوی و پرفسور محاور احمد زار از هر لحاظ در مورد زبان پشتو قابل یادآوری است. آثار و مطالعات همه دانشمندان اخیر در مطالعه همه حاشة زبان پشتو، در هر دو خصوص از جمله مدراترین تحقیقات در مورد این زبان بوده است. پرفسور رشید که اکنون در دانشگاه کابل به تدریس زبان‌شناسی مشغول است دستور و مطالعة زبان پشتو را وارد عرصه علمی ساخت و نامرده درین زبان صاحب چندین اثر معتبری است که در اینجا از یادآوری آن نظر به کسی حجم مطالعه صرفه نظر می‌نمایم و استاد روان فرهادی اثر معتبر استادان غرب «تاریخ نامط و صرف پشتو» را در سال ۱۳۵۶ خورشیدی با تعلیقات مسوخی از علامه حبیبی ترجمه و گردآوری و انتشار ساخت، استاد مرحوم کهزاد در اثر دو جلدی خود «تاریخ افغانستان» در مورد اهمیت و قدمت زبان پشتو به عنوان یکی از بهترین زبانهای خانواده «ایرانی» بحث‌ها و مطالعات عالمانه را انجام داده است. وی از جمله نخستین مورخان کشور دانست که همانند محمود طبری از «ایرانی» یا «آریایی» بودن زبان پشتو قیال از تحقیقات وسیع و بی‌شرفته دانشمندان غرب که قبلاً از آن یادآوری شده، طرفداری کرده است.

همچنین تحقیقات منداوم استاد حبیبی درباره زبانهای آریایی، مخصوصاً در آثار «معتمد وی» برای همه دانشمندان آشکار است. وی در آثارش چون «تاریخ ادبیات پشتو» ج ۱ «زبان زبان دری»، «تاریخ مختصر افغانستان» و تعلیقاتی که بر آثار استادان غرب

۱- اثر یاد شده، ص ۱۲-۳۱۳

گاهی به یکی از مهم‌ترین زبانهای ایرانی...

تولید و قبلاً یادآوری گردید، از زبان پشتو و سایر تحولات آن در ادوار تاریخ بحث‌های فراموش ناشدنی را به دانشمندان تقدیم داشته است.

به هر صورت زبان پشتو، زبانی است که تا دوره معاصر نیز تعداد زیادی از کلمات و واژه‌های پاستانی را تقریباً به شکل همان دوره حفظ داشته است. درحقیقت نمونه از عصر ویدی را مثلاً گونه می‌نویسم تا نسیم که این زبان در طول گذشت هزارها سال چگونه توانسته آن را نگهداری نماید:

در عصر ویدی «نورینه» به معنی شمشیر باز بوده و این ساختار تا کنون در پشتو به شکل «نوره» و «نورکی» معمول است. با واژه «وجه» به معنی سرزمین در پشتو تا حال به شکل «وجه» تلفظ می‌گردد. همچنان واژه‌های «سدهو» به معنی دریا در شکل کنونی «سده»، «برخس» به معنی صاحب خانه و حلال در شکل «برخس» و «ویسه» به معنی اعتماد و باور در شکل «ویسه» و «غیرزده» به معنی نادان و بی‌تجربیت در شکل «سودره» از جمله واژه‌های آن زمان است که اکنون نیز در محاوره روزمره پوربایان بکار گرفته می‌شوند. اگر ما در جریان مطالعات خود در متون کهن و معاصر زبانهای مان (دری و پشتو) متوجه بررسی و مطالعه رشته‌های بعضی از واژه‌ها گردیم، درمی‌یابیم که اکثر رشته مشترک دارند و حتی تعداد زیادی از آنها در یکی از عصر دوزبان تا حال حاضر رنده‌اند، از عصر ویدی و آریایی و حتی در فارسی، و در ادبیات قرون پنجم و ششم شاعران و محققین کلمانی را بکار برده‌اند که در فارسی معاصر معمول نیست و نیز در زبان پشتو کلمات معمولی و روزمره است.<sup>۱</sup>

در نتیجه باید گفت که زبان پشتو اکنون در آساز حقیقت زبانهای آریایی بشمار می‌رود که هم در گذشته و هم در حال حاضر پشتو له‌ها با آن تکلم می‌کنند و در افغانستان

۱- رجوع شود به مجله ادب، سال ۱۳۵۱ مقاله استاد رشاد که کلمات و لغت پشتو را در اشعار شاعران دوره عزیزی و حتی تاریخ چهل تحقیق نموده است.



و پاکستان کتاب به این زبان نشر می‌گردد. در بعضی از دانشگاه‌های آسیای و اروپایی، شعبات و مراکز آموزش و تحقیقات این زبان فعال بوده و تعدادی از دانشمندان کشورهای همجوار و غربی مشغول مطالعه و پژوهش در این زبان و آنچه به این زبان در بحث‌های مختلف مربوط می‌باشد هستند.<sup>۱</sup> روی هم می‌آوردیم و اهمیت، این نوشته بشیاد گونه را در اختیار آن همه از محققین که در کشور برادرمان ایران مشغول مطالعات زبانشناسی (خاصاً زبانشناسی تاریخی) هستند می‌گذاریم تا باب نویسی را در تحقیقات و مطالعات علمی خویش باز نمایند و نتایج چنانکه علمای جهان غرب گفته‌اند که زبان پسر حلقه وصل زبانهای خانواده‌های شرقی و غربی زبانهای هند و اروپایی است، گام‌های مؤثری در عتلمندی زبانها و ادبیات دو ملت برادر ازین طریق نیز برداشته شود. چون ملت‌های ایران و افغانستان دارای فرهنگ مشترک‌اند، و این فرهنگ مشترک در دو زبان مشترک (پشتو و فارسی) منعکس شده، لذا ضرورت مطالعه این دو زبان در ذات خود یکی از عرصه‌های مهم و حیاتی این دو ملت و علمای آن و نمود می‌گردد.



۱- شورای از محققان و دانشمندان جهان در مورد زبان و ادبیات پشتو تحقیقاتی کرده‌اند که از آن جمله کارهای مجلسی در سیه چون گریس، اندیانت گویسکو و فر پاکستان، عارف، علمای و دیگران را نمی‌توان نادیده انگاشت.



## سه‌م اسناد دولتی فارسی در شناخت تاریخ و فرهنگ هند باتوجه به عصر اصفجاهی

○ دکتر زیب حیدر

دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد

تاریخ و فرهنگ هند از ادوار قدیم با ایران ارتباط داشته است. برای ورود به بحث اصلی ابتدا تعریفی از سند ارائه می‌دهم. سند در اصطلاح یک برگ رسمی است که به وسیله آن کسی مسئول بخشی و عطا، خطاب حکومت، اعزاز و افتخار می‌گردید دارند. بعضی از سندها نیز از طرف حاکم و نامهربان پادشاه، مسئول جمع آوری مالیات از زمینداران می‌شدند.<sup>۱</sup>

اما در اینجا بویژه منظور از سند همه برگ‌های رسمی می‌باشد که از طرف پادشاه یا از طرف اداره انتظامی، به عنوان مدرک برای یک نفر یا یک اداره یا از طرف یک ایالت به ایالت دیگر برای کارهای رسمی و انتظامی ارسال می‌گردید و بعضی اوقات نیز برای امور مساجد و معابد و مراسم مذهبی صادر می‌شد. این برگهای رسمی در شناخت تاریخ و فرهنگ هند اهمیت خاصی دارند. دکتر حبیب‌الدین شکیب در مقدمه جامع التعلیقات می‌نویسد که برای بررسی تاریخ و فرهنگ قرون میانه هند لازم است که محقق به زبان فارسی وارد باشد. البته هدف از زبان فارسی، فارسی سبک هندی است که تأثیر بسیار از زبان هندی گرفته است. اگر محقق به زبان فارسی وقوف داشته باشد





می‌تواند به سادگی و راحتی از محتوای مکتوبات فارسی که در شبه‌قاره در کتابخانه‌های آرشیوها و مراکز مختلف دیگر موجود است استفاده کند. در حال حاضر هم در دفتر تحفظ اسناد ریاستی حیدرآباد آندرا برادش ۱۰۰ هزاره میلیون اسناد فارسی وجود دارد. همچنین بود خانواده‌های اشراف سابق حیدرآباد هم تعداد زیادی اسناد موجود است. همین‌طور تعدادی از گنجینه اسناد در ایالات راجستان، مادیا برادش، بنگال غربی، بهار، کشمیر، مهاراشتره، میسور، مدراس، کرالا و ایالت‌های دیگر وجود دارند.<sup>۱</sup>

اسناد موجود در دفتر تحفظ اسناد دولتی حیدرآباد مربوط به سالهای ۱۸۹۰-۵۱۴۰ میلادی می‌باشد. برای بررسی و مطالعه این اسناد لازم است که خواننده رسم الخط، نوع اسناد، ارتباط اسناد، اصطلاحات فنی، روش کارهای اداری و نظامی و ترتیب برگ‌ها و پیشنهادهای مختلف مربوط به وضعیت برگ‌ها و اوراق اسناد را بداند. اگر پژوهنده اسناد یا مسائل مربوط به سند آشنایی کامل داشته باشد به خوبی ارتباط بین اسناد و زمینه تاریخی آن در ذهنش روشن می‌گردد. معمولاً رسم الخط این اسناد به جز اسناد ویژه دوره مغول مثل فرمان‌ها به خط شکسته می‌باشد. خط شکسته رسم الخط خاص دارد، البته برای خواننده دشوار است که بدون تمرین خطوط شکسته اسناد را بخواند. این خط شکسته یکی صورت ابتدایی از مستعلیق است و استفاده کننده باید اطلاعات رسمی از نظام اداری آن دوره را داشته باشد. و اطلاعات خود را در تدوین و ترتیب تاریخ این اسناد به کار برد. اورنگ‌زیب هالگیر در سال ۱۶۹۵ میلادی در قلعه لری در ایالت اورنگ‌آباد اقدام به تأسیس دفتر اسناد مغول کرد. اسناد رسمی پادشاهان مغول و چهار ایالت (صوبه) مغول یعنی اورنگ‌آباد، براز، بیجاپور و برهانپور به دفتر اسناد ریاستی حیدرآباد سپرده شد. این مرکز دارای اسنادی پُر ارزش و کمیاب از نظر تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. دفتر اسناد ریاستی حیدرآباد از

۱- جامع المصطلحات، دفتر سید الهادی شکیت، ولا اکادمی، حیدرآباد، چاپ اول ۱۹۲۷، ص ۱۰۷

نظر اسناد فارسی یکی از مراکز مهم و گرانمای جهان به شمار می‌رود. در این مرکز پنج هزار سند از دوره شاهجهان، یکصد و پنجاه هزار سند از دوره اورنگزیب و تقریباً بیست هزار سند از دوره‌های مختلف دیگر مانند شاه عالم، بهادر شاه، جهاندار شاه، فرخ سیر، محمد شاه و دیگر پادشاهان مغول وجود دارد. همچنین در این اداره اسناد دوره بهمنی، قاجاری، عادلشاهی و آصفشاهی موجود است. اما اسناد نظام شاهی و عماد شاهی وجود ندارد. علت سند از دوره بهمنی در این مرکز هست و به نام مجموعه خوانده پندهور معروف می‌باشد. تاریخ این اسناد نیز ۸۶۰ تا ۹۲۰ هجری شامل اقرارنامه، حکم، و فرمان است. این اسناد از نظر تحقیقی ارزش زیادی دارند و در زمره اولین مآخذ تاریخی به شمار می‌آیند. این اسناد بیانگر حالت اقتصادی و اجتماعی دکن در آن زمان می‌باشد و نیز روابط سلاطین دکن را با مردان عارف و توحه آنان را برای بنای خانقاه‌ها و تأمین مخارج آن و اجرای کارهای مربوط به انتظام امور را نشان می‌دهد که چگونه پادشاهان برای بهبود وضع مردم هادی فرمان صادر می‌کردند. بر پشانی یکی از فرامین دوره بهمنی یک طغرا نوشته شده است بدین شرح:

الله اعلمی حمده اولی

الوافی بتأیید الرحمن

السلطان ابوالمظفر فیروز شاه.

این فرمان در مورد انتظام دهکده کلپان آباد است. در پایین فرمان یک مهر ثبت است. تاریخ ۲۵ ذی‌قعدة ۸۰۸ هـ/م ۱۴۰۶ م.

یک اقرارنامه در مورد تقسیم کار تولیت در دوره علاءالدین شاد ثانی به تاریخ ۱۲ شوال ۸۲۶ هجری موجود است و سند دیگری درباره تقسیم زمین و با تاریخ ۸۴۰ هجری است.

یک فرمان نیز به خط مستعین موجود است و مربوط به عطای سجاده نشینی میان من الله به پسر او میان کلیم الله است. بر این فرمان یک مهر ثبت است به نام



دو مظفر شمس الدین همانند شده است. حکم بر به نام خداوند تعالی و تأیید نظام امور در شهر احسن آباد نوشته شده و مربوط به استرداد زمینی است که بعضی گرفته شده است.

### اسناد دوره عادل شاهیان

شماره این اسناد از ۵۹ تا ۸۳ است. اسناد این دوره در دفتر اسناد ۷۷ سند است که شامل عهدنامه، فرمان، اطلاع نامه، حکم، اقرارنامه، سند و پروانه‌اند. بر پشتی سند عبارات الملک که نوشته شده است و بعد با علی مدد و مهر شاهی ثبت است. شماره این فرمان ۱۷۳ است و در مورد اعطای زمین برای مخارج روشنی و عود و گل و هزینه لشکر راجه و سجاده شمس قطب الاقطاب سلطان العارفین شاه مرعشی صادر شده است.

پایین این فرمان یک مهر است و بر آن با علی مدد و بعد نام پادشاه کنده شده است. فرمان دیگر به شماره ۶۸ محوژی است که به زبان مرهتی نوشته شده است. یک حکم بر که شماره ۶۵ دارد تاریخ هفده شوال ۱۰۰۶ هجری نوشته شده است. به دو زبان مرهتی و فارسی است. موضوع آن روشنی و لشکر حضرت مخدوم گیسودار است و برای هزینه‌های مزبور محل پنجه حال احسن آباد اعطا شده است.

فرمان دیگری شماره ۶۶ است که به تاریخ ۲۵ رجب ۱۰۳۹ هجری نوشته شده است. دارای طعرائی شاه علی است. بر این فرمان سه مهر ثبت است از جمله مهر سلطان محمد شاه. تعدادی از این احکام و فرامین برای نظام درگاه خواجه گیسودار و سایر خانقاه‌ها است. این فرمان مذهب و مملکت پادشاه را هم نشان می‌دهد. علی عادلشاه خود رابنده حیدر علی ابن محمد شاه خوانده است.

### اسناد پریدشاهی

عکس این سند متعلق به ملکی علی اصغر بلگرامی صوبه‌دار سابق اورنگ آباد و شماره آن ۱۲ است و در تاریخ یکم صفر سال ۱۵۵۹/۱۵۶۱ م نوشته شده است. بر آغاز سند مهر دوازده بوجی ثبت شده است که دارای نام دوازده امام اثنی عشریه و مربوط به دوره علی پرید شاه اول است. این سند حکمی است که در مورد خانقاه شیخ محمد



سهم اسناد دولتی فارسی در شناخت تاریخ

ملتانى صادر شده است و به موجب آن، برای هزینه روشنی و عود و گل آنجا، مجاز کتجول برگنه تیلچور اعطا کرده‌اند.

یکی حکم دیگر به مهر علی برسد ازل به تاریخ ۹ جمادی الاول سال ۹۹۲ هجری یکم آوریل ۱۵۵۵ م نوشته شده است و در مورد اعطای نفقت روضه شرح محمد القادری الملتانی قدس سره به نام شیخ پدرالدین بن شیخ احمد است.

### اسناد دوره قطب شاهیه

زبان اسناد رسمی فارسی بود اما گاهی اسناد دو زبانیه و خود داشت یا اینکه اسناد به زبان فارسی در رسم الخط زبان لنگی نوشته شده است. آن زبان را «لکئی» یا «لک» می‌گویند. همه عبارات و کلمات را به زبان فارسی می‌نوشتند. تنها فعل یا به زبان لنگی می‌نوشتند. برای همه اسناد دوره قطب شاهیه به خط نستعلیق نوشته شده است. هر معنوی که به خط نسخ و شکسته نوشته شده است البته بعضی ازادهای زبان لنگی وارد زبان فارسی شده که مربوط به زبان دراویدی و سنسکریست می‌باشد. بعضی حروف دشوار مثل گوه، چو و غیره را برای مخطوط کردن فارسی به زبان لنگی به کار می‌بردند.

از نظر اشی اسناد دوره قطب شاهیه ارزش بسیار دارد. دکتر نحمه صدیقی درباره اسناد قطب شاهیه و در پایان نامه دوره دکتری خود (مصححات ۳۱۰ تا ۳۷۳) به تفصیل بحث کرده‌اند. نویسندگان این اسناد افرادی مانند حاجی عبدالعلی طالقانی، ملا محمد قاسم حسینی، میر محمد رضا استرآبادی، حواجه مظفر علی، شیخ محمد ابن خاتون، کماله کریم و امثال آن بودند. اسناد قطب شاهیه چه رسمی و چه شخصی طرز و مقصد خاصی دارد. این اسناد را به چهار نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱- اسناد رسمی و نظامی: فرمان یا سند، اعلام، احکام، رفعه پروانه، محضرنامه، وکالت‌نامه، جمع و خرج.





۲- اسناد مبادله (Transaction) بیع نامه، وهن نامه، اقرارنامه، بیع بالقوه، تولیت نامه، وقف نامه، عیبه نامه و غیره

۳- Bonds اقرارنامه، شهادت نامه، تصدیق نامه و وراثت

۴- عریضه‌های مختلف

اسناد رسمی و انتظامی توسط دیوان به رئیس اداره گزیده انتظامی ابلاغ می‌شود.

از سلطان محمد قطب شاه تا ابرالحسن ثانی شاه همه فرمانها اصالی بودند. بر غیر فرمان عبارت هو السلفان (منه) یا محمد یا علی، یا علی مدد، محمد، علی، الله، محمد، علی نوشته شده است. بعضی فرمانها دارای مهر پادشاهی‌اند و بعضی امضا دارند. عبارت فرمان با «جهاد مطاع و احب الاتباع» شروع می‌شود. سند قطب شاهي پاره برجی به نام دوازه امام است. این اسناد در خانواده‌های عروفا مانند سید محمد گیسودوازه شیخ محمد ملانی در (بیدر) و خانواده سید شاه نعمت الله کرمانی وجود دارد.

به غیر از نمونه عبارت یک سند عبدالله قطب شاه این طور شروع می‌شود. الحمد لله الذي خلق الارض والسماء و بعد مدح حضرت پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم نوشته شده است.

علم نامه این اسناد خیلی مهم است و این طور نوشته شده است: اوّل نام اداره‌ای که سند صادر می‌کند بعد نام مخاطب مثلاً حکم به جانب عهده داران و مقدمان نوشته شده است. بعد تاریخ و مهر زده است. بر یک علم نامه یک عبارت به زبان تلنگی هم نوشته شده است!

احکام هم مهر پادشاه را دارد و هم عبارت تلنگی دارد. این اسناد نشان می‌دهد که حاکم به فکر آسایش مردم عادی - چه در دهکده و چه در شهر - و همین طور به فکر نگهداری خانقاه‌ها، عادی و خانه‌ها، معابد و مساجد می‌باشد و برای هزینه‌ها و مخارج و

1- Dr. Yusuf Husain Khan: *Far Man and Sands of Deccan Sultanate*, published by State Archives, Hyderabad, pp.38-9.





نگهداشت استاد بود که هر چه می‌شد این استاد تأثیر زبانه‌های فلسفی و فرهنگی را بر زبان فارسی محلی نشان می‌دهند و واژه‌هایی مانند: دستار (مادر بزرگ)، دستار (مدیر ایالت)، کُنکرینان یا پتواری (حسابدار ایالت)، لکچرینان (حسابدار محلی)، بالمیت، اگرهار (خانه برقصان بدون اجاره)، کالائی (مالیات بر هر مزرعه مکتوب است)، امر ستارامه و اجیت و اما آجایی که برای برقصان اعدا فراموش می‌گشتند دارد.

### استاد دورهٔ آصفیانیان

دورهٔ دولتی این دفتر دارای استاد دورهٔ میر نصرالدین علی خان چلبی فلج خان نظام الملک آصفیه از سال ۱۰۱۳ هجری شمسی تا سال ۱۲۲۱ تا ۱۹۳۰ میلادی است. مسئول این دفتر خاندان دولتی دایم بود و او را پیشکار یا دیوان می‌نامیدند. این دفتر مسئول احراز سند بود. این برگه‌های رسمی مربوط به جاگیر، منصب، خط و غیره می‌باشد و بعضی اوقات بعضی این استاد از دفترهایی دیگر ارائه می‌شد. این دفتر اولین ادارهٔ نظامی آصفیانیان بود. احمد شاه اول می‌خواست که تمام نظم و ترتیب ادارات را به صورت استاد رسمی بگذارد. این استاد برای مراجع و منابع به کار می‌آمد. این استاد سیاسی، اجتماعی، نظامی، هر چه بود محوری آن اساس نظام موراثکری، سیاسی، نظامی و سرانگیزی است. دیوان یا پیشکار همهٔ مسئولان مالیاتی را معین می‌کرد و حساب همهٔ خدمتکاران و ادارهٔ قضایی جاگیر و انعام و بومیه را به صورت سند انجام می‌داد. اولین پیشکار دفتر دولتی اندامی بی‌سابقه به نام «رئیس‌کار» بود که به سال ۱۷۸۲ به خطاب رای بابال سمرقانی شد و در سال ۱۷۸۵ م به خطاب دیانت رفت و راجه تمام راج خوانده شد و دفتر که سالار جنگ تحت وزیر شد او به طور نمونه ادارهٔ نظامی انگلیسی این دفتر را در سال ۱۸۶۸ م تشکیل داد. استاد این ادارهٔ اخیراً عبارتند از: سند، احکام، پروانه، به‌نامه، موضوع این استاد جاگیر داشت، شجره جاگیر، نگاهداری جمعیت (نگاهداری سربازان)، جاگیر مشروط، مباحه، مهاد معارض، انعام اشعفا، انعام مده مشروط و غیره است.



دفتر مال سپاهگذار این دفتر آصفجه اول بود و در سال ۱۷۲۱ میلادی تأسیس شد. مسئول این اداره از خانواده اشرف کاشان به نام «راجه راجه» مسواریج، «دهرم» و «ملا» بود. بعد از آن ریاست این اداره موروثی شد. این اداره یکی از اداره‌های قدیمی بود که انتظام در صورتی چهارآباد و بیدر را به عهده داشت. کار این اداره استخدام سربازان موظف و نگاهداری اضافه محصول، تقسیم تنخواه، اعطای جاگیر، انعام و یومه بود. از این دفتر، اسناد برای عطا یا بر صدور می‌شد. در این دفتر مسودات اسناد و احکام وجود داشت که متعلق به جاگیر، انعام، یومه، سالیانه، شویهر و امایان (امانی جمع آوری محصول به طور مستقیم از کشاورزان جهت مسئولان حکومت) اسناد اسناد نوع دیگری هم وجود دارند مانند: آزرجه، کیفیت جاگیرداران، انعام‌داران، مداخل و مخارج، قولنامه‌ها، قبولیت.

این اسناد وقایع مهم تاریخی، سیاسی، خارجی، اقتصادی و اجتماعی را نشان می‌دهند و به عنوان اولین منبع، یک محقق می‌تواند از آن استفاده کند. ابتدا اگر یک نفر جاگیر، منصب یا عطایی بخواهد یک درخواست می‌دهد و بر آن تقاضا، در دفتر مطلب مورد درخواست نوشته می‌شود آن را واجد تعرض می‌گویند و بعد حاکم، نخست وزیر یا دیوان حضور صدور سند می‌دهند. این اسناد موضوع‌های گوناگون دارند، مانند: بحران، جاگیر، نگهداشت جمعیت، جاگیر مشروط، قلعداری احتیاج، جاگیر مشروط انخدمت، جاگیر مشروط وقایع نگاری.

- ۱- انعام السعد، انعام مدد معاش، انعام مشروط، ۱- شرط خدمت، ۲- برای عود و گل و هزینه مسجد و مقبره (درگاه)، خانقاه، معابد و غیره.
- ۳- عزالد اهل خدمت، سرد مسکاهی، مسکاهی، سردبایندی، دیببایندی، سردبایی، دیبایی، عامل محالات.
- ۴- یومه و سالیانه داران.



سوم اسناد دولتی فارسی در شناخت تاریخ.

دوین مقام و خطابات رئیس این اداره هم از خانواده اشرف کایسان بود آخرین رئیس این اداره راجه شیوراج بود و این خدمت موروثی بود. بعد از مرگ راجه شیوراج این اداره شامل اداره دفتر مال شد. تأسیس این اداره به سال ۱۷۲۱ میلادی بود. در این اداره همه القاب و خطابات اشرف و کارمندان و دوسان سلطنت اصفیه و نژادان مربوط به آن وجود دارد. این سکت آن دوره بود که برای تقدیر از خدمات عالی، از طرف دولت، خلعت، القاب و خطابات به جاگیر، انعام و یومیه بدهند و تمام تفصیلات مربوط به آن در این دفتر ثبت است. از طرف شهشاه دهلی به پادشاه حیدرآباد به عنوان فرزند ارجمند خیرخواه نامه نوشته می شد و آصفجاهیان را انگلیسیان با عنوان بار وفادار مخاطب قرار می دادند. بعضی از القاب این دوره چنین است: عزت انار، شهادت پناه، رفیع الشان، مسیح الشکر، ابواب مسرت و شادمانی، شهادت و عوالی پناه برای خانمها؛ عزت انار، جتاپ مقدس.

برای سادات سیادت پناه و دودمان خاندان مصطفوی و چراغ خانواده مرتضوی سیادت پناه.

برای دختران: برخوردار، عصمت پناهی، عصمت مرتبت.

برای حرم پادشاه: عصمت پناهی.

دفتر اسناد این اداره اسناد و احکامی را که از طرف دیوانی و مال می آمد صادر می کردند. آنها را در یک دفتر ثبت می کرد. مسوده آنها هم در این دفتر وجود دارد. برای نوشتن این مسوده متصدی و منشی استخدام می کردند.

دفتر بختیگری. این دفتر نقل مغول بود اسناد این دفتر برای محققان دکن خیلی حائز اهمیت و به عنوان منابع مورد استفاده می باشد این اداره تقسیم حقوق سرانجام را انجام می داد در این اداره ۲۶۰ سند در دفتر اسناد وجود داشت که همه آنها به زبان فارسی وارد و نوشته شده بود.



دفتر اسنادات العالیه: این اداره نگاهداری جانشداد و هرته‌هایی مانند مساجد، معابد، خانقاه‌ها، آرامگاه‌ها و دیگر جاهای مذهبی را به عهده دارد. رئیس این اداره را صدرالصدور می‌نامند این اداره در دورهٔ آخوند شاه اول تأسیس شد و کار نگهداری جاهای مقدس می‌کند. صدرالصدور، دفتر حج، تصدیق اوراق و پیمان‌جات، مغور کردن نرخ اجناس را انجام می‌داد و مردم عادی صدرالصدور را «ترجی» می‌نامیدند کار او رفع نزاعهای بین مردم بود. صدرالصدور قاضی، مفتی و محاسب را سرپرستی و مراقبت می‌کرد و در سال ۱۲۹۴ هجری نام این اداره به محکمهٔ امور مذهبی تغییر یافت. رئیس این اداره را صدرالمهمام می‌نامند این اداره دارای اسناد فتوی، نکاح‌نامه، ساهه و دیگر اسناد مذهبی است. در آن بعضی اسناد به زبان اردو هم وجود دارد.<sup>۱</sup>

دفتر مواشیر: در این اداره دو نمونه مهر وجود دارد یکی نقوشای و دیگری مسی Brass پادشاه مهر نقوشای دارد و دیگر اشرف مهر مسی، پادشاه دو نمونه مهر دارد یکی بزرگ و طولانی و دیگری کوچک و بیضی.<sup>۲</sup>

این مهر برای مسجور کردن اسناد، پروانه، پروانگی، احکام و غیره به کار می‌رود برای محققان علم مهر Sagillology این خیلی حالب و مهم است.

دفتر قانونگذاری: رئیس این دفتر را قانون‌گو می‌نامند. معنی قانون‌گو یعنی مردی که داد و آیین می‌داد. آنچه می‌داد از قانون‌گو مسئول مآلات است که همهٔ اسناد زمین‌ها بر حیل او است. این اداره دارای نقل سند، نقل احکام، نقل قیامه‌جات، نقل بیع‌نامه، نقل چک بندی<sup>۳</sup>، نقل راضی‌نامه جات می‌باشد.

دفتر دارالانشاء: دارالانشاء به معنی اداره نویسندگان می‌آید و از لحاظ اداری معنی یک ادارهٔ کلمات (نویسندگی) خصوصی دارد. معنی یا ناظم دارالانشاء باید یک فرد

1- Register of Sand (S.A.), (3) (1758 to 1888 A.D.).

2- File Register, (S.A.), (18) (1715 to 1944 A.D.).

3- survey plan - پیمایش زمین.





باهر در پیوستگی و اهل قلم باشد. دارالانشاء از نظر تاریخی یک نهاد قانونی هند و ایران است. تشکیل این اداره از دوره ساسانیان آغاز شده اداره دارالانشاء در هند با حکومت سلطنتی تأسیس شده و شاهان حلیهی و تعلقی به این سمت عمل کرده اند. در راج امر هند یازدهم میلادی این نهاد با همکاری و نظارت حواصه محمود گوار به درجه عالی از بهرمت نایل آمد. نامه های او میوه های از هنر پیوستگی او بود.<sup>۱</sup>

پادشاهان گولکنده و سلطوری به طرز دولت صوری نهاد دارالانشاء را بیان می دادند.<sup>۲</sup> رئیس این اداره منشی المملکت دیرالمملکت بود.<sup>۳</sup> در دوره مغول شاهنشاه بابر و همایون می دانستند یک دارالانشاء مهم و خوب تشکیل دهند.<sup>۴</sup> تنها در دوره اکبر است که یک نظام اداری مهم و مستحکم تأسیس شد آنچه به اطلاعات زیادی از این دارالانشاء نداریم در دوره اکبر شاه نظارت این اداره به عهده منشی منشی بود و منشی دیگر همکاری می کردند. یکی از مشایخ دوره اکبر ابو الفضل بود.<sup>۵</sup> در دوره جهانگیر مؤرخان برای عنوان رئیس این اداره ملاقی ارائه می کردند. هر چند که در این دوره منشیان بهشی بوده اند.<sup>۶</sup> در عهد اورنگزیب دارالانشاء وظیفه خود را انجام می داد. از مشایخ مهم این دوره ابو الفتح قاضی خان، صابو الله خان، سید علی، منشی میر کاظم بودند. درباره منشیات عصر آصفیه اول دکتر رفیع قاضی می نویسد: «کبر بهترین اداره صدور اسناد در دوره آصفیه اول است. این اداره دارای دو بخش است. بخش بالا کارهای مربوط به معاملات مهم و مراسلات حساسی شده با انجام می داد و بخش زیرین مسایلی اداری را

1- The Chancellery and Persian Epigraphy under the Mughals, Munim Munim, Calcutta, 1971, p. 3.

2- Some Aspects of Muslim Administration, R.P. Tirupathi, Allahabad, 1956

3- حافظ لائنه، محمود گواران، ص ۵۸.

4- عالم آرای عباسی، اسکندر منشی، تهران، ۱۳۱۳ هـ، ص ۲۹۷.

5- تاریخ و ادبیات فارسی در عهد قطب شاهیان، حمزه صافی، ص ۲۱۰.

6- مؤمن، ص ۲۹.

7- محیی الدین مؤمن، ص ۳۲.

8- محیی الدین مؤمن، ص ۳۵، حکایت منشی، منشی سکر، ۱۷۳۵ هـ، برگ ۹.





بر نظر داشت. بخش بالاً با نظارت موسوی خان خرات اداره می‌شد و نظارت بخش زیرین به عهده رام سنگه می‌شد. اسناد دارالانشاء که در دفتر انحطاط اسناد ریاستی محفوظ است از نظر فیزیکی به خوبی محافظت می‌شوند. دارالانشاء که در احبار خانواده اعتصام‌الملک بود در سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۲۰ م به دفتر دیوانی و دفتر انحطاط اسناد واگذار شد. یک فهرست واگذاری اکنون هم در احبار خانواده اعتصام‌الملک است و مسلم است دفتر دارالانشاء شامل اسناد دوره ناصر جنگ، مظفر جنگ، احمدجاه دوم، آقاب میر همتان علی خان می‌باشد. حتی تعجب است که اسناد دوره نظام‌آورد را در اداره دارالانشاء نیافیم. این اسناد به صورت منشآت حوالت مرتب شده است. همین طور نامه‌های دوره قلم شاهیان به نام منشآت عبدالعلی طالقانی و عبدالعزیز طالقانی مرتب شده است. آخرین میر منشی میر سلطان علی خان بود. نویسنده این «مطهر امام اسناد را شماره کرده و شماره جدید به صورت رمز دادم همه این اسناد به سه دسته تقسیم شده است:

۱- موصوله: نامه‌های وارد شده.

۲- کاغذهای بین اداری (دفتری).

۳- نامه‌های خارج شده.

الف- نامه‌های موصوله یا وارد شده شامل فرمان، احبار، وقایع، حقیقت، تعقیب، درآمده، خریده، خط، سوال، خراج، قبولیت‌نامه، تعهدنامه (آجارنامه)، معافی‌نامه، بچاکه، اقرارنامه و غیره است.

ب- کاغذهای بین اداری شامل واجب‌العرض، پادداشت، جتری (مسئله)، ججع و نقل‌یابی، گوشواره، فهرست، تحویل‌القباب، القاب‌نامه و غیره است.

ج- نامه‌های خارج شده شامل عرضداشت دهلی، تعینت‌نامه، سند، پروانه، تأکید، احکام، تولی‌نامه، پرواکی، دستورالعمل، ترجمانه، دستک، دستک راهداری (Passport)، جهتی، مطلوبه و غیره است.

در دوره آصفجه دوم، نواب میر عظام علی خان به تبار دارالانشاء که پدر او آصفجه اول تأسیس کرده وابسته بود. این خدمت موروثی بود. رئیس این اداره «میر منشی» همه اسناد را از نظر سیاسی نظارت می کرد و مقیاد دستاورد امور دیگر را انجام می دادند. برای همکاری «میر منشی» تعداد مستند کمکی بسیار کم بود. این اسناد به خط نستعلیق، نسخ و شکسته نوشته شده است. علاوه بر این همه کارمندان تحت نظارت داروچه هر کاری انجام وظیفه می کردند. میر منشی از لحاظ مقام یک شخص بسیار مهم اداری به حساب می آمد و یک نویسنده عالی و بلند مرتبه بود و مترجم اندیشه ها و رازدار و محرم اسرار حاکم بود. مهر فقط به اصل نامه ها زده می شد. اصل نامه های امرا بر کاغذ زر افشان نوشته می شد. مسوده فقط به خط شکسته نوشته می شد و اصل نامه به خط نستعلیق یا خط دیگر روش و زیبا اسناد مالی مانند سند، برواله، قولنامه، تعهد و امثال آن همه به خط نستعلیق اند.

تمام این اسناد موجود در دارالانشاء ارزش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی دارد و برای یک پژوهنده تاریخ، علم، سیاست، اقتصادیات، فرهنگ، مذهب و غیره اهمیت بسیار دارد. زبان این اسناد را ما باید زبان فارسی هندی بگوئیم که اثر زبانهای محلی مانند بلوچی، مرهتی، کوری در آن دیده می شود. بعضی اسناد دو زبان و برخی سه زبان مانند مخصوصاً نامه ها که ارزش سیاسی و تاریخی دارد و بعضی سندهایی است که مابین کپانی هند شرقی، ایران مسور و بیلوایان مرزها و نواب آصفجه ردو صادر شده است. نامه های رسمی که در این اداره وجود دارد چنین است مابین کپانی هند شرقی و نواب مسور، کراتک و نظامه فارس دولت انگلیسی و نوابان مسور و پیشوایان مرزها و نظام و غیره.

## چشمه حیات - رساله در طب

○ دکتر محمد زبیر قریشی

دانشگاه گجرات، احمدآباد

آزای سده حیدر از شرفای بهروج<sup>۱</sup> هستند ایشان تعدادی نسخه‌های خطی فارسی و عربی در کتابخانه شخصی خود دارند. اخیراً چون از شهر بهروج دیدن کردم ایشان نسخه‌ای خطی از کتابی منسوب به چشمه حیات به منده نشان دادند. این نسخه مشتمل است بر ۴۴ صفحه و هر صفحه دارای ۱۱ سطر است.

نویسنده این کتاب افضل علی خان<sup>۲</sup> رضوی فیض آبادی است که از جمله اطباء شهر والی اوده نواب واحد علی شاه بود. از مطالعه این نسخه واضح می‌شود که واحد علی شاه در کهنات از مرگ نگران بوده و خیال فنا و بستی بر او مستولی گشته بود. سلطان دربار شاهی مطعوب بودند، حتی حکیم مذکور چشمه حیات را تألیف کرد تا به براین دینی و استدلال از احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و اقوال ائمه اطهار با نیت برساند که اگر چه از مرگ مفر نیست ولی می‌توان حیات طبعی را طول بخشید او

<sup>۱</sup> بهروج اسم شهری است در جنوب گجرات، شهری تاریخی است در کتب قدیمه فارسی و جغرافیایی عرب و ایرانیان آن را بروج نوشته‌اند.

<sup>۲</sup> دکتر زبیر احمد جعفری کتابی خطی در اردو به نام واحد علی شاه اوده آن کا عهد نوشته است. باقول دکتر زبیر احمد جعفری: «مهدی اطباء» که در عهد واحد علی شاه می‌زیست، عبارت است از حکیم دشمه علی خان، حکیم پاد علی، حکیم غلام محمد، حکیم گانی بهگت شاهجهانپوری و غیره، ولی از حکیم افضل علی خان نام نبرده است.



می گوید حکما و اطباء این معتقد اند که با انحراف از بعضی المیاء که موجودند به منتهیات  
عمر و ذوال بعضی المویه که موسومند به معمرات یعنی دراز کنندگان عمر می توان  
حیات طبیعی را طولانی کرد. بنابراین او تألیف «رود نظر خود را چشمه حیات خواند»<sup>۱</sup>  
به تناسب هدفی نویسنده از تصنیف کتاب، در مقدمه می نویسد: «بهرین آنی که  
شماره را به حفظ صحت حیات حصر عطا فرماید و جویش چشمه که شناوران خود را از  
گرداب هلاکت به ساحل بقا رساند، الطیف ترین شواهد که به تقویت حرارت غیرریزی  
سرمست نشاء عافیت گرداند و حیات ساهی که به عطاء ساهم الّا اعطیناک الکوثر بخمار  
میلان حروف در راه سرور موقر بقا و طول عمر مدّال سازد، حمده مجسودی است که  
فائده کشایش از هر مرض و موت شفا و نجات می بخشد و شکر نعمت هر منعنی راست  
که هیچ چیز آ در ارض و سما، اسم پاکش ضرر نمی دهد»

بر این محضر (صالحی الله علیه و سلم) و منقلب حضرت علی (ع) و ائمه  
والاشار به مدح و تنسی مندرج خود می بردارد. فقره بعد در ذکر تألیف است. چنان  
می نماید که ضعف جسمانی در قوای واجد عمر شاه راه یافته بود و مقویات تألیف مطلقه  
سرمشدد و او را از حروف اللطاف طبای حیات بر خود می لرزید. طبعش مکشربود و  
عیش معصی و از بروز یاس خود در میان عطا خودداری نمی کرد. اطفا سخنان  
طیب بخش می گشت. و بالاخره این مباحثات به تألیف کتاب منتهی شد.

«مجموعه»<sup>۲</sup> ادبیه که در عهد معدلت بهاء پدر افزای ایهت و احلال نور من بهال گلستان  
بی مثال، گل صدیقه فرخنده فال، مهر سپهر نیک نامی، بدر آسمان عائی بقای قدر  
افزای اهل کمال، در اظهار لشکر رطب اللسان و طعنه عزّت افزایش تست به غر صغیر و  
گیر بلند از لامکان، شجاعت جهال داری که با تحت ملک به رب عدل و رست احسان

۱- ورق ۳.

۲- ورق ۵.

۳- اشاره است به دعای مسنون که بعد از نماز مع ایه شئی فی السموات والارض

۴- ورق ۸.





جسار یافته و مستد شاهي به او امر و نواهي آرايش گرفتند، اهل خير و سلامت ياري در دامن اير و استقامت گشوده اند و حزب شو و مخالفت سر به گريدگان خربت و بظايف فرو برده، اسباب جور و حيف به مسمار انصاف و انتصاف او بسته، اسباب زلفيت رعبت به يمن وفاق و حسن اشفاق او دست در هم دادند. عالي ملوكي كه تعريف ادبي مدارج جمالك كار احسان است و الوصف جذال كمالاش انداز قلم و زبان به حضرتي كه اشعه آفتاب حشمت است و درگاهي كه مطمح باصبره بر جسر سعادت گسوت هيات اولي به فضائل ذات او معلوم و ذات ظاهرش خلاصه مزاياي اعلا و هيچ مي داني كه گوهر را در جوي و اين اختر را بر جوي و اين دفتر را كتابي و اين دفتر را حاطبي گيست «طهر ياري» بر قامت او درخته پادشاهي آيت در شان او منزل شده پس طبع عبيدان او و راي ملك آراي او مشكور عيني و راز آسماني حل شده اعني سلطان ابن السلطان ابن السلطان خاقان ابن خاقان ابن خاقان ابو منصور ناصر الدين سكندره چاه پادشاه عادل قهر رمان سلطانا عالم محكم واحد علي شاه پادشاه غازي خلداده ملكه و الفخر عليا بره و احسانه...

تصلي علي خان در معرفي خویش و ذكر عدت تأليف مي نويسند: «افضل علي خان رضوي بر سيد اكبر علي مير آادي البخاطب من جانب السلطان بناج الاطبا خلاصه الحكما سيادت شاه شفاء الدوله دكاه الملوك، حكيم سيد افضل علي خان بهادر مدبر جنگ عني شاه از مدني به همراه اسنادي علامه مسيح الدوله بهادر لازالت شمس اعداده ساطعة و ديگر اطبا حاشيه بوسان ساط سلطنت از زيارت اقدام حضرت شاهنشاهي سوافراز و از ملاحظه تفض مبارك معتبر و ممتاز مي شد و اكثر هنگام حضوري حضرت اقدس و اعلي خلداده ملكه و سلطنته در ياد خدا و خوف عقي و جلال نما و بي نهاي دنيا استعمال مي فرمايند. بعضي كلمات متضمن خوف قوب رحيل





ارشاد می فرمودند: از استماع آن، دل عاقل و عاقل که طول عمر حضرت اقدس و اعلی خلدالله ملکه را حسب اوقته حیات خود و همه ناس می شمارند بدود می آمد و در آن وقت اکثر اوله طول عمر حضرت اقدس که موافق علوم عقلیه و نقلیه ثابت و میر هر اند به عرض ساط سلطنت می رساندند آخر در دهن گسترین نرفی خواهان حلقه کرد که کسی منتظر علامت طول عمر عموماً و خصوصاً علانانی که برای طول عمر حضرت اقدس و اعلی خلدالله ملکه شاهد اند و هم انشیایی که عمر را زیادی می کنند و هم انشیایی که عمر را کم می سازند و تدبیر دفع ضرر منقصات عمر را بطوری که انشاء الله گم نشی کسی نشده و چشم احدی ندیده باشد نوشته بسنگش ملایر مانداد او نباید نا اگر در ملاحظه اقدس ماند و امید از فاطمین التحاحات آن دارد که این کتاب را چنان مسعود و مبارک گرداند که هر که بر آن عمل نماید آن را بطول اعصار رساند خصوصاً ملایرمان دارا دربار را که حاکم عالم و عالمیانند چنان عمر طولی کرامت فرماید که به سبب آن اکتساب صحت و اعانت جناب صاحب الرساله علیه السلام فرماید بحق محمد و آله الطاهرین سیده الطیر و غیر علی کل شیئ قدر و بحواله ما پشاه و نبیت و عنده ام الکتاب و این را به چشمه حیات فرسوم ساختم.

چشمه حیات بر شش موج (باب) مشتمل است. چون باب را موج خوانده به تناسب آن، مصالها از نظره ها گفته است و بعد از اربعیم سطر حیات در موج اول، در موج دوم نبیر معمرات می کند ادویه و فواکه و انشیایی که معمرات به شمار می رود بر حروف نهقی ترتیب کرده و هر حرف قطره ای است که در ذیل آن همه آن ادویه و غیره را جمع کرده که اسم آن به آن حرف آغاز می شود و اقوال اطباء مشهور چون شیخ الرئیس و فاضل فرشی و غیرهم را برای تأیید و استناد سخنان خود اقتباس کرده است.

چند نمونه از معمرات بقرار زیر است:



فطره است<sup>۱</sup> و در محبوسه، او منعطف شد و شکم، برضی بیم داشت (بیم بر سر شد)

فطره نما رسول یعنی پاک و گفته که حکمای هند آن را بعد از طعام حویض شراب استعمال می کنند، این الشعره برای قس، شاح جلود، این یعنی البحر فطره نما نوم

فطره جیم: جدواره، جملیب، جلتجیر، و جماع - جماع به اعتدال، حرارت غیرتی را غیرت دهد. در میان دو جماع فاصله دو روز یا زیاد باید کرد. ابلاقی<sup>۲</sup> نوشته که غذا کم از سه روز نمی خور شود. شیخ الرئیس<sup>۳</sup> گفته است که جماع بدن را برای اعتدال مهیا می گرداند و هرح آرد و غلبت را ساکن کند ورم حصبه که به سبب ترک جماع بود زایل سازد. گفته اند که:

الم تر لذة الدنيا ثلثا إليها مال كل بالطباع  
و ذاك كلها في اللحم يوجد ...

یعنی اکل و ریختن و جماع. به قول مصنف باید که زمان معتدله باشند و بپا که تکرار شهوت در روز واحد مورت ضعف است گفته اند جماع در جوع و عطش و خمار و غم و در حال موجر باید نکرد هر گاه مرد ترک جماع کند طبعش معتدل به علت نواید می می شود فطره خدا مصنف می گوید اتفاق حکماست در این که مثل خمر کدام چیز در تقویت حرارت غیرتی قوی است و کتب طب از فوائد او مطلق است اما حرام است از این است که به ذکر آن نمی پردازد تا موجب ترغیب دیگران نشود.

۱- روزه ۶۶

۲- نسخه ای که در دست ابلاقی در قرن ششم رسد می گوید او شاگرد بهمن بن مرزبان بود و شاگرد این میا است ابلاقی در جنگ فطوا به سال ۳۶۰ هجری قمری کشته شد کتاب الواحش کتب موسسه طب و دارالعلوم کمال شعور از نسخه آن مشهور این طب است ابلاقی بود یک پنج در عاورد الهی باشد

۳- شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله ابن میا (۴۲۸-۵۲۷ هـ).



فطره دال ادویه منقوله و مریویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه و حضرت امام جعفر صادق رحمه الله را القیاس کرده می گویند که این ادویه در درازی عمر شخص تأثیرات عجیبه دارد و نیز استدلال می کنند که اگر به دعاها عمر کسی دراز نمی شد چرا بزرگان برای خردان دست دعا به درازی عمر دراز می کنند پس ادویه ماثوره از جمله معمرات است.

مصنف برمان، ریاضت معتدله، عقربان زحیگی و زینود را معمر دانسته است سکوت که حکمای هند آن را «مونا» گویند نیز او معمرات به شمار می رود. سلام بر مؤمن، شکر خدای تعالی، صدقه، صله رحم، صلوة، عدل، علی، تحم عزال، لسان انور، لقای معسوب، لعب شطرنج، لؤلؤ، لبن حلیب یعنی شری که از دوشیدن آن یک ساعت نگذشته باشد، ماء اللحم، ماء الورد، ماء المسطر، مسک از جمله معمرات اند و به قول شیخ الرئیس سکان مساک عالیه اصحاء و اقرباء و طویل اعمار باشند.

موج اشلم متعلق است به اشبای که مضعفه و ناقص گرداننده عمر است این موج عقربان آن به تربیب حروف نهجی است شم و خوف و حزن، غضب مفرطه، جنون و فرح، کثرت فکر و تعب، خلل، ملاقات زن به صورت، غذای مفرط، طعام گرم و جرب، بغیه طعام مریض، اشبای بدبو و نامرود کثرت اشبای حامضه، طعام بازاری، کثرت شرب آب، کثرت شراب، کثرت حرق، کثرت جمنج، زیاد مالدن در حمام، نوشیدن آب بسیار سرد، کثرت عبال<sup>۱</sup> و قرص، قطع صله رحم، کثرت استغراغ، فصد و حجامت، دیدن دشمنان، زیادی بیداری و خواب، حبس فضول، ناقص گرداننده عمر محسوب می شود حکیم محمد بن زکریا نوشته است که الحاح بر جمیع اطفال حواری عربزی می رود و حواری عربیه را مشتعل می سازد. به صورتی که مرد مزول شود، از حرکات

۱- ورق ۲۰.

۲- در حدیث وارد است اللهم صل علیهم و علی اعیالهم اجمعین یعنی هم یک یمنه پیوسته است و کمن عبال یک نیمه توانگری است.



جماعیه باید باز ایستد.

به قول صاحب چشمه حیات ترکیه مرد از اخلاق ردیده نیز برای طول اعمار لازم است بر نفس را باید تربیعت معتاد ساختن و به اخلاقی رهنه آراستن. برای این امر مطالعه کتب احادیث و کتابهایی که متضمن بند و نصایح باشد ضروری است خصوصاً مطالعه نواف النجاشی صلاً و رفع واعطاء حین الحیات مثلاً محمد باقر<sup>۱</sup> و مواعظ حسنیه جذاب غفران مآب مولوی میرد دلدار علی ناگزیر است.

مصحف به این آیه شریفه سیار استناد کرده است که بمحافظه ما یشاء و ینیب و عنده ام الکتاب. برای تصریح و تفسیر این آیه شریفه قول فاضلی محمود را نقل کرده است که فضا دو قسم است، جازم و معلن، معلن آن است که خدا حکم فرماید به امری که آن امر در وجود خود مشروط نباشد به وقتی که عاضی آن را رد کند. این اشارهای است به سوی اجلی که در لوح محفوظ و نزد ملکه العروت و اعوانشان است و اجل نانی اشارتی است به سوی اجلی که علم آن مخصوص به جناب اقدس عزوجل است و مراد از لایستقدمون ساعه ولا یسألون<sup>۲</sup> همین است. یعنی اجلی که در علم مخصوص خداوند قدوس است جزء لامعقب لامره<sup>۳</sup> است و اجل اول مراجعه عوایق است مثل ادعیه و معصرات پس تقدیم و تأخیر آن ممکن است.

به قول حکمای متقدمین عمر طبیعی انسان یکصد و بیست سال است به شرطی که امراض و دیگر منقضات عمر حایل نشود. ابوریحان<sup>۴</sup> البیرونی در کتاب آثار الیاقیه عن القرون الحاله نوشته که هر گاه عطیات کواکب در موالید به بهترین صور متفق شوند، مولود تا دو صد و هفتاد سال زنده ماند به این تفصیل که یکصد و بیست برای عطیه

۱- یکی از مشاهیر ایران و فیلسوفی شیعی. ۲- آیه ۶۱ از سوره النحل

۳- آیه ۶۱ سوره احزاب این چیز است و الله بحکم لامعقب تنکته و هو سریع الحساب پس در آیت شریفه لفظ حکم - کار برده شده است. عمر نیز به معنی حکم است یعنی خاتم حدایق تعالی را گیر شایسته ملاحظه کند.

۴- ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (۲۲۰-۳۶۲ هـ).





آفتاب که مدبر عالم است بقیه برای عطارد ماه و مشرق و غیره فصلت از اقوال حکیم  
 ماشاءالله و ابودعشر<sup>۱</sup> بلخی هم استفاده کرده است. دره سبک الفصل علی بیان قول  
 حکیمای گریه لای تردیح است که قابل اند که هم طبع انسان می تواند از د و صد سال  
 تجاوز کند مصنف برای القوت بر وقت خود نوشته که او خود می صد کس را می شناسد  
 که هر یک ایشان مدتی زیاد است از صد و پنجاه سال عمر است. چرا که مدار طول  
 عمر بر کثرت و وفور حرارت و رطوبت اصلی و محفوظ ماندن آن از تحلیل است هر که  
 در او این دو امر زیاد باشند و از تحلیل محفوظ بود به شرط عدم غر و غیر امور خارج  
 مثل غرق و مر غیر لامعاله علی بن العسری خواهد بود و حافظ حرارت و رطوبت اصلی از  
 تحلیل اعتدال مزاج است.<sup>۲</sup>

قیامه شایان اتفاق گیرد مانند که هر که گوشه های دراز دارد طولی عمر است محفوظ  
 یسانی و قله، فالانسا بر طول عمر است کسی که نظر او خسته است به نظر کسی طولی  
 عمر خواهد بود به حد نوزده حرارت و رطوبت به قول صاحب تاریخ آثار الاله<sup>۳</sup> مربوط  
 می باشد ای است از اسکندر که عمر صد سال آن بسیار طولی می باشد نیز سکاکن هر که  
 طولی العمر است به قول محمود بن الیاس الطویل صغیر و نیز از آمدن پیری مانع شود  
 به قول یوسف هروی هر که گوشت اعمی خورد عمر نو از صد گذرد و به قول افلاطون اگر  
 بشیره و ادخه در عالم نبودی آدمی بسیار زنده می ماند.

در پایان مصنف برای طاعت قلب مستوح خوشه با ادله و براهین، نصیح رای اطبا  
 کرده است که عمر و یسی عمر فرد چیری است محصل و متعصر است بر احتیاج از  
 مصنفات مزبور و اعیان به معصومات مسطور و متعین است نزد متفکرین و غیره  
 است حسب اقوال معبر علی الله علیه و سلم و ائمه الطهار و سعی در انسداد راه ضعف

۱- معاصر بن محمد بن عمر معروف به ابن معتز بلخی در قرن سوم هجری می زیست (ج ۲ ص ۲۶۶)

۲- ساداتین و کتاب من سجنه الاوی (ج ۲ ص ۲۸۸) می باشد و لا حمله تحلیف از عجایب المخلوقات  
 و تراثیه الموجودات و آثار الاله است.





قوا، متناقض با علم و مثبت ایزدی است.

ترجمه نسخه چنین است: ختمت هذه الرسالة حامداً و مصلياً على نبيه و آله الطاهرين اللهم اجعله نائماً لمن هم مفقودى عن ذلك و للناس اجمعين فانه خير من دنى و افضل من احاب و لك نعم ما تشاء و ثبت و عندك ام الكتاب.

حفیظ الله بهروچی نسخه را استنساخ کرده است و از ترجمه او چنین بر می آید: این رساله متبرکه از خیر البلاد فیض آباد حکیم زمان و ارسطو دوران شاه الدوله ذی المملک منہ افضل علی خان بهادر هدیه تحفه به جناب حکیم میر غلام علی صاحب این قاضی منہ ریر العادین الرضوی الشیرازی در بلدة عشرت مروج بیروج در ماه رجب المرجب سنه ۱۲۷۹ من هجرة المبارکه ترسیل کرده بودند این عاصی بر معاصی حفیظ الله این جنت آرامگاه میر احمد الله عرف سید چهلوی صاحب حسنی از آن نقل گرفته بتاریخ سنه و دوم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۳ من هجرة المبارکه بوقت عصر از کتابش فراغت حاصل نمود. اللهم اجعله مقیداً لمن كان اهل له و لجميع المسلمين امین.

شهر بهروج یکی از مراکز علمیه گجرات بوده است و ملما و حکما و شعرانی این دیار با مراکز نقاضی و علمی هندوستان روابط صمیمانه داشتند این است که صاحب چشمه حیات نسخه تصنیف خود را به حکیم میر غلام علی فرستاد. ممکن که حکیم از جناب حکیم روح الله انصاری ریرا که منہ سند حیدر و اولاد و احفاد حکیم روح الله بهروچی هنوز هم رشته قرابت بر جا است.



# فارسی گویان کرا

دکتر رفیع کاظمی

دانشگاه لکهنو، لکهنو

کرا مرکز ادبیت کرا در حجاب عربی و به واسطه شهرت کثرت بر کسب راحت گنگا واقع است. در عهد هندوان اہمیت فراوان داشت یک طبعه محکم در آنجا بنا کردند کہ آثار ویران عظمت رفته را به زبان حال بیان می کند. در عهد اسلامی مرکز علم و ادب، صنعت و حرفت و تجارت و آستانه صوفیای گرام بوده است.

این شهر قدسی، توسط سالار سید مسعود خواهرزاده محمود خرابوی با اسلام آشنائی گردید و اندک اندک ادب و فرهنگ فارسی سر در آن رواج یافت. وی در سده اول قرن پنجم هجری این شهر را فتح کرد. بعد از غلبه او در بهراج کرا آزاد گشت. در عهد غوری در ربع اول قرن ششم هجری سالار سید قطب الدین مدنی بار دیگر آن را فتح کرد و همه حاکمان مغر شد. در همین دیو چنگیز خان در ایران و وسط اینضا شامت صفوی برآورد و اهل علم و فن از شهرهای مختلف ایران هجرت نموده حجاب هندوستان شدند و در اینجا مسکنی گرفتند. سادات موسوی و جعفری و رسولی و نقوی و دیگران در کرا رسیده ادبیت گرفتند چون عالم بودند حاکم وقت آنان را تکریم نموده مناصب تقریر کرد از آن وقت به بعد این شهر یک مرکز بزرگ علمی و ادبی معروف شد و درس و تدریس و تصنیف و تألیف در آن رواج یافت. شاعر بزرگ بنده سرا در آنجا ظهور کرد و شعر و شاعری به اوج رسید. در دوره اول، شاعری به زبانهای عربی و فارسی بود و از عهد مغلیه شعر اردو هم به آنجا راه یافت. مغلیه شاعری تا استقلال و



نسیم هند بر جا بود اما بعدها بشر اهل علم به پاکستان هجره کردند. یک نامور مؤرخه این سرزمین از ذوابع مختلف و فراوان یک مختصر فهو مست برای شعری کرامت را هم کرد که در فارسی و اردو شعر سرودند و بعضی دولتماندان بودند که ذکر آنها در مقاله دیگر بسط و تحریر خواهد شد. در اینجا ذکر چند شاعر فارسی به ترتیب حروف تہجی بیاوریم تا عظمت ادبی و علمی این شهر به نظر آید.

## ۱- مولانا خواجگی

محمد شمس الدین المقلب به خواجگی فرزند سید احمد بن سید شمس الدین مقبر مکانی سلسله نسب او به امام ابو عبدالله جعفر صادق می‌رسد. در سنه ۷۰۹ هجری تولد شد در علم فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم دینی متبحر بود در تصوف در آثار یکی مراد مرید و دیگری ازبغین نوشت و هر دو کتاب در تصوف مقام بلند دارند. وی به سید علاء الدین سهروردی انتساب داشت. شیخ بهال احمد علوی کتاب مراد مرید را از فارسی به اردو ترجمه کرده بود. مولانا خواجگی شاعر هم بود ولی چیزی از کلامش باقی نماند فقط قطعه ذیل که بر لوح مرورش نوشته اند باقی ماند. شیخ در سنه ۷۶۹ هجری درگذشت. قطعه:

برای خدا ای عزیزان من      نویسد بر گور من این سخن  
که چون خواجگی در ته خاک شد      نکوشد که حس کم جهان پاک شد

## ۲- خوشدل

نامش لاله امر سنگھ و تخلص او خوشدل و فرزند لاله جیوت رام کایسته بود در عهد نواب شجاع الدوله می‌زیست. جیوت خانواده‌ای از اهل علم بودند. و زبانهای عربی و فارسی و اردو و سنسکریت را آموخت. عالم وقت به شمار می‌آمد و یک کتاب در باب تاریخ فراموشیانی عهد نوشته که از ابتدا تا عهد غوریان را در آن یاد کرده است.

خوشدل شاعر هم بود و در زبانهای فارسی و اردو و سنسکریت شعر می‌گفت ذکر خوشدل در قاموس المشاهیر (جلد اول) تألیف نظامی بدایونی، در صبح گلشن تألیف



نواب هنری حسن خان آمده، بکدام دیوان فارسی وی که اصحاً پنج هزار است شعر دارد  
و سیاب است چند اشعار از کدام خوشدل دیلاً درج می شود

زلف خوش در حلقه می دارم درج بار مرا      صبح صادق در بعل با شد شب بار مرا

بر سر راهش نشاندۀ عشق کافر تا مرا      طافتم بر خاسته گد شد جو بخش را مرا

بسکه در سودای زلفش شد صیه ایام ما      بست بر وی بک سر مو در ضیاع و شام ما

ساقیا ساغر شراب کجا      صبح گار کرد آفتاب کجا

این صدا از مزار ما خیزد      شدام تنهام شراب کجا

گذرای بت مخمور کجایی را      مکن برای خدا دعوی خدایی را

از آتش عشق تو دلم در تب و تاب است      هر لخت جگر سوخته مانند کتاب است

آن آینه رو درش که در جلوه گری بود      حیران همه تن بر رخ او چشم پری بود

نمی دانم چه تأثیرست در عالم نگاهش را      پری در شیشه و دیوانه در ویرانه می رقصد

شیدم بسملی می گفت امشب با دل سوزان      که آیا آب تیغ فانی من آتش است آتش

گویم چه حالت دل خود بی تو بار من      روز قیامت است شب انتظار من

۳- خواجه کرک ابدال

سم مبارک تاریخی وی اکثرک الله و مطابق پدرش احمد به نام خواجه کرک معروف  
گشت به قصد تجارت همراه برادرش از مرو (مغارا) به هند آمد و در حکم غیبی ده مقام



نهرولی که نزدیک الیه آباد جایسته رسید و بر دست شبح اسفند برادر داد و شبح  
بهاء الدین زکریا ملتانی بیعت کرد. همانجا با خواجه حیدر ملا می شد بعد چندی به حکم  
مرشد در شهر کرا که مرکز ایالت کرا بود اقامت گرفت. در آن وقت علاء الدین حلجی  
حاکم کرا بود.

خواجه عالم وقت از احادیث نبوی آگاه و نظری عمیق به قرآن کریم داشت چنانکه  
از ملحوظات او ظاهر می شود که در ضمن واقعات از قرآن و حدیث سخن به میان  
می آورد. خواجه شاعر و در بدیهه گویی ممتاز بود. در کرا چنان شایع که خواجه یک  
دیوار داری و پاص هم داشت که به احتمال قوی فعلاً نسخه آن در پاکستان است  
منوطات خواجه که نهضت و یک سال بعد از رحلت او تألیف شده اشعار و قطعاتی  
دارد که در اسحاق باورم خواجه، علاء الدین را این خبر خوش داده بود که او شاه هند  
خواهد شد و چنان سر شد و میان شاه هند، جلال الدین که پدر او و عم علاء الدین بود  
برای علاء الدین به جایی رسیده بود که شاه نمی خواست علاء الدین رنده بپزند. چون  
این عهد به علاء الدین رسید خواجه گفته بود.

هر که برآید بر سر جنگ تن در گشتی سر در گنگ

و قتل جلال الدین به همین گونه روی داد علاء الدین رود به خدمت خواجه رفته واقعه  
قتل را بیان نمود خواجه گفت:

مرحبا ای پادشاه دهنوی گشت مغلوب نیرادشمن نوی

من ترا دادم سریر و سلطنت بر رده بر خاک تاج دشت

بسی علاء الدین به رودی به دغلی ملالت و اهلاک شاهنشاهی خود کرد و نذرانه  
به خدمت خواجه فرستاد ولی خواجه قبول نکرد و فرمود:

تاج شد دلم به خشک تا به نهرو میلم نمود به سوی بریان و بره

دغلی و سمرقند و بخارا و عراق این چار ترا باد مرا یاد کره<sup>(۱)</sup>

نصفه یک کرا





دار الحرجون علامه الذی ترجمانست نمود که خواجه در دهلان اقامت کرد خراس  
فیول نفرمود و این قطعه فرستاد:

جای کرا از لعل بدخشان خوشتر آب کرا از کوبلر عسل خوشتر  
فریزه این شهر رفیع الدرجات از سلطنت ملک سلطان خوشتر  
خواجه بروز جمعه سه رجب المرجب سنه ۷۱۰ هجری رحلت کرد و در سنگ  
حرم مدفون شد هر سال در این تاریخ مراسم برپا می شود و زائرین از دور و نزدیک باور  
تفاوت ملت و مذهب در آن شرکت می نمایند:

اندر طلب دوست جو مردانه شدیم اول قدم از خود بیگانه شدیم  
چون علم نمی خرید لب بر بشم چون عقل نمی شنید دیرانه شدیم

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال خانمان را چه کند  
دیوانه گسی هر دو جهان را چشید دیوانه گسی هر دو جهان را چه کند

یک دست به مصحف و دگر دست به جام که نرد حلال آیم که نرد حرام  
ماهییم درین گنبد نه پخته نه خام نی کافر مطلق نه مسلمان تمام

سبع است رخ حرم و دیوانه مسموم دار حوض به هم [و] آینه بیگانه مسموم  
زنجیر سر زلف تو بر گردن ماست بر گردن بنده به که دیوانه مسموم

قومی سخن از نماز و [از] روزه کنند قومی سخن از کلاه و از موره کنند  
قومی دگراند این عجائب طرفه به فکری روند و در پوزه کنند

عشق ازلی تا به ایند خواهد بود جوینده عشق بر عدد خواهد بود  
فردا جو قیامت آشکارا گردد ای هر که به عاشق نیست رد خواهد بود



۴- زار

اسم گرامی او سید عبدالحکیم و زار تخلص وی و فرزند محمد ماه رئیس بود سلسله نسب او به جلال‌الدین بخاری می‌رسید از ارباب علم و فن شعار می‌آمد. کتابخانه شخصی وی بر اکثر کتابهای عربی و فارسی بود فطرتاً متواضع و خلیق و غریب پرور بود احباب و شعرا اکثراً در دوتخانه او گرد آمده محفل علم و ادب برپا می‌داشتند و شعرای حاضر اشعار تازه می‌سرودند. بیشتر اشعارش در دسترس نیست چند شعر وی در دیوان غریب ثبت است:

تا به [روی؟] نگار دسترس است	این قدر هم پس است گر هوس است
فوق با روی و پشت او نبود	شمع یکسان بین ریش و پس است
هست سرگرم و محو شب‌گردی	شانه زلف او مگر عی است
کیمیای وصال می‌خواهد	دل صد یارهام چه بوالهوس است
زار فکر دگر کنم اکنون	غزل طرح گفتنم هوس است

۵- عاشق

نام نامی وی سید عبدالدود و تخلص وی عاشق و فرزند سید غلام محیی‌الدین غفری التخلص به ساجد بود ارباب علم دین در خانواده وی فراوان بودند لغات عربی و فارسی را می‌شناخت و به زبانهای فارسی و اردو شعر می‌گفت. در اواخر عمر چو بارشسته شد دیوان اشعار فارسی خود را مرتب ساخت بر کتابهای متعدد حواشی و تعلیقات تحریر نمود بارهائی از اشعار فارسی او بدست آمد ولی اشعار اردویش ازین رفته است. در سنه ۱۲۶۸ هجری در شهر مدراس درگذشت.

چنین چین‌ها که دارم بر جبین وقت کهن سالی

بصد لب می‌کنم تفسیر رنج ضعیف پیرها



چه فایده که به همدم دو روز پردازم      چو رخت خویش بپندم ازین جهان شبها





هر دس فکرم رشوخی هزار عروا است      هزار بار اگر خلعت سخن پوشد

یار دل را برد و اشکم جوهر نور در چشم      نقد را دردم زیود و حسن را مصلحت برد

درین چمن که فدام زهدهای فلها      چه خط بوم من ازین میر بوستان فلها

تشنه گفتار من عاشق ببین یک عالم است      در دبار شاعری ها نیرو داریم ما

از نگاهم جو یار می گذرد      دلم از اختیار می گذرد

در دلم تیر غم چه می شمیری      روز و شب صد هزار می گذرد

می شمارد جو مباحه را زاهد      بر لب بار بار می گذرد

بر خاک جو نقش پا فدام      از من نرسد عیار کس را

در سینه من داغ هزار است ببینید      در گلشن من این چه عیار است ببید

سخن را آب و تاب از اشک دلسوزی چنان دادم

بگوش هر که می افتد کم از گوهر نمی داند

ز آتش عشق سوختم دل را      من به عالم شدم کیاب فروش

به نهانی بوسه نعلش      لب به دندان گزیدم که میرس

بهر دفع گرمی عروس را تشوید که سر / بوسه بدهی عروس را بر کمال الله سر

در نظر ای یک نظر تمام ده / خشک مفرق روغن بادام ده

ای محال مراد آفتابی / از تاب دلم چرا جدا می

دل عالم کن من و تو واحد / آنجا که درین چه می و پای

سر زخم دل بر پیش عاقل / ای بار تو مرهم شفا می

دری دهنت محال عقلی / در وصف لب که کجا رسایی

بست در هزار عشق غیر سودای حیر / می خرم این مال عاشق می ده مرز انگیز

عاشق شده محروم ز سر بخت خیران / این شیر دلا را چه شکار است بیبد

بهر بریا ساحل روز قیامت بر سر / آفتاب روی بار و قامت جالاک بر

۶- علی

در کتب حسین و علی دستار است که نامش علی بود و در عهد اورنگزیب از ایران  
به هند آمد چون اهل علم بود شاهزاده دارا شکوه او را به مصاحبت خود طلبیده لفظ  
دیوان پیش دام از افروزد چون دارا شکوه از عالمگیر شکست یافت علی از دهلی  
بدلاهی رفته به دست شرح حسین شاه دلهایست کرد و خلافت یافت. چون در منزل  
قرار رسید اندک پس از امض افروزد و به نام گدا علی شاه معروف گشت ذوق سیاحی  
داشت سفر کرده به کوا رسید و کنار گنگا در قریه اکبرپور در جایی بر قضا سکونت  
اعتبار کرد زمان فارسی را می دانست و شعر می سرود دیوانی هم داشت که تا حال  
به طبع نرسیده و نسخه خطی آن در بانکست موجود است نمونه کلامش چنین است:



دم نسیم می‌باشد برای عشق اولها  
که تا آسمان توان رفت درین دانی به سیران  
هوای دوست‌گر داری رفائی دوست‌گر رهبر  
که اندر در حفر باشد برادر یار مشک‌ها  
علی ما را اگر حویلی دمی غافل مشو از ما  
مرا از آسمان شدت به میزان خانه دلها

با راز خدا محرم اسرار توان بود  
با نور خدا شاهد انوار توان بود  
با نور هدایت بره گعبه توان رفت  
با احمد سالار درین کار توان بود

چشم مست و دیده مست و غمزه غماز مست  
عقل مست و فکر مست و صورت جاذبه مست  
باغ مست و رایغ مست و هم همه گلزار مست  
مست فمری مست طوطی بلبل افکار مست

بیا بیا به دل و دیده شادمانی کن  
به علوه نار درین خانه دلشایی کن

#### ۷- فضا

نام نامی وی کاظم نار و محلی او فضا و فرزند چوده‌ری جعفر یار بود برادرش  
حکیم فاسم نار قصه دولابین به زمانهای فارسی و اردو می‌گفت و بی فضا شعر فارسی  
می‌سرود اشعارش در دست نیست این قطعه از وی که در سرپا هم تصنیف عبدالحمید  
فرنگی محلی طبع شده به دست آمد. این قطعه را در مرتبه مولوی عبدالحمید فرنگی  
محلی گفته بود که نقل می‌شود:

جناب مولوی عبدالحمید از حکم یزدانی  
زدنیا تا بروی خود نقاب انداز رحلت شد  
به سیلاب الم درداد گیتی خانه خود را  
مناخ عیش غرق بحر طوفانی مصیبت شد





در صد حسرت به هر جانب صفای تو چه رسد  
که امروز از جهان سلطان عدم ولایت شد  
زمین را از رخ خورشید داغ رنج جانکاهش  
فلک آینه وار فتنه روز هیبت شد  
زرم قاصدات آواز قضا آمد بجان من  
چو فکر سال تاربخش عنان گیر طبعت شد  
نفا چون مهر شد روشن ز غیب این رمز بر نعیم  
که آن ماه مهین زمینده گلزار جنت شد

#### ۸- مظهر

سید صدیق حسرت خان صاحب فصیح گلشن دربارۀ مظهر نوشت  
"قاضی مهر متوطن شهر کراست جوهر علم و فضلش مسجیده و برگزیده و نفوذ نظم  
و شعرش کامل الغبار و سره دست بیعت به حسرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ  
دعوی ندی سره داده و در حضور سلطان امروز شاه تعلق فام بر مسند قرب و منزلت  
اطلی نهاده نظم نیریزی او را شاعر شیرین زبان و سخن بیاد نگاشته و مسودات  
اشعارش را مولانا محمد صوفی مازندرانی در گجرات یافته به ترتیب دیوانش نظم  
برداشته از اینجا بعضی او را گجراتی انگاشته."

مظهر از گجرات به دهللی آمد و در دربار فیروز شاه تغلق راه یافت بعداً در حلقه  
میرداد شیخ نصیرالدین چراغ دهللی درآمد. بنده دربارۀ وطن مظهر یک مقاله تحقیقی  
نوشته‌ام که در ماهنامه معارف طبع شده و در آنجا ثابت کردم که مظهر از شهر کرا است  
که در ساحل راست دریای گنگاست نه از فضا کرا که در گجرات اگرچه مدّتی طولانی از  
سرحد را در گجرات گذرانید. برخی او را مظهر و برخی مظهر نوشته‌اند. شاعری  
برگزیده و به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت ولی هیچ شعری از او به زبان اردو  
در دست نیست. انجمنی از اشعارش در اینجا می‌آید.



کارم از دست رفت سامان چیست  
محبوب کشت و کس نمی پوسد  
در دم از حد گذشت در مان چیست  
او من آن شوخ را بگو ای دوست  
که زنی نیش و گه دهی نوشم  
اگر این لطف می کنی آن چیست

صبح شد صبح سر از خواب گران بردارید  
ای عزیزان ادب مجلس ما بی ادبی است  
باده خواهید ور دل درد گران بردارید  
خوش نشینید و تکلف زمیان بردارید

طلب وصل یار باید کرد  
وز دو عالم کنار باید کرد

در جهان هر کجا بتی بینم  
سر نهادن زیبای می خواهم

غم دنیا درازی ای دارد  
هر چه گیرد مختصر گیرید

ای مطهر گر هوس داری که گویی مدحتی  
مدح خاقان جهان بر طرز خاقانی یار

ای مطهر نخواهی آسوده  
ترک کرلین تا نخواهی کرد

وز زبان مطهر مسکین  
شاه را این دعا مبارکباد

۹- مرثیه چراغ دہلی

ز دور محنت این [نه؟] سبهر زنگاری  
کجا به جام طرب مجلسی بنا کردند  
کدام دل که نه خون گشت از جگر خواری  
که از سبهر تبارید سنگ قهاری  
فلک به خیره کشی اختران به قدراری  
وفا ز عالم فانی مجر که مشهوراند



هر يك است سپهر از نفوس انسانى      دقيه است زمين از نبات و فوايد  
دست چرخ ندانم كجا كشم فرياد      كه برگذشت بعد چو نو رسيدارى  
جهان به مانم خواجه نصير دين محمود      هراد گويه فغان كرد و بوجه و رازى

#### ۱۰- ربيع

اسم گرامى دى و روى رفيع الدين و انصاف دى رفيع و عزيز مولوى عطاءالله فاروقى  
و عمزاده مولوى وحيد الدين و حيد بود. اخصيل علوم عربى و فارسى را در وطن نژاد  
مولوى صدرالدين آغاز کرده و تکميل آن را در فرنگي محل نمود. شخصى با هوش و  
بهم بود. به مولانا فضل الرحمن مراد آبادى عقيدت فراوان داشت. در صنف شعراء  
صوفياك، علما و ادبا ممتاز و شايان بود. به هر دو زبان فارسى و اردو شعر مى گفت و لوى  
شعر اردوى او به دست مولانا اشعار فارسى خود را در كتابى به نام ميثيل يعنى  
جمع كرد. متخلى از اشعارش ديلا مى آيد.

#### حمد

سألهامى كنم با طرز نو ايجاد برداش را      كه از هر سوى تن سازد روان دريائى عرفان را  
درون كعبه و بنهاره يكسان جلوه ها دارد      ز راه مختلف با خود گشاد گير و مسلمان را  
به خاطر رخش زيار و در ظاهر بود مسجده      ز نبولگى به يكجا جمع سازد كفر و ايمان را  
چونند حسن ازل جلوه نكش در صورت آدم      فريب عشق مسجود فلانك كرد انسان را

رفيع از حمد ايزد كى تواند بك سخنى گفتن

كه از ايمانى كن افكنده طرح كاخ امكان را



سرور انبيا شدى مظهر كبريا شدى

بوالعجيم چگونه شد بنده و هم خدا شدى

جان و تنم فدائى تست اين دل و دیده جاى تست

در سر من هواى تست تا به من آشنا شدى



کنده ربیع ابرویم بسف موی گیسویم

بی تو بجاگ و خون طلم عیسی من کجا شدی

بیست خطر بی ربیع ذات تو هست اگر قطع

زانکه برای دیگران منشاء صد رجا شدی



گل را برای زیب بهار آفریده‌اند

در حیوتم مرا به چه کار آفریده‌اند

گل را برای نقش و نگار آفریده‌اند

از بهر صورت و نغمه هزار آفریده‌اند



بلبل دیوانه را ناحق پریشان ساختند

حسن لیلی را عیب در پرده پنهان ساختند

شمع را گر بهر تصویر شبستان ساختند

مطابقت هر دو را بر طاق نیان ساختند

منبل و گل را بی زیب گلستان ساختند

خانمان آواره شد محزون برای یک نظر

مفت پررانه در آتش جان خود بر باد کرد

جست و دوزخ بحق دیگران باشد ربیع



آموخت پیر میکرده ایمانم این چنین

از دیر و کعبه در گذر و مست شور ربیع



تا کجا دریند باشد بادل زار و حزین

در حضور خود طلب فرما ربیع خسته را



دوز و شب خورشید و مه در طاعتش حلقه بگوش

آستان حضرتش بالای چرخ چارمین



دست ربیع بهر خدا ناختا بگیر در ورطه ایم و ناد مخالف وزیده است



## گزارش مختصری از سفر ایران

دکتر ریحانه خاتون

دانشگاه دهلی، دهلی

سزد آن را ثنا که در همه حال      ذات پاکش مصون بود ز زوال  
ته مرا او را شریک و همپایه      ملک او را نه دره نه نصایه  
آن خداوند قادر بیچون      کافرید این سپهر بوقلمون  
کرد در جریخ نیلگون دراز      صد هزاران شمعوس با اقمار  
آنکه جان آفرید و دانش داد      منطق و گوش و هوش و بینش داد  
عقل را کرد رهنمای بشر      تا دغدغه فرق خیر را از شر  
بهر الفت میان فرقه ناس      رحم و انصاف را نهاد اساس  
آنچه از قول انبیا شده نقل      بتعامی بود مطابق عقل

رحم و عدل است اصل آسایش

دانش و فضل زیب و آرایش

(آقای دانش)

چون شنیدم که میر برای مصافحت به ایران انتخاب شده‌ام، خیلی خوشحال شدم و مراقبت کردم تا برای رفتن به ایران و شرکت در کلاس دوره بازآموزی اعلام کردم. آن خبر مژده‌ای برای روح و جاشم بود، در درونم از شرکت در این نوع مراسم آسایشی احساس می‌کردم (برای ایران کنشوری با نظام جمهوری اسلامی است و سمه من برای





مذهب حق و برای اسلام واقعی که هیچ تردیدی در آن نیست، گشوده شده است. سراسر وجودم را سرور و غروری از نعمت حضور در ایران که خداوند تعالی بفرستاد داشت فراگرفته بود و افتابست رنگ حدیث (نعمت پروردگار را بازگو کن)

سرزمین هند با ایران یکیست	بین ما و نوی در کار نیست
ما به گلبرگی دو قطره شبنمیم	در صفا و یکدلی مثل جمعیم
شاعر هندی زبانش پارسیست	وز جفای هند شعر ما غیبست
فیضی و صائب کنار یکدیگر	شعرا بر فداست و زار دیگر شکر
خسروا ز هنداست و سعدی زین دیار	سعد افتا در میان قوهی نیکار
تا زبان پارسی پیوند ماست	بگفتار جودار جدایی ها خطاست

هند و ایران تا ابد پیونده باد

همزبان پارسیمان زنده باد

(عقاسی خیرآبادی مشهد)

من لشکر می کشم زیرا حق لم یسکر الناس لم یسکروا (آنها که شکرگزار مردم نیستند، لشکرگزار خدا هم نیستند) که دولت ایران ما را تسلیت می کند و به ما قوت می دهد و در هند هر سال برای ما از طرف خانه فرهنگ دوره بازآموزی دو هفته تشکیل می دهد و استاد برجسته از ایران برای دو ماه دادن تشریف می آرند و اگر چه این دوره در فصل و هوای گرم تابستان در ماه مه و ژوئن برگزار شود، آنها تحمل این سختیها را می کنند و ضمن طیور دوره بازآموزی در ایران تشکیل می دهد و خیلی زحمت می کشد. سال گذشته این دوره بازآموزی برای یک ماه در تهران برگزار شده بود و در آن دوره فقط استاد و دانشجویان هندی شرکت کرده بودند. در ضمن این امتحان می گویم که امسال این دوره بازآموزی چهار ماهه فراگیری زبان و ادبیات که در محوطه دانشگاه اصفهان برگزار شده بود برای من بسیار سودمند و جالب بوده است و در دوران اقامت چهار ماهه

در مصیبت‌ها من از همه استادان دانشمندان همه مشایخ باسواد و برجسته زبان و ادبیات و برخی پیش از پیش استفاده کرده‌ام از همه استادان و از همه درس‌ها که خوانده‌ام را می‌بینم و اطباء کامل دارم که حسب موقع زکند و پشرفت کرده و در خلافت و کارهای مردم موثر شده‌ام، مخصوصاً باریان معاصرانی و مکالمه امروزی افغانی پیش برداشته‌ام، معارفات ایران را یاد گرفته‌ام از تاریخ ایران قبل از اسلام، بعد از اسلام، دوره مشروطیت، تاریخ قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، ادبیات معاصر و ادبیات بعد از انقلاب، شعری، غزلیهای حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مشوی مولانا روم، عرفان و تصوف، داستان رستم و شهراب فردوسی، دستور زبان، مکالمه و نگارش، روش گفتار فارسی، کتب و دستاورد تاریخ بهمنی، اقتصاد اسلام و تاریخ هنر معاصر نیز هنرهای ایرانی مانند خوشنویسی، موسیقی، نقاشی و غیرهم بهره وافر برداشتم و اطلاعات با ارزش بهم رسانیدم. این دوره برای من از هر لحاظ با موفقیت بوده است. برنامه‌ها فوق‌العاده خوب بودند. دیدار از دانشگاه‌های آثار هنری، موزه‌ها، مساجد و آثار باستانی و تاریخی و مؤسسات فرهنگی را حتماً در هر شهر آثار حضرت امام و آشنایی نزدیک با همه میدان بزرگ مصیبت‌ها را از خیلی خوشحال گرد از دیدار بسیاری از مراجع و استادان محترم که علماً تا بحال از آنها آشنایی داشتم و برخی را نیز در همین مسافرت شناختم؛ لذت بردم و استفاده کردم:

باز دیگر به‌صفاها ان اگر چه چشم افتاد

سازم از خاک رهش سرمه بینایی خویش

من قبل از آمدن به ایران درباره ایران و حضرت امام حسین رحمه الله علیه بسیار خوانده و شنیده بودم، اما تا رسم این حس را کردم که این روزها تمام سخن و اندیشه مردم، امام حسین رحمه الله علیه است که وارد یاری شده بود و از آنجا ملت ایران را رهبری می‌گیرد و تمام مردم ایران به‌دستور او عمل می‌کردند. شخصیت امام خمینی

رحمة الله علیه این حضور بود که چون امام قدس سره ایران را به پیروزی رسانید، میلیونها مسلمان در شرق و غرب جهان به او تشک گفتند، خداوند جمهوری اسلامی ایران را همچون مشعل فروزان در تاریکی ها نگهدار.

ای امام عالی مقام ای رهبر مسلم نواز عالم اسلام را شمس شمع و ناز انقلابی روح پرور در همه ایران زمین با پام خود نمودی آشکارای سرفراز  
(دکتر غلام مجیب انصاری، بهار)

در مدّت اقامت چهار ماهه در اصفهان، ریاست محترم دانشگاه اصفهان، همه استادان، مسئولین اجرای برنامه و خانواده های شاد و دیگر افراد با من این قدر اظهار شفقت و محبت نمودند که من هیچ وقت احساس غربت و دوری از وطن نکردم، واقعاً آن سقّت بزرگراه و محبت برادرانه و آنست خواهانه را هرگز فراموش نخواهم کرد و رحمت هایی که برای من گشودند فراموش نشدنی است زیرا آن احساسات لطیف و آن پادشاهی عزیز بر صفحه ذهن من ثبت شده است و هیچ وقت و هیچ موقع فراموش نخواهد شد:

وطن و حاکم ما خطّه ایران باشد خاک ایران همه چون روضه رضوان باشد  
تا که در بیکر ما غربت یا جفا باشد خانه خود نگذاریم که ویران باشد  
همی دلم که چگونه از حضرات این مسافرت سخن بگویم، زیرا احساسات من نمی تواند با زبان ظاهر بشود. من در استان خوزستان، علاوه بر آثار باستانی شوش، هفت تپه، درویش و شوشتر، دیدار از آثار جنگ خمینی، بازسازی ها و عظمت کارهای پیرماتنه رزمندگان اسلام را برپزه در نزدیکی بیل فاو ملاحظه کردم. در استان لرستان معاونت محترم استاندار ما را همراهی کردند و ریاست دانشگاه شوشتر آقای موسوی که روحانی بودند پذیرائی مسیحانه ای به عمل آوردند. در دیدار از استان فارس و آثار باستانی شیراز، فیروزآباد، ننگ جوگان، شهرشاپور، غارشاپور، شهرگور، قلعه دختر،

آثار دیاکان مردم این مرز و بوم مرا شگفت زده کرده بود، و احساس لطمی دانشجوئی با کشورهای خود در یک دم دور افتاده به هنگام صعود از کوه برای دیدن محسنة شاهپور، عظمت کارهای انجام شده در جمهوری اسلامی ایران مرا به حیرت افکند که چگونه مردم روسیه‌های دور افتاده پس از انقلاب دارای امکانات رفاهی شده‌اند. حضور مدبر کل میراث فرهنگی در مراسم روز ملی شد که در دانشگاه شیراز توسط دانشجویان مدعی برپا شده بود برای من موجب سراسر لای بود. بازدید از آثار باستانی کاشان مرا خیلی خوشحال کرده زیارت از اماکن مقدسه از قبیل حرم حضرت شاه چراغ و دیگر اماکنها در طول مسافرت‌های من خاطراتی فراموش نشدنی داشت. زیارت بازگانه امام همام حضرت رضا علیه السلام و زیارت قدمگاه آن حضرت نیز مرا وادار کرده هر چه می‌توانم انجاری کنم و مسامکار باشم:

بهر از حجت اسلامت قدمگاه رضا      خوشتر از سانه طوی ست قدمگاه رضا

برد از خاطره‌ها معجر موسی کلیم      برتر از معجر عیسی ست قدمگاه رضا

(از ناپلوی قدمگاه رضا علیه السلام)

همین‌طور از زیارت معرۀ فردوسی در طوس و خیام و عطار و امامزاده محروق و شهدای ملک در شاهپور خیلی خوشحال شدم، پس از بازگشت به اصفهان از بدبویی محسنة معدول ریاست دانشگاه اصفهان خیلی لذت بردم. واقعاً زیاده من قاصر است که بفرماید چقدر خوشحال هستم و چقدر استفاده کرده‌ام. زادگاه و خانه پدر حضرت امام حسین رحمة الله علیه را نیز در خمیر زیارت کردم و در راه برگشت از حسین به اصفهان مراد عارفستانی به نام عارفان نخچی مرا به حیرت افکند و از شرکت در مراسم روز عاشورا در آینه خیلی لذت بردم. از رسم و آیین مردم آینه برای خواستگاری و ازدواج واقف شدم که واقعاً خیلی جالب است:

خدا یا به خورشید گیتی فروز      به پرتو قشایش در نیمروز

به ماه و به بازیگری‌های ماه      که تاریک و روشن کند بزم راه





به هنگام شش باد راز و ساز  
که ره سوی مستوری باز است باز  
به صبح درخشان که بخشد امید  
ردای نیکی ها کند ناپدید  
به بحر معلق به سطح زمین  
به پرواز گاه هم آن و هم این  
به جان و خداوند جان آفرین  
حکیم سخن در زبان آفرین  
به روح ادیبان این مرز و بوم  
که از حد چسبنا به افشای روم  
پیام خرد سر دل راز عشق  
لشاهی شهرود و آواز عشق  
به نظم و به نثر دری گفته اند  
گل لعل را بس بگو شفته اند  
به ایمان فردوسی بای زاده  
که دل را به مهر علی کرد شاد  
به زهد نظامی جادو سخن  
سجده پرورده به نگر  
به عرفان پرمایه مولوی  
نواختن بی با دم عیوی  
به پیغام پیر نصیحت گذار  
ادب سخن سعدی نامدار  
به عشقی که حافظ ازو نام یافت  
به دوری که از گردش جام یافت  
جهان را سراسر زلفظ دری  
عطا کن لسان زبان آوری  
فزون کن به عالم شکر خند را  
روایی ده این پارسی قند را

سخن پرور را همی یار باشد

تو خرد فارسی را نگهدار باشد

(از سخرانی آقای حبیبی)

من - سار حوضحال هستم که این موفقیت بزرگش برای من فراهم شد که در مدت چهار ماه در خدمت استادان دانشگاه اصفهان و در هدایت خیرش و در کنار راننده روم اصفهان مردم را از صنعت استادان استفاده کردم. لازم می دانم مراتب امتنان خودم را از وزارت امور خارجه و وزارت فرهنگ و آموزش عالی و وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه اصفهان ابرار نمایم و اظهار سپاسگزاری کنم از آقای کریمیان و ابود



فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران در هند که امکان این فرصت برای من فراهم آوردند که به ایران بروم و از دانشگاهها و کتابخانه‌های ایران استفاده کنم از رحمت و عنایات مسئولین خودمالت هم ممنونم. از استاد و دانشمند ارجمندی که به ما درس دادند و باوجود گرفتاری زیاد برای ما زحمت کشیدند و با صمیم قلب به ما کمک کردند بسیارگزارهشتم از حراست دانشگاه اصفهان بزرگتر می‌گویم که پول کم شده مرا با تلاش خود پیدا کردند.

یک دهان مشجر

از سفرهای خوب

حرف خواهند زد

حافظ به اصفهان رفته بود و چون به شیراز برگشت بعد از چند مدّت، چنان هوای اصفهان کرد که در فراق اصفهان غزلی گفت که احساسات مرا نیز حکایت می‌کند.

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد

بر زمانه‌ای که روزگار می‌شد زان روزگار و یاران یاد باد

کام از لعلی غم چون زهر گشت یالغ نوش شاد خواران یاد باد

من که در تدبیر غم بیچاره‌ام چاره آن غم‌گزاران یاد باد

گرچه یاران فریاد از یاد من از من ایشان را هزاران یاد باد

میتلا گشتم درین دام بلا کوشش آن حق‌گزاران یاد باد

گرچه صد روز است از چشم روان رنده رود و باغ کاروان یاد باد

راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند

ی درین آن رازداران یاد باد

و در آخر اسلامی به کشور ایران تا این آورده اهدا می‌کنم که از شاهانه بار دیگر هم به ایران خواهم رفت:



## سلام ای مرز ایران

به جلوه گاه تو با خواهش دیدار می آیم  
 کلم در دیه تو پاکه دستم خواره و اگر نیست  
 به هر گامی که فریخت و رسم ندقم فرود گردد  
 به دنیا هست اگر جنت نباشد جز تو ای ایران  
 منم بلیا که دارم تفسه ها در هر چین، اکنون  
 نهی دستم ولی چنین گرامی دارم از بهر تو  
 ندانم حسن کاسد یا مثانی پریها هست  
 رشاد تا به عصر از بهر این ناچار می آیم

ولی سوز درود را بر دهم شکل تو اکنون

و با آن تفسه های گرم و آتش یار می آیم

{پرفسور محمد ولی الحق انصاری، دانشگاه لکهنو}

امید دارم که هسته لغت خدا شامل حال من باشد و مرا راهنمایی کند و علامه و  
 مشور مرا یاریان و اوقات فارسی نگهدارد. مجدداً اظهار تشکر می نمایم و قول می دهم  
 که تا حال در آن هست در خدمت زبان و ادب فارسی حواهم بود.

## ارزشی بشر و بشر دوستی در دیوان حافظ

دکتر قمر غفار

جامعه ملیه اسلامی، دهلی نو

بعضی از کتابها به یک بار خواندن می‌آورد و بعضی دیگر مثل مثالی معنوی مولانا جلال الدین رومی، گنگنه سعدی، دیوان حافظ و دیوانهای خواجه نصیرالدین طوسی و... را بطور مستمر و مداوم می‌خواند، ارزش آنها به حدی زیاد است که انسان هر دفعه با مطالعه‌شان، نکته تازه‌ای از زندگی را درمی‌یابد از این رو این کتابها نه یکبار، نه دوبار بلکه پیوسته به چاپ می‌رسند و مورد مطالعه مردم قرار می‌گیرند. اگر تعداد تیراژ را شاهد پذیریم و محبوبیت کتاب در بین مردم بدانیم، ملاحظه می‌شود که در ایران بعد از قرآن مقدس، کسی که بیشتر به چاپ می‌رسد بدون شک و مبالغه دیوان حافظ است. غزلیات فارسی شعرا و بسیاری شعر سروده‌اند از رودکی تا ملک الشعرای بهار از دیوان حافظ غنی‌ترین میراث ادبیات فارسی و زبده ادبیات جهانی جهان به شمار می‌آید. غزلیات شاهر شیرین، منجر شیرین، بی‌شکر، اموار الهی است که غیر از مردم فرشتگان را هم مشغول داشته است:

صبح دم از عرش می‌آمد سروش عقل گفت

فدسبان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

این آثار از طبع موروث حافظ است که حروب و دیوان جهان را هم به رقص می‌آورد.

شعر حافظ شیرین می‌رقصد و می‌نارند... سینه چشمان کشمیری و ترکاک سمرقندی



و از این رو گفته می‌شود که شعر حافظ در همان زمان خود او در سراسر دنیا محبوبیت و معروفیت به دست آورده بود.

بسیاری از غزلهای حافظ به وقایع مهم مکان و زمان اشاره می‌نمایند و بعد تاریخی به دیوان وی می‌بخشد. دیوان حافظ حسیه‌های دیگر نیز دارد که از حسیه آنها جنبه شعر دوستی او در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. دیوان حافظ دریای متعرج است و من از مولوی الهام گرفته می‌گویم:

آب دریا را اگر توان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

و در اینجا فقط به غزلهایی از وی که بر شعر دوستی او دلالت می‌کند، اشاره می‌کنیم. یکی از معاصران حافظ عبد الزکائی صاحب منظومه موش و گربه می‌باشد. در این منظومه گریه‌ای هست که بعد از گذشتن بسیاری از موشها به مسجد می‌رود و در حضور خداوند دنبال از سنگار موشها توبه می‌کند. در پس مسیر موشی پنهان می‌باشد. از این مسیر در سرشب گریه خوشحال می‌شود و به قوم خویش می‌رود که از حالا به بعد، گریه دیگر سنگار موشها نمی‌کند. موشهای ساده توبه گریه را باور می‌کنند و با «تعبه‌های الهاده» نزد آن می‌روند تا عید شادمانی بکنند و به وی تبریک بگویند. گریه ادبی زاهد را در می‌آورد و به آنها نزدیک می‌شود و پنج موش را در یک حمله می‌گیرد. گریه که مثل گوی در لباس میش بود، بر موشها سلطه می‌یابد و آنها پی می‌برند:

سالی یک دانه می‌گرفت از ما حال حرصش شده فراوانا

این زمان پنج پنج می‌گیرد چون شده تاپ و مسلمانا

عبد الزکائی ناخداوند موش و گریه از جامعه خود شکایت می‌کند و حافظ هم مانند او به روش حاکم بر روی کار خود می‌خندد و با سرور علیه ربا به وسیله غزل خدمتی به انسان می‌کند که در این مقاله به ذکر آن خواهیم پرداخت.

پیغام شعر دوستی در ادبیات فارسی چندان نازکی ندارد. چون فردوسی، سعدی و همه شعرای فارسی نیز آن را ابلاغ نموده بودند ولی پیغام شعر دوستی حافظ از این

حجت مشاییر از دیگران می‌باشد که وی در تفاوتی غزل آن را به دیگران می‌رساند. حافظ از جدا با استاد آشنا شده و چرا دلش برای استاد شعور می‌زند؟ حافظ و هنر با استاد آشنا شد که آدم در میان آمد و گل به د و درشتگان گل او را می‌سرشتند.

دوش دیدم که دلازیک در میخانه زدند گل آدم سیر نسند و به پیمانه زدند - حافظ آدم را در زمانی دیده که خیلی ساده و با صفا و موجودی پاک و مریه بود که حد و حد معال در محفل کردن «بار امانت» به او ایا نه است. حافظ از قرآن الهام گرفته در این شعر می‌گوید:

آستان بار امانت نتوانست کشید قرعه قائل به نام من دیوانه زدند

استاد دوره‌های مختلف را پشت سر گذاشته است. آن هم یک مرحله در سیر زندگی بشر بود که حافظ از آن تعریف کرده است. ولی در قرن هشتم قمری حافظ آنگونه آدم را نمی‌داند، بلکه در دور قمر شعوری می‌بیند که «عده آفاق پر از قنیه و ضمیر نرود» است. در همان تصویر که آسمانی با ویژگی صبح پندار نیست «باری اندر کس» دیده می‌شود از «دارال» چیزی نیست. هوایی که به ماسخی آنها «علی از کان مروت» برمی‌آید یعنی «شیر جوار نسند و سعی داد و باران» سالیانست الری از آنها است. حافظ در جست و جوی است که در زندگی «احسان» قربا، «حلقه باری»، «تهمت»، «نفاق» و «نحاور» است. حافظ در حال این اوضاع با مساعد مسئولیت خود را شناخته راه غزل را پیش گرفته. از این راه خواهد علیه وجود فساد و آینه کاری در جامعه بشر مبارزه کند و حساب افرادی که «فلس خروار» در جامعه ایفاء می‌کنند، برسد یا زبان شیرین و صلب از طنز می‌گوید:

احسان کار منوره بر محراب و مهر می‌کشد - جود بحرارت می‌رود اگر کار دیگر می‌کشد  
آن فقیه که باید کارش از روی انصاف باشد در جامعه وی را معجز جود حساب کند  
باری نیست سر صحبت حافظ گریستن را می‌گیرد و دهانش را باز می‌کند:

قلبه مدارمه دل نیست بود و فتوی داد - که من حرام ولی به زودل اوقات





از دیده چون در حال مستی بوده گویی سرشته راست گویی را داشت و به اصطلاح انگلیسی‌ها Leasesy-Evil را اتخاذ کرد و می‌خوام را از خوردن مال اوقات بهر داشت شاید اگر در حال عادی می‌بود این حقیقت را هم نمی‌گفت. حافظ با سرودن چنین اشعار طبع آمیز و نکال دهنده آدم‌ها را به اشتباه خود متوجه می‌کند و زمینه‌ای برای رستگاری فراهم می‌آورد. زبان حافظ همیشه طبعاً شیرین است بلکه از آدم با آدم فرقی می‌کند. حافظ طبع خود را بر افراد ریاکاره، زاهد، واعظ و محتسب اختصاص می‌دهد و گریه یا مردم عادی که سخن می‌گویند و بشر دوستی به آنها یاد می‌دهد، به زبان شیرین شیوازی که زبان گل و بلبل است، تکلم می‌کند:

صحدم مرغ چمن با گل نوحاست گفت باز کم‌کی که درین باغ بسی چون نو شگفت  
گل بخشد که از راست برچیم ولی هیچ عاشق سحر سحر به معشوق نگفت  
بعضی از آیات حافظ به اشاره و کنایه حکمت بشر دوستی را ارائه می‌دهد که خواننده به یاد اساذان برجسته‌ای مانند فردراندین عطار نیشابوری و حکیم عمر خیام نیشابوری می‌افتد. آنچه عطار به زبان ساده مشوئی ارائه می‌دهد:

بوسعید مهنه در حمام بود	قائمش افتاد مردی خام بود
شوخ شوخ آورده بر باروی او	جسج کرد آن جمله پیش روی او
شوخ را گفتا که ای سر جهان	خود جوانمردی چه باشد در جهان
گفت شوخ حق پنهان کردن است	شب پیش رویشان ناورد است
این جوابی بود بر بالای او	قائم افتاد آن زمان برپای او

همین نکته را حافظ در قالب غزل می‌ریزد که مردم هر دوست شیراز بدان پیشتر آشنایی دارند:

عجب درویش و نوانگه به کم و بیش بد است کار بد مصیحت آن است که مطلق نکیم  
دین من اسلام که راه زمین رستگاری بشر است، مردم آن را به فرقه‌های مختلف تقسیم کردند و پیروان هر فرقه ادعای تعویق بر دیگران داشتند و به همین سبب اختلافه و



بوی من مردم به وجود آمد و تشنگ به جنگ مبتلا گردید. حکیم عیسی خرام راجی می‌نویسد:  
و در ده که یار دیگر این حقه اسفند آید، از نارنج بشر می‌باشد.

عومی متفکرند در مذهب و دین / جمعی منحورند در شکر و بشر  
ناگاه برآورد منادی ز کسین / گاهی بر خوراند راه به آست و نه این  
حافظ نیز همین مسئله را بیان می‌کند و هم جل آن شاعر ما نفس خواهد استقام  
بصحتی برای جنگ عرقه‌ها درآید و خون مردم ریخته شود و افراد بی‌گناه کشته شوند  
او به زبان قوم پیغام بشر دوستی به مردم می‌دهد:

جنگ افتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره آسانه زدند  
حافظ مذهبی غیر از عشق نمی‌شناسد و عشق را تنها راه وصول به حق می‌شناسد و  
در معیده‌ها، پر برنگ جدا را می‌بیند و این نکته را به زبان عارفانه خود چنین بیان می‌کند:  
صدها کی طالع بازند چه هزار و چه مست

همه با خادۀ عشقت چه مسعد چه کشتن

دیوان حافظ دارای مطالب گوناگون و در نوعه بشر دوستی می‌باشد. از میان همه آنها،  
مطلب اصلی که توجه ما را جلب می‌کند، شریعت و طریقت حافظ است که در تصویر  
مناجیب سالکی در دیوان وی ظاهر می‌شود و احکام دین عشق خود را صادر می‌کند.  
مردم گمراه را در بند معروف و نهی از منکر می‌کند و وی از مردم آزاری سخت متنبس است  
چون این بنده نامناسته جداوند متجاوزا هم خویش نمی‌آید، لذا حافظ سعی می‌کند که  
مانع از ارتکاب این گناه عفو نشدنی شود:

بشکن در پر آلا و هر چه خواهی کن / که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست  
در نظر حافظ مردمی که به دنیا دل می‌بندد و در اینجا آسایش اندی می‌جویند، بر  
خطا هستند. وی تأکید می‌کند:



مرا در سرک حافظ چه امن و بخش چو نه هر دم

چرخ می فریاد می دارد که برسد بد بهمانجا

او انسان را بشو به این نکته متوجه می‌کند که دنیا فقط گذرگاهی است که به عالم

جاوید منتهی می‌شود آدم بعضی وقتها صفت بی‌لایق دنیا را فراموش می‌کند و در دام

مادّیت آن قرار می‌گیرد. لسان‌الغیب به سمع وی می‌رساند:

که ای بلند نظر شاه دار سطره نشین      نشین تو نه این کج معصیت آبادست

ترا ز گشنگی هوش می‌زنند صغیر      ندانمت که در این دامگاه چه افتادست

بعد از بررسی طرگاه حافظ به این نتیجه می‌رسیم که مادّیت رفنی و مادی است و

این موضوع هم برای ما روشن است که مادّیت انسان را می‌بهد. لذا حافظ از آن دوری

می‌جوید و به معصوم روی می‌آورد و مثل یکی مبلغ اخلاق از ارزشهای معنوی صحبت

می‌کند و مرده را که دلی برای آنها پیر شده می‌بهد، به کارهای خوب تشویق می‌نماید:

بر این دولت ریزد نوازشند بر      که جو نکویی اهل کرم بخواند ماند

پیام نظر دوستی حافظ اوج می‌گیرد، پیام ششی ایران دربارهٔ خیر و غیر را به عنوان

از مغال به حمة ملل جهان تقدیم می‌کند:

درخت دوستی بشان که کام دل بیار آرد      نوال دهنمی یکن که ریح بی‌نثار آرد





## واژه آینه در کلام بیدل

○ دکتر احسن الظفر

دانشگاه لکهنو، لکهنو

چند سالی است کدابی بحسب عنوان روح بیدل اثر دکتر عبدالعزیز از دانشگاه پنجاب، لاہور انتشار یافته که مجموعه‌ایست از گفتارهای ایشان دربارهٔ بیدل و سحنات وی که در محله‌های مختلف به چاپ رسیده است. از آن جمله گفتاری است تحت عنوان کلام بیدل می‌باشد. آینه و منی که این گفتار آورنده را خواندم به خاطر آمد که این گفتار با عنوان کتاب دکتر شفیعی کدکنی دربارهٔ بیدل موسوم به شاعر آینه‌ها کاملاً شباهنگ است لذا آن را به زبان فارسی برگرداندم.

هدف از این ترجمه آنست که استادان محترم و ارجمند ایرانی بدانند که دانشمندان هندی و پاکستانی تا چه اندازه بر وفای کلام بیدل رسیده و تفسیرهای با ارزش بیرون آورده و چه شیوه‌ای در ادبیات و دل‌انگیز آن را به نمایش گذاشته‌اند. خود بیدل می‌گوید:

این عمر من جوهری که در آینه دیده‌ام / خط بر جریده‌های هنر می‌کنیم ما

واژه آینه در کلام بیدل گرا به کار برده شده است. این واژه در سحنات وی آن قدر تکرار شده که اگر او سایر ذوق و فریخت استاد خود هر نوبت در آن نکته نازدای ایجاد نمی‌کرد خواننده حتماً خوسادگی می‌یافت و تنها همین واژه برای آینه کمالات وی به کلفت شباه بیدل می‌شد، و بی‌نیاز و افعیت آن است که تعداد اشعاری که بیدل در آن واژه آینه را به کار برده، از صدها گذشته به هزارها رسیده است اما در هر شعر، بیدل هوش و استعداد خلاصه و بی‌مانند خود را به شیوه نازدای به معرض نمایش گذاشته است. او در



همان آغاز زندگی رحلی با واژه آینه یافته بود. اگر انبارش را به همان تریس که برای آن نوشته‌اند، مورد مطالعه قرار دهیم روشن خواهد شد که این واژه از همان آغاز کار برای مورد توجه بوده است. محقق اعظم نخستین متنی اوستا که آن را در سن بیست و چهار سالگی به رشته نظم کشیده بود، در کلیات بیدل جاب صفیری تعداد اشعار این متنی که شش دو هزار است از آن جمله نکشد و بیست و پنج بیت است که در آن واژه آینه به کار برده شده. در غالب منظومه‌های طویل و با سبک‌گونه‌ای همی وضع وجود دارد و در دیوان غزلیات او تعدادی از غزلها هستند که دارای ردیف آینه‌ هستند و چه بسا غزلهایی هستند که در آن لفظ «آینه» ردیف را غریبه می‌دهد. به علاوه به دشواری می‌توان غزلی پیدا کرد که واژه آینه در یک یا چهار بیت به کار برده باشد.

واژه «آینه» در ادبای چهارم از قدم وجود داشته. در رباعی‌های هند و آریائی سابقه این واژه به قبل از ورود سکندر اعظم به مشرق می‌رسد ولی چون سکندر شهر «سکندریه» را روی ساحل اقبانوس بنا کرد و آنجا آینه‌ای بر مناره‌ای نصب کرد که اشغال و حرکتهای معلوم آوران خارجی را نشان می‌داد، آنگاه این واژه حالت رمزی و پندآمیزی پیدا کرد و در زبان و ادبیات یهودی و عربی گویندگان و نویسندگان آن را به کرات به کار بردند. تریاک یهودی این واژه به صورت «آینکه» به کار می‌رفت. پس از سقوط ویرانی اهراب بر ایوان، حرف «ک» را به «ه» مبدل ساختند و به شکل حائیه درآمد. آینه از واژه «آین» گرفته شده که معنی لغوی آن ریب و آرایش است. چون آینه را برای آرایش و پیراسته به کار می‌بردند لذا آینه نامیده شد. به علاوه واژه «آینه» از «آین» معنی «ورن» و «آهن» هم گرفته شده جو آهن را حیدل کرده از آن آینه درست می‌کنند لذا آینه مشتق از «آین» شده بدین نام موسوم گردید.<sup>۱</sup>

۱- در این مورد معلوم کنید به اعتقاد ابراهیم بن عبد الله بن محمد بن خلف بن موطوع به واژه آینه می‌باشد و این واژه مشتق از واژه آهن است.



مژگان بیدل عجم و فرهنگه آید راجح بسیاری از ویژگیهای آینه را بیان کرده‌اند. آقای سید عابد علی عابد هنگام تطبیق و تشع درباره واژه آینه برخی از آنها را ذکر کرده‌اند. به طور مثالی بی‌شمار، گوهر نگاره، طوطی، ماه، روشن، پریشان نظیر، ساده، عروانه، بری خا، چشمه حیوان، حیران به علت حیرگی و خاموشی خود. اگر این اوصاف و تشبیهات را مورد بررسی قرار دهیم به نکته ویژه‌ای می‌رسیم. همه این اوصاف ربطی نماند به آینه دل دارند. بنابراین گویندگان منصروفه خیلی علاقه‌مند بدین واژه بوده‌اند. آنها بکسره نا دلی سرکاری دارند که درست مثل آینه هرگونه افکار و اندیشه‌ها را با و عواطف و احساسات عکس برداری می‌کند. بیدل هم یک شاعر منصروف بود. در همان بزم طفولیت علاقه‌مندی خود را به تصویف و عرفان به معرض نمایش گذاشته بود. همین مطالعه و تحقیق و تجویبات بعدی این امر را در دلش جای نشین کرد که آخرین مرحله هدایتی میان علم و عمل که جمله حقایق کائنات را به آغوش خود گرفته است فقر و عرفان است. لذا رابطه‌اش با واژه آینه با گذشت ایام هر چه بیشتر رو به افزایش نهاد و در دهه او به تدریج جنات وسعت و پهنایی در این واژه روی نمود که روزی با آگاهانه می‌بود:

زین عرض جوهری که در آینه دیده‌ام خط بر جریده‌های هنر می‌کشیم ما  
به غفده وی هیچ یک از آفرینشهای علمی و معنوی هنرمندان و نویسندگان  
نسازند در برابر واژه آینه استادگی شاید ما در نظر داشتن همین وسعت معانی و  
مطالب آن، این مقاله در سه گفتار جا داده‌ام.

بیدل چون انواع احساسات و عواطف و افکار و اندیشه‌ها را به وسیله لفظ آینه بیان کرده است. لذا نیروی اندیشه‌اش اوصاف و تشبیهات تازه‌ای از آن را کشف کرد و برای اثر افکار تازه و نو، ترکیب و تعبیرهای بی‌سابقه ساخت. وی چندین ویژگیهای مثبت آینه را مورد تأکید قرار داد مانند صفا و پاکیزگی، صیقل پذیری، آب و تاب و نور آفرینی، درخورد پذیری، عکس یا تمثیل، منظره‌های گوناگون و بهشت آفرین را در یک محیط پاک و بجا جلوه دادن و چیزهایی را که کمتر به چشم می‌رسد در یک فضای صاف و بی‌ابر



به طور روشن در برابر نگاه قرار دادن، یعنی حقایق آن را بیان نمودن، همچنین مظهر کمال قرار گرفتن آئینه و جوهر پرورشیدن آن، وسیله آرایش و زیبایش شدن آن و آینه دار شدن آن برای اوصاف جوراجور حیرت. به علاوه ویژگیهای منفی آن هم ارزش کمی ندارد. در آئینه تنها عکس و پرتو اشیا به نظر می‌رسند و عین آن اشیا از آن دور می‌ماند. به علاوه آن عکس با آئینه ارتباطی واقعی ندارد، با نیمه نفس و یا گردهای کمی کدورت و تیرگی می‌پذیرد، خواش و رنگ را قبول می‌کند و جودش خیلی نازک و آماده برای شکست است. همه این ویژگیهای منفی «آینه» را بیدل برای بیان کردن چندین مطلب خود مورد استفاده قرار داده است که تنها به جبال آفرینش بسگی ندارد بلکه چه بسا مسایل علمی خیلی مهمی هستند که این شاعر قدرتمند توانا آنها را به بیان شعر بیان کرده است.

در مورد «آئینه» مسایل و نکات مهمی که بدانها اشاره شده بعداً ذکر خواهند شد. اینجا مناسب است درباره ترکیبهایی که از واژه آئینه ساخته شده چیزی بترش شود. اتفاقاً جامه‌هایی هستند که افکار و اندیشه‌ها دربرگرفته و در آن، به شکلی مجازی به جلوه می‌آیند معانی قبل از آنکه این جامه‌ها را در بزنند، به شکل تحریدی در برابر سوزن احساس و ادراک برقی آسا می‌آیند به عبارت دیگر، جرفه‌ای برای لحظه‌ای در وسعت آباد ذهن‌ها روی می‌نهد. افکار و اندیشه‌های عالی‌تر و پاک‌تر گاهی در لحظه‌های ویژه‌ای حتی در ذهن مردم عادی هم نمودار می‌شوند ولی آنها به ارزش و اعتبار آئینه نمی‌رسند و غیر توانا در افکار و اندیشه‌ها را در جامه‌های واژه و تعبیرهای مورد ارائه کرده از به هنر رفتن مصون دارند تنها خیرمندان و گویدگان توانا و قدرتمند آنها را به وسیله تعبیرهای مورد از به هنر رفتن مصون می‌دارند، و آنگاه این اندیشه‌ها مهم‌ترین سرمایه نوع بشر می‌شوند. این افکار و معانی چون بهترین جامه‌های الفاظ را در بر می‌کنند، در میان الفاظ و معانی هیچگونه تفاوتی باقی نمی‌ماند. حسن و زیبایی ولو که نقاش به روی خود افکند ولی روشنایی‌ها و تابناکی‌های آن طوری به شیوه جالب از آن



بیرون می آید که اتفاق ده تنها موجب افزایش حسن می شود بلکه حسن از حسن و زیاده می شود. بیدل می گوید:

بنا بر آن در کتاب و حسن حر نامی نمی باشد. خوشا آینه معانی که لیلی دین محفل را  
یعنی دیندوران را از محفل انقیاد حسن و زعفران لیلی معانی را مشاهده می کند  
دهر گویندگان بلند طبع خیل معنی آفرین می شود هنگامی که ایشان تجربه خلافت  
را ادامه می دهند عواطف و احساساتشان درست مثل طوفان تیرگام هر لحظه بسط و  
گسترش می یابند و افکار و اندیشه های شان هر چه سریع تر می باشد و به همان اندازه که  
این وضع وسعت پذیر در طبع گویسده راه می یابد و راه ها برای اینکه از همراهی آن  
عقب نمانند دامنه خود را هر چه بهتر کردن آغاز می نمایند گویس کثرت گلها دامنه اش را  
مرازش می کند و از سوز آلودگی معانی و مطالب، زبان و بیان هم وسعت و پهنایی اختیار  
می نماید، و ازده های تازه به وجود می آیند منتضیات نو برای ابراز افکار، ترکیبهای تازه و  
موروث را به وجود می آورند. بدین ترتیب زبان گسترش یافته به چو لایگاه معانی بیدل  
می شود بیدل این واقعیت را بدین قرار به جوی اظهار کرده است

چو لایگاه اسرار معانی است عبارت چندانکه پری باز کند شبیه سالد  
ولی این بدین معنی نیست که وسعت پذیرری زبان کثرت افکار و اندیشه را هنگامی  
می کشد به یوه در دهر هنرمندان توانا و با کمال گاهی افکار و اندیشه های زود و تازه و  
برخاسته و دارای جنبه های گوناگون آند در زیاد صورت می تند که برای بیان کردن آنها  
حنی جمله های موزون زبان عاجز و درمانده می مانند به علاوه گویندگان با مشکلات و  
مشواریهای روز و قایم و ردیف هم روبه رو می شوند لذا هر اندیشه ای و هر عاطفه ای  
لای تواند در طرف الفاظ بگنجد. حاده های الفاظ آند در تنگ می شوند که معانی از آنها  
فدام بیرون می گذارند معانی بی پرده می مانند. شاعر، از اینکه نواهاش در سار الفاظ  
نمی گنجد، احساس درد می کند. بیدل به التزام لفظ «آینه» می گوید:

بی بردگی معنی، آینه لفظ است. مویاد که در سار بگنجد نوا به



بدیهی است اندیشه‌ها قدم به پیش می‌گذارند در صورتی که حسنگ بیان به عقب می‌ماند. بدین قرار زبان هر لحظه رو به افزایش است.

بیدل در سراسر زندگی خود نیاز به اظهار افکار و اندیشه‌های مریوز در بالا داشته است. وی حتی در آخرین دقیقه‌های زندگی خود کار آفرندگی و خلاقیت را ادامه داد. بنابراین، آنچه از وسعت و باآندگی به علت این تلاشهای پیگیر وی به زبان و بیان دست داد کمتر مردم بقرار واقعی آن پی بدان بودند. او مانند گویندگان مبدع معاصر خود عقیده‌ای به اظهار صنعت‌های لایعنی و زیبایی‌های بی‌سود نمی‌داشت. آنجا طوفانی از دعائی بود که در ارائه کرد در آنها در ظریف‌های تنگ واژه‌ها و کلمه‌ها تلاشهای موفقانه کرد. ولو که او از کم‌شدهای خود راضی نبود باز هم می‌بسم بر اثر عرق‌ریزی و زحمت و بشکارت وی در جستجوی لفظ، گنجینه‌بررگی از ترکیب و تغییرهای تازه و بی‌سابقه گرد آمد. مستقدان این دیدگاه مربوط به سبک را از مغالان اروپا می‌پندارند ولی دوست و سعاد سال فل ازین، بیدل از این دیدگاه کاملاً آگاه بوده است، می‌گوید:

هر ضرر مطلب دیگر اظهار صنعت دیگر است. بیدل از آینه توان ساخت وضع جام را به همین علت درباره‌ی پسنیده‌ترین سبک خود یعنی کلمه‌ی «آینه» وی چه بنا ترکیبهای نو ساخته است. بعضی از آنها را می‌نویسم:

چشمه آینه، کسوت آینه، صورت آینه، عروصه آینه، ملک آینه، سراب آینه، جوهر آینه، صفحه آینه، خانه آینه، رخ آینه، سرایای آینه، بهار آینه، کنار آینه، چشم آینه، جمال آینه، تنای آینه، خلوت آینه، آینه‌رو، آینه‌زار، آینه تماشا، آینه‌عدال، آینه درگاه، آینه یوسف، آینه جوش، آینه‌سان، آینه مشرب، آینه وحدت، آینه اسرار، آینه مصائب، آینه موهوم، آینه لفظ، آینه نار، آینه جمال، آینه حصص، آینه هوش، آینه تحقیق.

این ترکیب‌ها هم به تشبیه و استعاره بستگی دارند و هم به کنایه و مجاز مرسل مربوطند. به علاوه در زمان بیدل برای ابراز کنوت و زیادی اشیا ترکیبهای غریبی ایجاد





می شدند. بطور مثال بیدل می گوید:

بیدل از مشب عمار حسرت آلودم می رسی      یک بیابان خار خارم یک نستان ناله ام  
به همین علت ترکیبی زیبا به همین گونه درباره آینه در سخنانش وجود دارد  
صافی دل بر نیارم دارد از عرص کمال      حیرتی گشتم ره صد آینه جوهر زدم  
از بررسی ترکیبهای زیبای «یک بیابان خار» و «یک نستان ناله» و «صد آینه جوهر»  
چنین بر می آید که اگر بیدل عبارت آرایین را به کار برده است آن هم براساس معنی القریض  
است لذا این ادعای او کاملاً درست است:

حاصل معیشت یا حسن عبارت ساختن      کعبه جویان رو بخلاک پای باز آورده اند



کجاست مشتری لفظ و معنی بیدل      پری متاعم و دُکان شیشه گردارم  
از آنچه که در بالا نوشته شد می توان نتیجه گیری کرد که ترکیبهای تازه بیدل محصول  
و زائیده معالیه و ولی درباره آینه، ترکیبهای وی نشاندهنده یک واقعیت ویژه ای است.  
بیانات مزبور در این زمینه ولو که تا اندازه زیادی روشن هستند ولی لازم به نظر می رسد  
که آن را دماغی مورد بررسی دقیق قرار دهیم، تا این افکار و اندیشه ها با یکدیگر مربوط و  
منضبط شوند. وقتی که یک انسان نیز فهم و کجکاو بر چیزی نظر می افکند یکی از  
اوصاف ویژه اش همراه با ارزش معنی شگفتی روی صفحه ذهنش نمودار می شود،  
به تعبیر دیگر آن وصف از آن جدا شده به شکل اندیشه ای تجریدی در ذهنش صورت  
می مند. این اندیشه تجریدی و انتزاعی عنوان یک نقطه خیال پیش می گیرد، و همانطور  
که مغناطیس قرصهای فولاد را از تبار رنگها به بیامون خود گرد می آورد، همچنین تعداد  
زیادی از افکار و اندیشه های هم نوع که ناشی از مشاهدات بیامون این نقطه جاذبه  
هستند گرد می آیند. این تعداد به تنها از لحاظ تعداد زیاد می شوند بلکه این اندیشه های  
صعبور و هموع باهم به یکدیگر پیوسته موجب شو و نمای نقطه جاذبه مذکور  
می شوند و این امر همانطور انجام می یابد که هر لقمه تازه ای پس از اینکه در جسم





تحلیل می‌شود توانایی و نیروی تازه‌ای بدان می‌بخشد تا آنکه گسترش یافته حیطه‌ای می‌شود و سلسله قرار افکار و اندیشه‌ها بر حیطه واقعات را در بر می‌گیرد این افکار و سراسر زندگی در ذهن و نیروی متخیله موج می‌زند و نمی‌توان آن را از شخص بشری دور کرد، این تار و پود افکار باهم پیوسته برآشی به وجود معنوی بشر مبدل می‌شود و زندگی را بدون آن نمی‌توان تصور کرد.

گذشت نام و ویژگی‌های آیه هم همین‌طور مرادفات وجود معنوی مبدل شدند آیه اساساً چیزی را به‌طور روشن در برابر نگاه قرار می‌دهد، یعنی واقعیت شکل را همان‌طوری که هست نشان می‌دهد. این ویژگی اساسی برای اظهار اندیشه در ذهن مبدل با یک وضع افعال غریبی، نه‌عنوان یک خیال تجربیدی صورت است و این فکر به‌تفویج به یک سلسله توانا و پیرامند افکار و اندیشه‌ها مبدل شد هنگامی که یک گونه تجربه حرکت سری حبه را ادامه دهد در سراسر وجود شخصی نهیجی روی می‌دهد لذا در چنین موارد در سلسله اندیشه‌های مبدل حتماً نهیجی و زیر و زبانی رخ می‌داد و حیطه اندیشه‌های مربوط به آیه که در وضع عادی در وجود معنوی مبدل به‌حوالت رفته بودند، تکثیره بدل می‌شدند هنگام مرور از اینگونه تجربه‌های خلایق، نظام و جمله‌های گوناگون در برابر چشم نیروی متخیله گوینده قرار می‌گیرد و هم‌حداً از حبه‌های درخشانگی آیه تا اندازه‌ای بدان معیار شباهت دارد که افکار و اندیشه‌های مربوط به آیه دارد به‌ظاهر تأثیر نیرومند گوینده این شباهتها عنوان تشبیهات و استعارات را بر می‌گزیند این تجربه‌های خلایق و حلق آن کاملاً تازه می‌شود و در یک لحظه تازه‌ای واقعه‌های ویژه‌ای در برابر آیه شخص گوینده به‌حدوث می‌آیند و هم‌این برای تأثیر موقتی حبه‌های تازه و بی‌سابقه، مشابهت و مماثلت را می‌یابد و برای آنکه آن حبه‌ها را به زبان ساده‌خود بیان کند، نیاز به واژه‌های تازه دارد که گوینده با برقرار کردن رابطه تازه میان کلمه‌ها آنها را احداث می‌کند ولو که چندین حبه از مشابهت فکری که کاملاً دستگیرش نمی‌شود تا به هم اغلب به ترکیبهای خیلی نادر و بی‌سابقه و زیبا



و معنی آفرینش می‌برد. مدح ترکبهای تازه بی‌شمار به وجود می‌آید. و به علت  
 رنگی تجربه‌های خلایق کاملاً تازه و نو. علت واقعی ترکبهای تازه و زیبا و  
 معنی آفرین مربوط به واژه آینه در سخنان بیدل همین است.

نگاه هر گوینده اساساً زیبا پرست و معنی آفرین می‌شود. زمانی به هر رنگی که  
 به چشم می‌رسد قلب انسان ناآگاهانه به سوی آن کشیده می‌شود و معانی تازه هر جا  
 چشم می‌خورد ذوق و قریحه جستجوی طبیعی وی را کشان کشان آنجا می‌برد و شاعر  
 چون از مردم عادی به مراتب حساس‌تر است لذا در طبع وی این هر دو ویژگیها کیفیت و  
 وضع بی‌سابقه‌ای دارند. از گویی مظهرست کامل اثر زیبا پرستی و معنی آفرینی بشری،  
 در سلسله افکار و اندیشه‌های این هر دو اوصاف موجب ایجاد زندگی و حرارت  
 هستند به همین جهت در مورد آینه فکر و اندیشه و احساس و عاطفه، بیدل جهانی  
 نازهای از زیبایی و معانی در برابر نگاه‌های ما قرار می‌دهد. همانطور که قبلاً اشاره بدان  
 شده ما در این خلال مطالب مهمی را که بیدل در سخنان خود ارائه کرده مورد بررسی  
 قرار خواهیم داد ولی به مناسبت مباحث ادبی و زبانی، اکنون نخست زیبایی آفرینی وی  
 را تعاشا خواهیم کرد.

در مورد دیدگاه بیدل در باب سبک یا زیبایی یا زبان‌شناسی آنچه موجب حیرت است  
 آنست که او با جمله معیارهای انتقادی مشرق زمین کاملاً آشنا بوده بلکه در آن مهارت  
 داشت و در سخنان وی آن همه ویژگیها که اسانده کلاسیک یکی پس از دیگری از همان  
 آغاز می‌دانستند به اوج خود رسیده‌اند و در عین حال چون بیدل به اسرار درونی بالیدگی  
 زبان به تکرار پیورده بود لذا آنچه پیشوایان منتقدان مغرب زمین گفته‌اند بیدل از آنها  
 خوری سخن رانده است که بشر پس از خواندن در شگفت می‌شود این بدان معنی است  
 که نحوه فکر مستقدان اروپایی برای ما چیز نازدای نیست مشروط به اینکه آن همه افکار و  
 اندیشه‌ها را در نظر بگیریم که گویندگان کلاسیک در مورد سبک و زیبایی در سخنان  
 خود بیان کرده‌اند.

حس زیبایی یا زیاده‌اش، چه واقعی باشد و آیا در آن حسیه درونی بیشتر باشد یا حسیه برونی؟ به تعبیری دیگر آفرینش زیبایی حسیه معروضی دارد یا موضوعی؟ این امر در اروپا مورد بحثهای دقیق و بصیرت افروز قرار گرفته است و بیکن (Bacon) نکته خیلی برجسته‌ای اظهار داده بود که آفرینش زیبایی من طبیعت و بشر هر دو هست منظره‌های زیبا و رنگین چون از زیباییهایی که در طبع گویند، نهیاست کسب بعض می‌کند آنگاه آن پنجره‌های خیلی زیبا در برابر چشممان ما قرار گیرد که ما آن را معجزه می‌گوییم. هم امروز در اروپا دو مورد عناصر خارجی حس زیبایی، مستفادان آن مساوی همان افکار و اندیشه‌ها را اظهار می‌دارند که بیکن آن را قبلاً اظهار داده بود.<sup>۱</sup>

حالا چیزی که نظر ما را جلب می‌کند این است که گویند بزرگ مشرف زمین میرزا عبدالقادر بیدل در حدود اواخر سده هفدهم میلادی در این باره همانگونه اندیشه‌ها را ابراز کرده می‌گوید:

بیدل نیروی بوده‌ای از باد خرامش      طاووس بی پروا که خیال تو چمن شد  
بلکه شخصاً عقیده دارم که اگر همه کلمه‌های این شعر مورد بررسی دقیق و کامل قرار گیرد می‌توان دیدن نکته بی‌شمار که بیدل سخن از همان مطالب به میان آورده است که مستفادان اروپایی در این خصوص پس از بیکن گفته‌اند. ذکر «خرام» زیبایی انگیز محبوب شادانده‌ای این امر است که از جنبه هنری، عذایب‌های صفت لطیفه در آفرینش زیبایی درخالت زیادی دارند. این امر دیدگاه فروید (Freud) را جمع به آفرینش زیبایی را مورد تأیید قرار می‌دهد. به علاوه، حمده مستفادان بر آنند که که عامل آفرینش به محض دیدن منظره‌های زیبا و جالب آثار سعی شود بلکه آن منظره‌ها نخست توسط نیروی بینش به نیروی یادداشت رسیده از به هدر رفتن مصون می‌شوند، آنگاه یاد آن در درون گوینده اشتراک عجیب و جالبی شگفتی ایجاد می‌کند. لازم نیست نیروی خیال این منظره را به تمام و کمال در برابر نگاه ما قرار دهد حتی ادایی را اشاره‌ای از آن منظره، در هنگام



بمعانی برای به جوش آوردن طبیعت مسده است. در ساعت و بزای ادبی مخصوص از زیباییهای خارجی به یاد آمد و آنگاه نقطه جاذبه دامن دار گشته و با این انگیزه که دور و برش اندیشه های بیکران یادهای زیبا گرد آمده اند. همچون دو اثر تخریبی در سراسر اندیشه های گوییده، التهابها و توافر و خنکی های رنگین روی داده و به نیروی خیال بال و پری ایجاد شد و سراسر دایره خیال گوییده به یک چیز چمن آفرین و چمن پرور بدل شد، ولی گوییده تنها بدین امر مظهر نیست که یادهای زیبا و جمال پرور، نیروی مخاطبه ای را چمن پرور ساخته است. در این شعر کاربرد مکرر ضمیر مخاطب «تو» این نکته را مورد تأکید قرار می دهد که در چمن ساعت، شخصیت شاعر خودش را در عین ها و رنگینی های تمام به نمایش گذاشته شده است زیرا بدون وی آفرینی زیبایی امکان پذیر نیست. ممکن است گوییده نقالی نکند اما نمی توان آن را معجزه شاعر قرار داد مگر زمانی که گوییده با طبع و نظریه خود در آن به رنگ آفرینی پرداخته و تعبیر آفریده آن در عمل آفرینش، اشاره می کند به معنوی عنصر محرک و جلیب کننده که اروپاییان آن را حس شور انگیز محرک (Motor Sensations) می نامند. از این گزارشات بر می آید، که در عمل آفرینش زیبایی، شخصیت روحی و معنوی خود گوییده دخالت زیادی دارد. هگل (Hegel) نیز پس گوییده عقیده کرده است. اینجا هدف از ذکر فیلسوفان اروپایی ابزار بزرگی و نوع بدل نیست. بدل از این گونه امور بی نیاز است. نوع ذاتی وی بر این امور متکی نیست. بگانه مقصود نشان دادن این نکته است که حس زیباشناسی بدل بسیار جامع بوده است و به همین جهت مسوولهای آینه را با کمال هنرمندی به نمایش گذاشته است.

آینه برای آنکه جلوه گاه زیباییها قرار گیرد، امکانات و استعداد های بی کوانی دارد. قرینگی و درخشندگی، سطح هموار و بکنواختی و جدب و کشش چیزهایی که در آن منعکس می شود در مقابل کنشهای مظاهر خارجی آن و آنگاه صورتی که براستی بیکره عواطف حیرت و استعجاب و شگفت و وحشت است. همه این امور چیز است که

آینه را به یاد گذار و تصور می رود که در بالا ذکر شده کاملاً مورد مطالعه قرار گیرد.





نمایند، طرح خلاصه یکی گرفته می‌تواند شاهکارهای رباعی به وجود بیاورد. همه این ویژگی‌های آینه در دهر بیدل بوده‌اند و بی‌روی متجمله‌اش همه این خصایص زیباروی را در نظر داشته و محالاً خود را طبعی به ساحت گذاشته است که کمتر دیده و شنیده شده است. او بدون تردید فیلسوفی است علاوه‌برند به عرفان، آن‌قدری که بی‌روی متجمله‌اش همه این اندیشه‌ها را در وحدت و یگانگی افراد به رشته می‌کشد. بالآخرین و بالآخرین شعر به وجود می‌آید که یکی از جنبه‌های بارز اندیشه‌اش آفرینش است، گرایش شدیدی به حس تعبیر اساساً در گرو حس ریاضیاتی است. او چه در شعر و چه در شعر جواهر پاره‌هایی به یادگار گذاشته است که از دیدگاه ریاضیاتی او ارزش و اهمیت بسیار برخوردار هستند. در ارزش چهار عنصر بهاری مثل مثل بر شو و در مثوی محیط اعظم اشعار مثل مثل بر بهار به و حس تاسو مثوی طور معرفت و اعداد و یکران غزل‌های او و چه بنا قطعات او همه و همه از دیدگاه ویژه ریاضیاتی بسیار ارزنده و گرانبه هستند. با در نظر داشتن همه این نکات می‌تواند پایا با نام آینه ارزنده‌ای درباره حس ریاضیاتی بیدل نوشته، ولی فعلاً موضوع بحث ما همانا واژه آینه است.

در مورد آینه ساده‌ترین ویژگی‌های آن همانا صفا و درخشندگی و درخشندگی است. بیدل آن را در پیش نهاده چه بسا مشرق‌های حالت را به تصویر کشیده است. به این دو بیت و بهاریه محیط اعظم توجه کنید:

ز آینه پردازی تو بهار تجلی است از باغ دهر آشکار

خس و خار از بس طراوت نماست چو آینه دیوار جوهر نماست

این دو بیت بیان از درخشندگی و درخشندگی و تازگی بوده که هنگام ورود بهار در بهار سوزی چنین روی می‌دهد ولی درخشندگی آینه تنها وقتی به اوج می‌رسد که بیدل تاثیرهای شواهد معرفت را بیان می‌کند. حالا چون در سخنان او روحیه هم بر توانمندی می‌کشد در درخشندگی آینه هم فروغ بی پایان و ذات بی‌کوار منبسط می‌شود.



گیر آینه رو بلند از ساعوش      زلف مروج بار نظر جوهرش  
 لای حبه صام خورشید تاب      و رو شبته آینه افتاب

جدائسم و معرفت روحیه بیدل است. به همین جهت وازۀ آینه در شعر اخگر از جهت برتر اندازی نور جلوه‌گاه کمال اشراق است. بیدل اگر تنها منظره‌های طبیعی را عکس برداری می‌کرد امکان آن می‌رفت که آینه بدستان نه چشمه نور بیدل می‌شد. در همین مثنوی محیط اعظم شعری از این گونه، در باب صراحت گفته شده است:  
 ز صافی چو آینه بی غبار      توان دید راز دلش آشکار  
 در این ضمن حالا به مثنوی طو و معرفت متوجه می‌شویم. در اینجا حجاب را بدین گونه به تصویر کشیده است:

چو او توان صفای سینه دادن      نفس را صیقل آینه دادن

در این شعر «حجاب» به عنوان علامتی برای ضلوعی‌گری و حالکی وجود دارد. این است حرارت شدیدی در غم‌انگیز و احساسات روی داده است. در این مثنوی سخن از باران در مناطق کم‌هسانی بی‌رات به میان آورده، منظره قطره‌های بکران را که از ابرهای تابنده روی زمین می‌افتادند، بقرار زیر عکس برداری می‌کند:

به تعمیر دل منان روانه      شکست یک جهان آینه خانه

دقت است احساس ایجاد و یگانگی مروج در بالا، این شعر را تا چه اندازه به یک چیز قیامت آفرین بیدل ساخته است.

حسن بود دگری از نور که مارنگ با مینه بود      حسن ده نظر می‌رسد که بیدل به رنگ سر بساز علامت‌دهنده بوده است. در چهارم مثنوی محیط اعظم به شعر زیر می‌جویم که مراد است به سر رنگ که به مناسبت وازۀ آینه آورده شده است.

غبار نفسهاست در مینه میز      چو طوطیست جوهر در آینه میز

اگر بود سخن از جهانگیری سره      اینجا با ایجاد مناسبت میان طوطی و آینه گونه‌ای لطف شاعرانه پدید آمده و هم معنی آفرینی شده شعری از این فصل در مثنوی طو و معرفت هم وجود دارد:



به اطراف دو لبه چون سوز در جوشی گشوده طوطی از آینه آفرینی  
این در دو شعر را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم در آن استعاره‌های لطیف و  
طرب انگیز تا چه اندازه وجود دارند. این جور استعاره‌ها در سخنان پندار آینه‌ها  
جمله می‌خورند این معنی آینه آفرینی در سخنان کشتی گویندگار دیگر می‌آید و  
بدان رنگ صبح را است به رنگ سیر و مستم دارد او این رنگ را به صورت کرم  
شیرینکار آن یاد کرده است. بطبع تصویر و نظم آفرین این رنگ را اثر بر توانایی در  
برتر می‌شود به صبر جهت گر کلاب و عکس آن در آینه به عقیده پندار بسیار حالت  
ملکوتی است در جای آن صافی جوایم می‌معرفت شده می‌گویند که اگر آن را به من  
دهد مهربا جوش و مستی و رنگینی و رعنائی خواهم شد.

بجویشم چو آندیشه از باز گل شوم چون دل آینه بزم گل  
در جای دیگر سخن از من که در جام باشد به میان آورده توسط تشبیه لطیف و  
طرب انگیز زیر زیرایی آفرینی می‌کند:

چمال سخن راست آینه دان چو گل ساغر رنگ را آشیان  
عصر طر در ستوی طین معرفت در جای هنگام عکس بر دام در گشتنای طین لوتیست  
رنگ آمیزی می‌کند:

نشین ها همه آینه تعمیر ز عکس لاله و گل صبح کشمیر  
بیلد و حیات آفرینی زیبای هر شعر بعد از لطیفی و دلانگیزی شعر نیلی به نظر  
میرسد. این شعر در مقابل چشم آینه، نقیصی ایجاد می‌کند که از آینه، ساخته  
شده است که بر اثر عکس لاله و گل، منظره صحرای کشمیر را ارائه می‌کند. صبح کجا  
آینه بر روی شعر خود آینه صبح کشمیر آن را تا اندازه زده می‌رنگی و در حقیقت، ساخته  
است و بر اثر آن صبح شعر جهانی حالت و دلانگیزی شده است.

لحن تأثیر رنگ صبح قرار گرفتن پندار هنگامی به اوج خود رسیده چشم می‌آید که  
رابطه‌ای میان آن، روی محبوب به صورت تشبیه و استعاره برقرار می‌شود. عصر می‌از  
غزل‌های زیبای او بفرار زیر است:



ز رویت آینه صفحه گل زگیسوت شانه موج منیل

ترجیه کند که چه لحنی بر از شعلگی دارد، بوز این مطلع:

ای تماشایت چو من پرور بچشم آینه بی تو خس می پرورد جوهر بچشم آینه

ایضا در آینه بهار روی محبوب دیدنی است و فی که قطره های خوبی بر روی محبوب باشد و عکس آن در آینه می افتد، بیدل می گوید:

کرد طوفانها بهشت و کوثر اندر آینه

چشم مخمور محبوب هنگامی که در آینه برآید اندازی می کند به شیوه عجیبی زیبایی ها را به نمایش می گذارد:

به چشم آینه ناچطوره گر شد چشم مخمور

زمستی چون مزه بر یک دگر افتاد جوهرها

عکس زیبایی و زیبایی رنگین محبوب چون در آینه می افتد آنقدر احساسات رسانی را در بیدل ایجاد می کند که بی روی اندیشه اش از آن آبادان می شود و ما می توانیم آثار او را در هر یک از آفرینشهای او به طور آشکار ببینیم، در محیط اعظم میخانه را بقوار زیر توصیف کرده می گوید:

بساطش چو آینه روی خور زموج صفا جام لبریز نور

می را در جام مشاهده نموده می گوید:

ز آینه اش موج می آشکار جو خواب بریشان چشم نگار

همین طور در جامی صبح را آینه روی ساقی شمرده و به آن سوگند می خورد:

صبحی که آینه روی تست بشامی که در چین گیسوی تست

نظام صبح و شام و رنگینی شوق در کرانه های افق شام گاهی درست بسان زیبایی رخ دشتار و لبهای خلیج وی می ماند. از بهم آمیزی چندین رنگها وی چه تصویر جالب و ملایمی را کشیده است و عاطفه ای که شعر از آن برخوردار است اگر آن را هم همراه آن تصویر یکی ببینم احساسات نا چه اندازه لابلای و تویر تو بچشم می رسند.



من شخصاً عقیده دارم بر آنکه بهم آئینه‌ی بیجا هیچ رنگ و نور احساسی از آینه در بیدل به وضعی که در مثنوی طور معرفت وجود دارد در جای دیگر کمتر چشم می‌خورد هنگام سرودن این مثنوی عواطف او آنقدر رو به افزایش رفته بوده که به رحمت می‌نویس در جای دیگر یاد کرده و نامیده‌هایش تا آن درجه گام به پیش نهاد که ما مشاهده آن آینه به شکست می‌آید این شاهکار مشتمل است بر یک هزار و دویست بیت که در طرف تنها دو روزه سروده شده که از آن باران هنگامی که مظهر آن را می‌کشید برای آنکه حسن و زرقانی در احساسی ایجاد کند به طور استفاده می‌گوید:

چه ابر؟ آینه‌ی داز گل و مل      بهار صد شبستان زلف و کاکل

نگاه کنید به تعبیر معنی آفرین و زیبایی که برای اظهار کثرت در مصراع دوم به کار برده است اما برای بیان کرد زیبایی، رنگبر و لطیف قوس و قزح، شعری که از خامه توانای بیدل در این مثنوی سرود آمده است، نظیرش کمتر می‌توان یافت و آنقدر ابتکار در این شعر به چشم می‌خورد که نمی‌توان آن را بیان کرد. حالا قوس و قزح را در مقابل چشم قرار داده به این شعر توجه کنید:

که وا کرده است بر آینه آفرین      که عکس کرد عالم را چرخ و بر

از دیدگاه زیبایی‌شناسی، مثنوی طور معرفت گامی فراتر برمی‌دارد خیلی در اثر معروف خود مروج به شعر (Delicacy of Poetry) می‌گوید: "شعر از زیباییهای جهان عالم بر می‌دارد و چیزهای مألوف را طوری ارائه کند که گویی از آن آینه‌ی آگاه نبوده‌ایم". بیدل در مثنوی طور معرفت هم برده از روی زیبایی‌های پنهان برداشته است و نیروی متخلف‌تر حشر در بعضی اشیای عادی و مألوف بریزاده‌های را به‌کار برده است که تا امروز در نظر نگاه هیچ‌کس قرار نگرفته است و رنگهای سنگ حنظل کوه بیوان را بیان کرده می‌گوید:

ز آب و رنگ خوسنگی و خشتی      نقابی جبره‌ی زار بهشتی

دل هر ذره‌اش نخم بهاری      کجا سنگ و چه خشت آینه‌ی زاری





به چشمت هر کجا خشت و سبزه است      زیارت گاه عشقی و حمالست  
به دل ناکی توان رنگ هومر کاشت      که اسکناس غریب آینه‌ای داشت  
حقیقت تا سر اظهار دارد      از این آینه‌ها بسیار دارد  
بیزاین هر خاک صد گلشن در آغوش      کف هر خاک صد آینه بردوش  
به کوهی از شقایط طبع حارا      شرر چون جوهر از آینه پیدا

دعایوه پرفسور محمد شریف<sup>۱</sup> ضمن یاد اینکه ریایی ماورای طبیعت ریایی خارج است نه باطنی - بر آن ماورای احساس و آن سوی ادراک ماست - نکته شگفتی را می‌کند او می‌گوید با وجود آنکه ما حادث هستیم در ذهن ما اندیشه مبهمی وجود دارد از وجود گشت کامله و بیگانه و قائم به ذات و ههاتنگ با ذات خود. این وجود ولو که بکه و اتهامات همه افراد را فرا گرفته است و ارزشی است که برای تکمیل جمله ارزشها گرد آورده آنهاست. این همان وجود مطلق است که از حیث ذات خود هم ذاتی کامل و هم یکویی کامل است و هم ریایی تمام است. پرفسور مزبور سخن از اندیشه مبهمی از ریایی کامل به شیوه منطقی به میان آورده است، که بیدل با کمال شیوه یک شاعر درباره آن می‌گوید:

بیدل! آن گوهر نایاب سراغ      به محیطیست که پرسیدن نیست  
عکس افتاده در آینه هوش      گل توان گفت ولی چیدن نیست

این اشعار درباره ریایی مطلق چقدر لطیف و طرب انگیزند.<sup>۲</sup>

از سطور مذکور در بالا نومی آید که حتی ریایشناسی بیدل مرحله تمجید ریایی طبیعت را پشت سر گذاشته به مرحله ستایش ریایی مطلق رسیده است ولی قبل از اینکه گم به فراتر بپیم لازم است ترجمه قطعی از کتاب اودو غزل اثر دکتر یوسف حسین خان را بیآوریم.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> پرفسور محمد شریف، *Shams* می ۵-۶-۲۰- بیان شعری در حواله معنی استقلال

<sup>۲</sup> دکتر یوسف حسین خان، اودو غزل به حواله شعر اقبال، اثر سید عابد علی عابد، ص ۱۵.





واژه‌هایی که از آن‌ها رنگ‌های رنگ و بو به وجود می‌آید در ایجاد تأثیر بیشتری در قزل نقش مهمی ایفا می‌کند. چنان‌که بکار می‌رود که گویی کیفیتی از شسته بو شاعر عزلی‌گو مسئولی شده است. در بعضی اوقات رنگ و بو به استعاره تبدیل می‌شود برای زندگی عاطفه‌ای و وجدانی با دانه‌های تحت الشعور توسط این هر دو امر برمی‌انگیزد می‌شوند که سرمایه تحلی می‌شوند رنگ هم رمزی است معنوی از طراوت زندگی و لطافت آن و بارهای چمن و بو و استعاره‌های آن وابستگی عینی دارد. بهار که عبارت است از شمع شدن زندگی و شادایی و نازگی آن چیزی جز رنگ طوفان نیست. درباره کلمه رنگ و آنچه بدان حسگی دارد، دکتر مزبور بدانچه از وضعیتهای رمزی و آیمایی آن اشاره کرده است، در استعاره بدل که در بالا ذکر شد، کاملاً مشهود می‌شود. به محض خواندن این اشعار اندیشه بشری بدل به یک باغ و بهار می‌شود و به طبع وی وحد و حال ایجاد می‌کند. رنگهای سرخ و سبز و پرتو اندازی آن در آینه به وسیله نبوتی متحلیه روحیه شاعر را به یک جزو ربایور و شگفتی می‌رساند که آنجا با عجزگی و نازگی و رعنائی و شادمانی باهم یکجا حکم فرماست. این وضعیت مرموز خیال و عاطفه سرمایه است دی‌قیمت و روح پرور برای گوینده که آن را با قلب گشاده در میان هم حسای خود توریع می‌کند و بدین ترتیب زندگی‌شان را بر از شادایی می‌کند.

بدل رنگهای سبط و ساده را به کنار گذاشته است در مورد رنگهای مرکب سطحی از طوس و قرح بود وی بسیار با معنی است ولی طاووس به عقیده‌اش خیلی عزیزتر است. بدین جهت که نموده‌ای می‌نهایت از رنگهای زیبای بسیار در آن یافته شود. در مثنوی طووس معشیت دهگانی که متغیرهای را تصویر می‌کند می‌گوید:

طاووسان رعنا گاه پرواز بهشتی در هوا بود آشیان ساز

آشیانهای زیبای از فردوس را که طاووسان رعنا به وجود آورده‌اند در فضا تعاشا کبید بنابر همین رنگ پروری آن، طاووس برای طبع رنگین بدل به یک رمز و سمبل بدل شده. در مورد حس زیباشناسی وی این شعر را قبلاً نوشته‌ایم.



بیدل اثری برده‌ای از یاد حرامش      طاووس برون آینه خیال تو چمن شد  
حرام طاووس چقدر وجد آفرین است      در این شعر اشاره‌اش بدین نکته خیالی تماشا  
کردن است. این شعر به شیوه‌ای بسیار جالب درون رنگین شاعر را عکس برداری  
می‌کند شبیه این شعر شعری دیگر هم است:

عصر عسوم چمن آرای پر طاووس است      به خیال تو هزار آینه آغوش خردم  
ریایی یار نیروی متخیله‌اش را چمنستان بیدل ساخته، هر یکی از اعضای شاعر  
درست مثل طاووس چمن آرا شده. گویی در آغوش شاعر هزارها آینه‌ها بودند که بر اثر  
پرتو اندازی رنگین خود به مرفع بزرگی از رنگها بدل شده‌اند. بنابراین ریایی آفرینی  
پرمایند نیروی متخیله‌اش می‌گوید:

به فکر تازه گویان گر خیالم پرتو اندازد      پر طاووس گردد جدول اوراق دیوانها  
شاعران معاصر متشکر و تازه‌گوی وی بر رنگین یابی خود افتخار کرده‌اند ولی بیدل  
می‌گوید: در مقابل نیروی متخیله ریایی آفرین وی استعداد خلاقه آن شاعران اودیش  
دارد. در این شعر برمی‌آید که شاعر پر طاووس پروری طبع خود افتخار می‌کرد. طاووس  
به عقیده‌اش حکم سمبل را دارد یعنی وجود رنگین وی جلوه‌گاه درون رنگین شاعر  
است. در این زمینه به اشعار زیر توجه کنید:

دل ده هر اندیشه طاووس بهار دیگر است      در چه رنگ افتاده است آینه بار گل من  
طاووس ما بهار چراغان حیرت است      آینه خانه‌ای به تماشا رسانده‌ام



طاووس من احرام تماشای که دارد      دل گشت سراپای من از آینه جیدن  
ندانم گل فروش باغ بیرنگ کم بیدل      هزار آینه دارد در پر طاووس تماثل  
عام جوهر نسخه طاووس دارد در یغل      این قدر رنگی که شد بارت شکار آینه  
در این اشعار کلمه «آینه» و «طاووس» هر دو یکی پس از دیگری به عقیده گوینده  
به عنوان سمبل به کار برده شده‌اند.



گویندگان قرار اول هنگام تجربات خود برای آفرینش آثار خویش به پیکردن این احساس بدل می شوند، وجود مادی شان تحلیل شده سر تا پا ادراک می شود و حواس شان بیکارچه شده نوعی وحدت دارهائی از احساسات را به وجود می آورند. آنگاه قوه شنوایی همانا نقش قوه بینایی را ایفا می کند و نگاه به گوش بدل شده ترانه های شیرین را می شنود قوه شنوایی به قوه بینایی بدل می شود و مویهای رنگ و نور طوری بدان می رسند که گویی پرده های دل انگیز هستند و این نتیجه است از لطافت احساسی گردنگانی که حتی چشایی شان بسیار لطیف می شود مویهای رنگ و نور و پرده های دل انگیز را به وسیله نیروی چشایی خود حس می کنند. در این اشعار عرفی همین جلی و فساد لطیف حواس وجود دارد.

گفت و می شنودم هر آنچه گفت داشت که در بیان نگهش کرد بر زبان تقدیم  
نقش چو بخت خویش از نگاه باز گرفت فساد سامعه در موج کونتر و تسخیم  
در این اشعار وحدت و یگانگی قوه های شنوایی، بینایی و چشایی طوری به چشم می خورد که باز شواخص یکی از دیگری امکان پذیر نیست. در ساحت بدل هم این نوع وحدت احساسات یافته می شود آثار بزرگی، حتی در اتمام کودکی و آغاز جوانی آثار به نداشتن می نماید بدل چون در سن بیست و چهار سالگی مثنوی محیط اعظم نوشت اظهار این بیکارچگی لطیف آغاز شده بود چنانکه هنگام توصیف دف می گوید:

ز آینه بگوش در نظر نشد غیر حسن صدا جلوه گر

چو آینه جام بزم شهود ز موج صدا نقش جوهر نمود

در این اشعار بهم آمیزگی نیروهای بینایی و شنوایی وجود دارد اختراک میان این حواس در ساحت دل دوره بعدی بدل هم مثل سابق برقرار بود به طور مثال شعر زیر:

در بیان خانه دل مرده دیداری هست می کشد گوش من از آینه آواز نگاه  
در همین ردیف دو اشعار زیر هم از همین نوع هستند:

تا بشوخی نکشد زمزمه ساز نگاه مردمک شد ز ازل سرمه آواز نگاه

راز محموری دیدار نهان توان داشت صد زبان در مژه دارد لب غبار نگاه



در این اشعار ولی که معنی آفرینی هم وجود دارد ولی اساساً همان وحدت حواس  
برگرفته است که در هنگام پاک سازی عاطفه آفرینی صورت می‌گیرد  
در این اشعار آینه‌ای که دارای قوه بیانی بوده به نیروی گویایی تبدیل شده است  
اشعار زیر هم از این قبیل اند:

دل چیست که بی روی نور دارد بیدار      چو آب از آینه توان ناله شنیدن

❦

حیرت آنگاه که می‌فهمد زبان را از من      گزین بر آینه شود به بشوی آواز من

❦

قاصد بدم ما نفس و این ماست      مگر محرومی ز آینه جبری شنیده رو

❦

این سخن هنوز ز آینه غافل است      حرف زبان شمع و روغن نگفتم

ما به رنگبیهای درونی بدل می‌بریم، همچنین دیدیم که بیکرهای زیبای صفت  
بیک (حسی لطیف و جلد رنگینی و رعنایی به نیروی متخلله‌اش ازائی داشته است  
و در هر حال مشاهده کردیم که او تا چه اندازه شیدای زیبایی ارل بوده و سخن از این  
دانه‌انگی خود را در پوشش استعارات عالی و لطیف به میان می‌آورد. ما با آن عشق و  
محبت و به آن خرد و شور هم آشنا شده‌ایم که موجب ناآرامی بیدل بوده. از دیدگاه  
آفرینش‌رسانهای وی به کلی آگاه شده‌ایم، از عواطف و احساساتی که در سبک بیان وی  
زیبایی و دلکشی و تازگی ایجاد می‌کرد هم کاملاً مطلع شده‌ایم. این امر را هم دانستیم که  
به عنوان گوینده عالی مرده‌ای، هنگام آفرینش آثار چقدر اشتراک و بهم آمیزی لطیف در  
حواس وی به وجود می‌آمد. لذا حالا نیاز به بررسی زیادی برای این امور نداریم. در  
غزلهای وی عاطفه خیال و ادراک و بیان تا کمال زیبایی و لطافت یکجا بهم آمیخته  
به چشم می‌رسند. رعایت واژه و آینه و بنابراین تلازمات مخصوص، این ویژگیهای غزل  
را صد رنگ ساخته از این حیث برای بررسی حسن تغزل بیدل اشعار زیر وی را مورد





مفاعله هزاج و هزاج. ادعا می‌کند که در این شعر لفظ «آینه» انگار دروگهای هجری  
در بر دارد که نظیر آن در سخنان دیگر کرم‌مدگان جهان کمتر توان یافت.

آتش پرست شعله اندیشه‌ات جگر آینه‌دار دل هوای تو سینه‌ها  
نست برق جانگدازی چون ناله‌های دار پیش ازین آتش مزین در خانه آینه‌ها



بس دیده که شد خای و نشد محرم دیدار آینه ما تو غبارست از آنها



صد سنگ شد آینه و صد قطره گهر بست افسوس همان خانه حراست دل ما



یار در آغوش و نام تو سر دلم که چیست سادگی ختم است چون آینه بر لبت ما



دل تقی‌لعلی ندانم که با وحشت بی‌درد سی دلم کدامین بی‌وفا آینه چید اینجا



خوش حرام آینه دار بهار اوست نزار دگر ز جای کنان ماهتاب را



شعرنامه‌ها دارم هزار آینه دربارم حال آهنگ دیدارم چندین بار می‌آیم



در دل هر درانی طوایف دیدار است و سر جوهر آینه دارم تا غبار او ندم



به فاصلا تا کم از حسرت دیدار ایصالی بحیرت می‌روم آینه بر پیغام می‌بندم



نست خاکم یک در عوض بهار رنگ و بر عالمی آینه می‌پردازد از سیمای من







حس و هزار سحره بزرگ در فعل / ما و دل و یک و یکی المثنای آینه



تا قیامت جوهر و آینه می جوشد بهم / از غبارم پاک برون کرد دامان شما  
بررسی های مربوط به زیباییهای هنری و ادبی را با سخن یکی از شاگردان بیدل و  
مکملندگان شرح حال او که بندراین دامن خوشگو نام داشت به پایان رسانم:

آو (مسلما) در این هنر از استادانست که صاحب طرز خاص شده اند و از زمانی که  
سخن آغاز شد این طرز مخصوص به دست کسی نیفتاده اکثر بی انصافهای زمانه از روی  
حسد حرفی چند نامرا در حق جناب کرامت مآب وی می سازند که میرزا بیدل  
غلط گوئی مقرر است و حال آنکه خود به غلطهایش نمیبده اند، تا به کارهایی که از و  
شهرت پیوسته چه رسند و این محضر چهار و بعضی است که مخمور آن فریق است و هر چه  
حضرت گلشن می فرمود که میرزا بیدل پایه ای دارد که این غلطهایش را بعد صد دو صد  
سال اهل لغت و فرهنگها به طریق مست خواهند آورد و ما فرض کردیم که ترکیب سازی و  
لفظ توانی که نامش<sup>۱</sup> غلط گذاشته اند در تمام اشعارش پانصد یا هزار بیت خواهد بود  
جواب بلیه شعرهاست که هم تراجم مدحان مسیح و درست ناسد که می تواند داد؟<sup>۲</sup>

دین رادی چنان آرام باشد کاروانها را

که هم دروغ است یاریگروان سنگ نضائها را



۱- مردم به تعبیر اعرام گذاشتند که بیدل آن را ابعاد کرده بود ایراد گرفته و آن را غلط قرار دادند ولی  
علامه اقبال مرتکب بود که چنین تعبیر و اصطلاح آن لغت اداس را روشن کرد که سید باشد و بیدل  
وجود دارد چون در قسمت بیدل متحرکه (۱۹۳۶/۱۹۳۷) است این جور تعبیر است در صحبت او یافته می شود  
در نسخه جامع تعالی و گواهی به آمنت و سکوت دارد اما در جمعیت و اثری از آن وجود ندارد  
۲- مطبوعه خوشگو، دفتر نایب، بندراین دامن خوشگو، مطبوعه پناه، ص ۱۱۷.



# نقش زبان و ادبیات فارسی در تشکیل فرهنگ مشترک هند و ایران

○ دکتر غلام سرور  
دانشکده مولانا آزاد، کلکته

ملت‌های هند و ایران با وجود اختلاف بسیار در زبان و مذهب و رنگ و نژاد دارای یک فرهنگ مشترک هستند که آن را فرهنگ مشترک هند و ایرانی می‌نامند. این همان فرهنگی است که در شجره پیوند و ارتباط مذهب بین دو کشور ایران و هند به وجود آمده است. در تشکیل و ترویج این فرهنگ با شکوه، زبان و ادبیات فارسی نقش مهمی ایفا نموده است و تا گفته نباشد که ما هندیان فرهنگ مشترک را موجب فخر و مباهات خودمان به شمار می‌آوریم.

اگر تاریخ و وضعیت جغرافیایی شبه قاره هند را مورد مطالعه قرار دهیم می‌بینیم که در زمان قدیم مردمان هند و ایران خیلی بهم نزدیک بوده‌اند و این در ملت نامدار و پیروست از آثار تاریخ در هنر و ادبیات و فرهنگ و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مشترکات زیادی داشته‌اند. از این لحاظ و زیر هد و رهبر فکری پانده جواهر لعل نهرو که در تاریخ و فرهنگ جهان اطلاعات فراوان و دامنه داری داشت از روابط مشترک هند و ایران این گونه یاد کرده‌اند:

“در دوران تاریخ زندگی بشر هیچ دو ملت و جماعتی مانند ایرانیان و هندیان تا این اندازه به هم نزدیک نبوده و تا این پایه مناسبات دوستانه با یکدیگر نداشته‌اند.”<sup>۱</sup>

۱- جواهر لعل نهرو: *Discovery of India*، ص ۱۱۲.



ایرانیان و هندیان اصلاً از نژاد آریائی هستند و به اعتقاد فرابین تاریخی و فرهنگی می‌توان ادعا کرد که گروه مشترک هند و آریائی و ایران باستان از نژاد مزبور ناشی شده‌اند. دانشمندان تاریخ هند چوپرا، پواری و داس می‌گویند که ساکنان هندوان و ایرانیان مدنی دراز با یکدیگر زندگی می‌کردند تا سرانجام مبین اصلی شان را ترک کرده مهاجرت کردند و در کشور هند و ایران اقامت گزیدند.<sup>۱</sup> از مطالعات تاریخ ریاضیاتی هنر روشن می‌شود که هر دو زبان سانسکریت و فارسی از شاخه هند و آریائی که اصلی هند و اروپائی بوده سرچشمه گرفته است.<sup>۲</sup> از این رو دکتر ندیر احمد به این نتیجه رسیده است که این عوامل طبیعی میان پهلوی و سانسکریت بود که موفقت هنری برای مردمان این دو کشور فراهم کرد تا با فرهنگ یکدیگر بیشتر آشنا شوند.<sup>۳</sup>

خلاصه اینکه سابقه روابط هند و ایران به قبل از ورود مسلمانان به هند می‌رسد و در زمان شاهان هندو، روابط بازرگانی و فرهنگی دو کشور هیچ وقت گسیخته و منقطع نشده ولی با ظهور اسلام و به خصوص با ورود غزنویان در سده یازدهم میلادی به هند روابط دو کشور بیش از پیش استوار گردید و زبان و ادبیات فارسی در هند رواج یافت. با بررسی که شاهان غزنوی در پیش گرفتند لاهور به صورت یکی از مراکز فرهنگی ایران درآمد و سخنرانی مثل ابوالفرج رومی، مسعود سعد سلمان و نویسندگانی چون ابوالحسن علی بن عثمان هجویری در آنجا ظهور کردند.<sup>۴</sup>

بعد از تأسیس دولت مسلمانان در هند به دست قطب الدین ایبک و استحکام آن توسط خلجیان وی، زبان و ادبیات فارسی در سراسر هند گسترش یافت. اگرچه

۱- چوپرا، پواری و داس، سه شال-کنچول و ایکونومیک سنتری آف انڈیا، دہلی، ۱۹۶۴، ص ۳۷.

۲- ینگوستک سروی آف ادبیات، ج ۱، ص ۱۵۲-۳.

۳- ندیر احمد، مجله انڈو ایرانیکا، ج ۲۷، ۱۹۸۶، ص ۱.

۴- ا. ا. غنی، پری مغل پرشین این هندوستان، دہلی، ۱۹۶۰، ص ۱۵۵.



عورتان و تیموریان لوک براد بودند ولی در زندگی خود زبان و فرهنگی ایرانی را جدا قبول کرده بودند و سانه گفته خلیف احمد نظامی «در عهد سلاطین ترک به آنها نظایر شهر یاری، اسمهای مؤسسات، آداب رسمی، زبان و ادبیات، مدیریت نظامی و بلکه تمام جزئیات اداری دارای محیط فارسی و رنگ ایرانی بوده<sup>۱</sup> در زمان سلاطین ترک، قبل از تأسیس سلسله مغول در هند گروه کثیری از منصوبان، سیاحان، هنرمندان، بازرگانان، سرایان، شاعران، موسیقی دانان و منتقدان از ایران و افغانستان و آسیای میانه مهاجرت کرده و وارد شبه قاره هند شدند و در شهرها و روستاهای مختلف اقامت گزیدند. گذشته از اینها که اکثریت عددی داشتند ترک و تاتار و حتی خلیفان عرب که از راه ایران وارد هند شدند از سرچشمه تمدن ایرانی سراب شده بودند و حتی که آنها در هند قدم نهادند زبان و فرهنگ ایران را بسط و توسعه دادند و در نتیجه بشر از پیش نزدیکی و هماهنگی بین دو کشور قدیم و عظیم به وجود آمد. ابرالحسن ندوی، یکی از عالمان و پژوهشگران برجسته هند در دست گفته که از سده یازدهم کشور هند از جهت سیاسی و فرهنگی تحت تأثیر و نفوذ ایران درآمد و در زمینه اصناف و فرهنگ، علم و ادب، فکر و نظر، اثر مهمی از آن گرفت<sup>۲</sup> بنابراین می توان گفت که دوره سلاطین هند از جهت صوری و معنوی از ایران مایه گرفته بود و این بود که شاهان هند همیشه از آداب و سنن ایران پاسداری کردند و با حمایت و پشناسی آنها، زبان و فرهنگ ایران در هند خیلی پیشرفت کرد و مورد پسند مردم هند واقع شد.

در مورد اصناف و ارتباط معارف و فرهنگ هند و ایران، منصوفان و عرفای گرام نیز نقش برجسته ایفا نموده اند چرا که قبل از تأسیس دولت اسلامی در هند وارد این کشور

۱- که خلیف احمد نظامی نسبت به کلیم ان بدیوان ادب (Glance and culture in Medieval India) دهلی، ۱۹۸۲، ج ۱، ص ۱۶۳

۲- ابرالحسن ندوی: تاریخ دعوت و عزیمت، دهلی، ۱۹۸۲، ج ۱، ص ۹۸.





شده بودند و در اطراف و اکناف این دیار پراکنده شده اعلام دین حق کرده بودند افکار صوفیانه و فلسفه اسلامی که توسط صوفیای کرام وارد هند شد مبسوط بر اندیشه عرفانی بود که حقیقتاً از سرزمین ایران سرچشمه گرفته بود. تصوف ایرانی دارای یک نظر بر آرایش و فکر آزادانه بود. بدین سبب توحه مردم هند را بزودی به سوی خود جلب نمود و بسیاری از مردمان این کشور به اسلام گرایدند. بدیهی است که افکار و نظریات امام غزالی، محمود شبستری، علی هجویری، ابوسعید ابن الحیر، عبدالله انصاری، سنائی، عطار، رومی، حافظ و جامی بر محور عرفان گردش می‌کرد. وقتی علوم و فلسفه اسلامی در هند رواج یافت مردمان این کشور را آنقدر متأثر کرد که آنها فلسفه اسلامی را از میراثهای با ارزش خود شمردند و جداً به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداختند. دیگر اینکه طریقه فکر و سبک اندیشه هر دو ملت یکی بود و هر دو نژاد از یک ریشه منشعب بودند<sup>۱</sup>، هر چه که از ایران آمد برای هندوان آریائی نژاد و مسلمانان هندی که تازه به دین اسلام درآمدند مورد ستایش و به شمار رفت. انکار نمی‌توان کرد که زبان و ادبیات فارسی در تشکیل فرهنگ هند و ایران نقش مهمی ایفا نموده است. گرچه زبان فارسی به عنوان یک زبان خارجی وارد هند شد ولی با خاک این سرزمین چنان آمیخته شد که یکی از زبانهای این کشور محسوب گشت. زبان فارسی در میان هندوان هم گسترش یافت و با مرور زمان آنقدر رواج یافت که علاوه بر امراء و اشراف و سربازان در میان مردمان عادی هم در گوچه و بازار از این زبان استفاده می‌شد. دیری نگذشت که زبان و ادبیات فارسی در سراسر هند جان تازه‌ای گرفت و استادان، شاعران و دانشمندانی که در هند می‌زیستند دستور و قواعد زبان فارسی را تدوین کردند و اصول عروض و بیان را مرتب نمودند و کتابهای لغات و فرهنگهای جامع تألیف نمودند.

۱- خلیق احمد نظامی، دکتر اسحق سیموریل لکچر- ۱۹۸۱، ص ۸.

۲- علی اصغر حکمت: سرزمین هند، ص ۶۲.





علاوه بر این، شعرایی با کمک با شیوه ادبی خود شعر فارسی را به اوج رسانیدند. این دو زبان فارسی در خاک هندی که خیلی حاصل خیز بود رشته تعلیمی دوامید و به مرور زمان به علت تناسب بودن آب و هوای این دیار به صورت یکی، درخت بارور که میوه آن خوشتر و شیرین تر بود رشد کرد.

زبان فارسی ادبی و علمی و فرهنگی محلی را تحت تأثیر خود قرار داد و اثرات زبان و فرهنگ هند را بر حذب کرد و به تمام سنگ و روش خاصه از اندام زبان از ایران جدا شد و با حال و هوای کشور هند جو گرفت. <sup>۱</sup> زبان فارسی مثل زبانهای رایج در هند از باد و خاک، هوا و صفا، گل و درخت، رودخانه و کو هساره عادت و روش هند استفاده کرد و بدین سبب بر اثر رواج زبان فارسی در هند سنگ بازه‌ای در شعر و سخن که آن را سنگ هندی می‌نامند به وجود آمد و به دست شاعران هندی ازاد به تکامل رسید. گذشته از این بخش عظمی از ادبیات فارسی که در هند رواج یافت طرد و روش جداگانه‌ای ایجاد کرد و بعد از وارد شدن مغولان به هند زبان و ادبیات فارسی با نظارت و سرپرستی حکمرانان فارسی دوست و اهوائ سخن پرور به اوج کمال رسید و در مراسم هند مورد توجه خاص و عام گشت. شاعران نامور و برجسته‌ای چون فیضی، هروی، ظهیری، ظهوری، صائب، بدای، غالب و غیره در رسته شعر و سخن آثار پر ارزش برجای گذاشتند و دانشمندان و استادان به سز با کلمات مهم و جامعی در تمام اصناف علوم و هنر مانند تاریخ، جغرافیا، لغات، تصوف، تذکره نویسی، فن اداره جامعه و مملکت داری، فن تیراندازی، فن شکار، نجوم، منطق، موسیقی و نقاشی به وجود آوردند. سخن پرورانی و سرنویسی به فارسی در هند در دوره مغول تا جایی پیش رفت که سرزمین هند در سبزه فتن و ادبیات فارسی هم در کثیبت و هم در کسبت از ایران پیشی گرفت. بنا به گفته عبدالغنی اشعار نغز فارسی که در این دوره سروده شد و



کتابهای سودمندی که در تاریخ یا به صورت ترجمه از کتابهای سانسکریت و هندی، تذکره شعرا و لغتنامه فارسی در این دوره پدید آمد شکفت انگیز بود و از حیث مبکک شاه‌های مسلمان داشت.<sup>۱</sup> زمانی که محیط هند برای توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی سازگار و مساعد بود در ایران به سبب سخت گیریهای معصیان دولت و اشتغال دولت به جنگهای بی دریغ پیشرفت شعر و ادب بحال افتاد و در آمد و دچار رکود گردید. ملک الشعراء بهار وضعیت ادبی این دوره را چنین بیان می‌کند:

در دهلی دربار بزرگتری تشکیل شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید. بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است. شکی نیست که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند ولی در دربار دهلی شاه و دربار و حرم سرانجام همه به فارسی گفتگو کرده‌اند.<sup>۲</sup>

ملک الشعراء می‌افزاید:

در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان مشرق و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می‌شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد.<sup>۳</sup> در آن دوره شعر پر فسوری، جی، براؤن هم همین طور است، می‌گوید که به سبب بر خدائی صفوات، بازار سخن سوایی را کد شد و این رکود دو سست سال ادامه داشت.<sup>۴</sup> تا می‌رسیم که در دوره صفویه بسیاری از ارباب ذوق و کمال از سوزین ایران به جانب دهلی و دیگر مراکز علمی و ادبی مهاجرت نمودند و جاه و حشمت به دست آوردند.

۱- محمد عبدالغنی: پیشین لینگویج ایت لیتیرچر ایت دی مغل کورت (A Persian Language Literature at the Mughal Court)

۲- ملک الشعراء بهار، یک ن سو، ص ۸۵

۳- همان، ص ۸۵

۴- ای. جی. براؤن، آلتیریری مشرقی آف پرشیا (A Literary History of Persia) ج ۳، ص ۲۲



به سبب رواج و شهرت زبان فارسی کتابهای سانسکریت به زبان فارسی ترجمه شد. راماین، مهابهارت، هری و سایر راج نرنگی، البروا وند و باگوت گیت، پنج لاکش، سنگامر تپسی، پنجاکیامه یوگا وشت، بی دیشی و غیره از آثار مهمی است که از زبان سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد و مقبول عالم گشت. اگر این آثار سانسکریت به زبان فارسی ترجمه نمی شد شاید تا امروز باقی نمی ماند. نکته مهم دیگری است که با ترجمه کتابهای سانسکریت، مسلمانان از نظریات و افکار و مذهب هندوان آگاهی یافتند و هندوان هم به خواندن زبان فارسی رغبت پیدا کردند.

گذشته از این ترجمه ها، آثار متعددی مربوط به روابط مستحکم بین فلسفه و ادانت و تصوف تألیف شد تا اهمیت این رشته مشترک بین هند و ایران روشن تر شود. نگارش مجمع البحرین از دارا شکوه یکی از بهترین آثار در این مورد است که رشته نزدیکی بین دو ملت را محکم کرد. علاوه بر آن دارا شکوه وندا و ویاسند را هم به زبان فارسی منتقل کرد. از این رو علاقه و ارتباط دیرینه بین هندوان و مسلمانان بیش از پیش تقویت شد و یک فادر مشترک در میان آنها به وجود آمد.

این امر مهم قابل توجه است که با گسترش زبان و ادبیات فارسی زبانهای دیگر نیز در هند به رواج یافت مانند هندی، پرتغالی، آسامی، پنجابی، سند، کشمیری، سنگالی و ... خصوصاً زبان اردو که مستقیماً از زبان فارسی ریشه گرفت. بعضی از دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که تقریباً همه زبانهای رایج در شبه جزیره های عربی و فارسی به اندازه زیادی که با این دو زبان دانشمندان لغات و اصطلاحاتی اخذ نموده اند. راه های فارسی در حقیقت آندو زبانهای هند مخلوط شده که در سده بیستم میلادی بدو آن راه ها استفاده از آن زبانها مشکل است بدون شک و تردید می توان این امر را در صحنه روابط فرهنگی بین دو کشور از نقاط برجسته محسوب داشت.

۱- دکتر نذیر احمد، مجله آندو ایوایکا، شماره ۱۹۸۶، ج ۳۷، ص ۱۰.

۲- این، امر، گروپکر، مجله آندو ایوایکا، ج ۱۷، ص ۹.



زمان اردو که در حال حاضر یکی از پرجمع‌ترین زبانهای شبه قاره به شمار می‌رود، آریه‌دار نفوذ و تأثیر تمدن ایران در هند است. هر چند که هر دو زبان هندی و اردو دارای یک ریشه هستند و در ابتدا هندی، هندی با هندوستانی نامیده می‌شدند ولی با مرور زمان، تحت تأثیر زبان فارسی یک زبان تازه و نوین به نام اردو به وجود آمد و این زبان در در تشکیل تمدن مشترک و موکب در سراسر هند سهم بزرگی ایفا کرده.

به علت توسعه و اشاعه زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، هندوان دوباره وحدت را مورد توجه قرار دادند. صوفیان برحسب که فارسی زبان بودند چون به هند قدم نهادند همه علوم و فلسفه‌ای را که در ایران و در زبان فارسی رواج داشت همراه خود آوردند و در رعبه مذهب فکر آزادی را که ناشی بر وحدت وجود بود گسترش دادند و در نتیجه آن، رهبران هندوان مذاهب جدیدی با عقایدی شبیه اعتقادات اسلامی و اصول و مبانی بر پایه برابری و مساوات تأسیس کردند. سیکزم، بهکنی، برمو سماج، آریه سماج مذاهب و تہذیبهای مذهبی هستند که از افکار عرفانی صوفیان کرام سرچشمه گرفته‌اند. این نوع فعالیتها، حقیقتاً باعث شد که افکار و فرهنگ مردمان هند و ایران نزدیکتر و با یکدیگر متداخل شوند.

چنانکه می‌دانیم زبان فارسی در زمان سلاطین لودهی و مغول به عنوان زبان رسمی و فرهنگی قول عام یافته و به اوج لوقی رسیده بود. هندوان نیز در عهد ابراهیم لودی زبان و ادبیات فارسی را مورد توجه قرار دادند. وقتی که لودرمل وزیر مالیات اکبر پادشاه دستور داد که در تمام ادارات دولتی حساب مائیه به زبان فارسی تنظیم شد بیشتر هندوان زبان فارسی متداول شدند و با حدیث و علاقه‌مندی در این زبان خیرین و پر جاذبه مهارت کامل به دست آوردند. گذشته از این اکبر مدرسه‌های دولتی هم تأسیس نموده تا کودکان هر در ملت زیر یک سایبان درس فرا بگیرند. در نتیجه این سیاست، برای اولین بار پسران هندوان و مسلمانان همدرس شدند و با مذاهب و افکار و ستنهای یکدیگر



آشنایی یافتند. از این دو ریشه و اساس فرهنگ مشترک هندو ایران قوی‌تر شد و این نوع فعالیت‌های دیگر هم در رشد و نمو این فرهنگ مشترک و ترکیب لغات مهمی بر جا گذاشت.

خلاصه اینکه در دوره هشتصد ساله سلطه مسلمانان بر هند، در نتیجه اتصال و روابط فوق العاده بین فرهنگ دو کشور یکی فرهنگ جدیدی موسوم به فرهنگ مشترک (Composite Culture) به وجود آمد و در حال حاضر این فرهنگ مشترک یکی از میراث‌های پرارزش ملت هند است که سبب افتخار ما هندیان می‌باشد.







## قطب بنگاله حضرت صوفی سید فتح علی ویسی به عنوان شاعری نعت گو

دکتر محمد امین «عامر»

دانشکده مولانا آزاد، کلکته

در قرن نوزدهم میلادی سرزمین بنگاله یکی از شعری فارسی و هندی عارف و شیخ طریقت و پیر و مرشد را در گهواره خود پروراند که در تصوف و معرفت مدام بنده داشت. آن شخصیت ارجمند که نام مبارکش سید فتح علی و تخلص او «ویسی» بود، در فن علم و عرفان جلوه گر شده در بنگاله چراغ رشد و هدایت را روشن کرد و مردمایی را که گمراه شده بودند به دین حنیف و شریعت راهتایی داد.

حضرت صوفی سید فتح علی ویسی رحمه الله علیه در هزار و هشتصد و بیست و پنج (۱۸۲۵) میلادی در چانگام در حواله سگالادشی توگند یافت. وی در هفترس با پدرش به مرشد آباد مهاجرت نمود و آنجا در منطقه دهسه (Dahsa) در مدرسه‌ای که آوازدهاش در سراسر ایالت بنگال پیچیده بود، تحصیلات خود را تکمیل نمود. وی در تفسیر قرآن، حدیث نبوی، فقه، عقاید، منطق، فلسفه، بلاغت و مخصوصاً در زبان و ادبیات عربی و فارسی مهارت داشت. پس از تحصیلات ظاهری طبعش به تصوف و معرفت مایل گشت و برای تحصیل باطنی به خدمت مولانا صوفی نور محمد نظامپوری (م: ۱۸۵۸ م) حاضر شد و دست یعت به او داد و در حلقه ارادتمندان وی درآمد و مدتی دراز در خدمت پیر و مرشدش منزلهای سلوک را طی نمود و در این راه خیلی رحمت کشید و اکتساب علم طریقت کرد و بر اثر صحبت او و فیض روحانی که از وی گرفت به مرتبه



تظلم بنگاه حضرت مولوی سید فتح علی ویسی

شیخ حریت و عارف کامل قلم بردید. وی با سلسله تصرف عالیه و سلسله تشبیه مجذوبه ارتباط بی دالیت و محار و حلیفه سلسله عالیه بود.

ویسی پس از تحصیلات باطنی برای کسب معاش راج به سوی کلکته نهاد و در متبایرج نواحی کلکته به عنوان دبیر مخصوص واحد علی شاه به خدمت وی پرداخت و در این خدمتگذاری پیشرفت کرده به عنوان رئیس (Superintendent) و در حدود دوازده سال وظائف مربوط به این منصب را به خوبی انجام داده در چهل دو سالگی در هزار و هشتصد و شصت و هفت (۱۸۶۷) میلادی از این منصب مستعفی شد.

ویسی در اواخر عمر راه توفیق و قناعت را برگزید و بقیه زندگی را به اصلاح عقاید مسلمانان، تبلیغ دین و خدمت بندگان خدا اختصاص داد و در حدود نوزده سال نیز به این کار اشتغال داشت و سرانجام در شصت و یک سالگی بتاريخ ۶ دسامبر ۱۸۸۶ میلادی بر اثر یکشنبه در کلکته زندگانی را به وداد گفت و در همین شهر مدفون شد. آرامگاه وی در مانگ لند نزدیک کلکته زیارتگاه عقیدتمندان و ارادتمندان ویست.

### ویسی و نعت‌گویی

امام شاعری ویسی نعت‌گویی است که تصویر آن در مراسم دیوانش به نظر می‌آید. وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را پیش از جان و دلی دوست می‌داشت و از مدح و تسبیح و توصیف و تعریف محبوب در جهان خیلی لذت می‌برد تمام زندگانی‌اش را با عشق سیری و در شاکوئی حبیب گریا سربرد و دین و ایمان وی همین بود چنانکه می‌گوید:

و سی از دین و ایمان اینقدر داریم پس دین ما عشق محمد، حب او ایمان ما<sup>۱</sup>

ویسی در وصف محبوب رب العالمین شعرهایی سروده است که درخور اعتنا می‌باشد، ملاحظه کنید:

چه جانان شاه خروانی سرسبز ناز ناپایی / لدم ناسر عجب شانی سراپا صبح خندانی  
خطیب انبیا آمد، مدیح او خدا آمد / خطابش مصطفی آمد، گدایش شاه و سلاطین<sup>۲</sup>

۱- دیوان، ص ۴

۲- همان، ص ۱۸۱



آب روان که همیشه جاری است هیچ آنها ندارد. عید عشق و محبت شو در جان و تن  
 ریزی جاری و جابگزین است چنانکه می‌خواهد.  
 بی لعل روان بخش نو چون آب روانست. هر جا در و تنم عشق به چون آب روانست  
 به تخصص شاعری خودش در نخستین غزل از شرح می‌دهد که کلامش بر حوصله  
 و آسان فایده می‌باشد و نقطه عطف است و آرزوی ذات مقدس حضرت رسول اکرم  
 صلی الله علی و سلم است. یک قطعه در زیر باره ذیلاً ملاحظه کنید.

مشرق حبیب محمد مطلع دیوان ما      مطلع خورشید عشق سینه سوزان ما  
 در نه هر لفظ پنهان ناله دلسوز ما      در تن هر حرف پند آتش بهیجان ما  
 هر غزل آتشکده هر بیت آن یک شعله‌ای      آتشی افروخته هر مصرع دیوان ما  
 آنکه او محبوب رحمان دل شهید آن او      وانکه او مطلوب برادران آرزوی جهان ما<sup>۱</sup>  
 نمونه دیوانگی و فرزانیگی وی در عشق نبی، در شعرهای این ملاحظه شود:

دیوانه نهان باشم و فرزانه بظاهر      در عشق شه خیل رسول عادم است

❦

پادشاه کشور عشقم جتوون دستور من      مسند ما خاک کویشت، کوی او ایوان ما

❦

هر کسی را رهبری هر دست را یک دامن      دست ما و دامن احمد سر این تدبیر ما

❦

سید جمله جلیلان احمد محبوب حق      حب او بس رهبر ما عشق او بر پیرو ما<sup>۲</sup>  
 اشعار فوق الذکر عمداً تفسیر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول است. بزرگتر از این مقصد  
 چه خواهد بود که کسی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را رهبر و راهنمای خودش  
 گرداند و از عشق نبوی حظ برد.

یک قطعه دیگر از قصیده نعت وی ملاحظه فرمائید.

۱- دیوان، ص ۵۱

۲- همان، ص ۲۶

محبوب خدا سید گوین محمد      کو ذبله دین است عورت را و محرم را  
سلطان رسل شاه ملک پادشاه دین      کو رحمت حق است مونس امیر را<sup>۱</sup>  
ریسی گرچه عاشق صادق و شاعر عالی رتبه است ولی در نعمت گویش آن ذات مکره  
احساس بر مضامین و کلمه مانگی دارد شعور را ملاحظه کنید

ریسی کجا و نعمت حبیب خدا کجا      ذره کجا و مدحت مهر منور را<sup>۲</sup>  
ولی با وصف محبوب در عالم شاعر عظمتی به دست آورده است که به آن ذره و فقر  
و اظهار مسرت می‌کند:

در زمره مضطرب چون زمره سازیم ما      در سعادت با ملائک بین که نیازیم ما  
چون سزایم نعمت آن سلطان دین محبوب حق      طالع ما بیز که حق زمره سازیم ما<sup>۳</sup>  
این بزرگ شاعر خیالی خوشحالی است که در نعمت مضطرب صلی الله علیه و سلم  
همراه خدا و فرشتگان خبر که زمره پردازی باشد و شمس نعمت گویش او باعث شد که با  
مولانا «طوطی شکرستان» و «شبه شاعران» وی در وصف شعرای فارسی جای گیرد  
به شعرهای پایین توجه فرمایید:

این رسی کج میج بیان از فیض نعمت آمده

هم از حدی، خسرو نواز حسان بیان سعدی سحر<sup>۴</sup>

ریسی اندر نمای تو هر دم      شمع طوطی شکرستان باشد<sup>۵</sup>

ریسی ترا سزد که به نعمت حبیب حق      روح الامین خطاب شد شاعران دهد<sup>۶</sup>  
مولیٰ سید فتح علی ریس رحمة الله علیه که عشق نبوی و نعمت گویش را دین و ایمان  
خود قرار داده است، می‌خواهد که تمام زندگانش را به تعریف و توصیف حضرت

۱- دیوان، ص ۶-۱۳.

۲- همان، ص ۷-۲۶.

۳- همان، ص ۸۰.

۴- همان، ص ۸.

۵- همان، ص ۲۴۸.

۶- همان، ص ۸۲.



بجای صلی الله علیه و سلم صرف لعابند این مقصد بزرگ و بیک زندگی را با بیروی  
پادشاه اشعار زیر ظاهر می نماید.

و بیا نا زنده باشی در جهان	باشی اندر نعمت او شکر شکن
و بیا ورد زبان کن روز و شب	مدح و وصف آن شاه خیرالنور
و بیا شریک است پیش عاشقان	دل بحر حجاز ده جبری دوجن
و بیا اگر عاشقی کارت بود	در غم او ساختی یا سوختن <sup>۱</sup>

### و بی و اتباع سنت رسول

ایمان بالغیب، اقرار باللسان و اعتقاد به وحدانیت و رسالت، سیاد اسلام شمرده  
می شود و بدون ایمان کامل و عشق و محبت به رسالت مآب صلی الله علیه و سلم هیچ  
کس دعوی مسلمانان نمی تواند بکند چنانکه می گوید:

سماں خوانم آن کس را که دو دل عشق تو دارد

کسی کز عشق تو خالی نمی خوانم مسلمان<sup>۲</sup>

اتباع سنت نبوی قرآنی است و تشابه عشق به نفس و بیسر علاوه بر این که  
شاعری نازک خیال است، باید احکام شریعت و در پیروی سنت رسول اکرم (ص)  
سوره ای عالی بود که اطاعت و اتباع نبوی را در سراسر حیات لازم می شمرد. در  
قرآنی نعت خود در باب پیش گرفتن راه مستقیم و اتباع سنت رسول صلعم شعرها  
سروده است که سوره ای از آنها را ذیلاً نقل می نمایم

چون راه مستقیم به جرئت تو ایست و بی به جان گزیده ده مستقیم را<sup>۳</sup>

۴

خامکار است ترک سنت تو عقل خندد به خام کاری ما<sup>۴</sup>

۵

۱- همانجا ص ۱۶۱

۲- همانجا ص ۱۶۱

۳- همانجا ص ۱۶۱

۴- همانجا ص ۱۶۱





اگر عاشق خدا خواهمی به جان خودم و احمد

صراط المستقیم است و راه حسله کامل جان

کسی که خلاف سنت عمل می کند دعوائی حجت نمی از جانب او باطل است بعد از آن  
از شعرهای او را در این باره ملاحظه کنید:

هر طریقی مستلزم آگاهی بود / است بطرف حق نموده و به باطل که داند<sup>۱</sup>

\*\*\*

کسی که منحرف گردد از راه سید احمد / هدایت گیرد که در هر طریقی راست شیطان<sup>۲</sup>  
یعنی اتباع سنت همال بودن در راه مستقیم است و اگر کسی از آن سنت است مطیع  
شیطان است و در برابر خدا یاغی و نافرمان.

بی شک در روزگاری که در کشور هند شعر و ادب فارسی به زوال بوده بسی دور از  
مراکز علمی و فرهنگی ما در ویشی خاکشناسی که یوگتار مملکت برما (Burma) در ایالت  
بنگال می زیست حضرت صوفی سید فتح علی وریسی (رحم) با مولفیت و افتخار  
سجده سرایی می کرده و شعر گوئی به فارسی را با پیرومشتای صدق و صفاء صوفیه و  
عرفیه آلود و هدایت سور و گدازه عشر صادق، جذبات لرم و لطیف، خیالات  
رنگین، برآر اختصار عشر و مروضه کرد و به جایی نرسد و بر عمر و شرف تشبیه و خود  
به مقامی رسیده که هیچ یک از شعرای فارسی آن عصر بر بنگانه همسرش بود  
کتابیات

۱- آینه وریسی، محمد مطیع الرحمن، پناه، ۱۹۷۶ م.

۲- نده (نورالیکلام الحصر) ایران، کلکته، جلد ۴۳، شماره ۳-۴، ص ۵۹.

۳- حیات وریسی (بیطش اردو)، مولانا ابن العابدین احقری، کلکته، ۱۹۵۵ م.

۴- دیوان وریسی، صوفی سید فتح علی، کلکته، ۱۹۳۵ م.

\*\*\*

۱- عمان، می ۵۹.

۲- دیوان، می ۲۶.

۳- عمان، می ۱۲۹.



## حضرت شاه محمد نعیم عطا سلونی

سید نقی حسین جعفری

جامعه هندو، دهلی نو

حضرت شاه محمد نعیم عطا سلونی هشتمین سجاده نشین خانقاه کربیه در سلوک واقع در بخش رانی برلمی در انوارادش، یکی از چهره‌های برجسته ادبی دورهٔ خود به شمار می‌رود. او در سال هزار و دویست و نود هشت (۱۷۹۸) هجری متولد شد و در یکی از فرقه‌های «ارکان» راه تربیت برد. شاه پناه عطا پدر بزرگ شاه محمد نعیم و پنجمین سجاده نشین این خانقاه بود. او نویسنده و شارح عم بود و شاه عبدالعزیز محدث دهلوی علم و دانش او را توصیف و تحسین نموده است. پدر بزرگ شاه محمد نعیم شاعر عم بود. شواهد آن که تاکنون به چاپ نرسیده موسوم به دیوان اشرفی است که دارای اشعاری به زبانهای اردو و فارسی است. این دیوان بیشتر غزلیات است و غزلهای او دارای حسن بیان و فکر و احساس و ادراک عالی می‌باشد. شاه مهدی عطا پدر شاه نعیم عطا هم شاعر بود. دیوان اشعارش موسوم به «نعمهٔ هدایت» است. معاصرین او آثار عارفانهٔ او را زیاد تحسین می‌کردند و می‌خواندند.

شاه نعیم عطا سجاده نشین خانقاه شاه پیر محمد سلونی بود. شاه پیر محمد در فرد عیدهم میلادی زندگی می‌کرد و حتی شهینشاه اورنگ زیب به او احترام می‌گذاشت. شاه پیر محمد و جانشینان او مثل شاه پیر محمد اشرف، شاه پیر محمد عطا، شاه پیر محمد



پناه و شاه نریم عطا از جمله مشایخ معروف هند می باشد و آنها را مسلمانان هند و سلسله چشتی نظامی را در آورده بهار و دکن به اوج خود رسانیدند به دلیل حرمت و دانش این خانواده اهل معرفت و دانش و عموم مردم به ایشان احترام می گذارند و از حدیث آنها سیاس و تمجید می کنند. اسم شاه پیر محمد سلونی و جانشینان معروف او در مشایخ مانند صاحب کتاب، عاقل الکرام، مشکوٰۃ الشیوخ و برهقه الشیوخ آمده است. شاه نعم عطا شاعری چهره است و نویسنده ای معروف بود که آثار زیادی بجای گذاشته است. علاوه بر این او به شرح حدیث و تألیف رسائل درباره سماع و غیره می پرداخته و درباره موضوعاتی هم اظهار نظر کرده است که نظر مشایخ را از فرتها پیش به خود جلب کرده بود این موضوعات عبارتند از رؤیای ناری، محبت و مقام سید القدر و غیره.

شاه نعم در دوره جوانی به تألیف آثار توجه نمود. بعد از تکمیل دروس نظامی، از مولانا حسن بن محمد اصفاری بستی درس حدیث گرفت و وی این استاد بزرگ حدیث را به سلون دعوت کرد و او تا یک سال در مدرسه خانقاه کریمیه اقامت کرد. در اینجا اسبهای بستی از آثارش را می نمود تا متوجه شود که او درباره چه موضوعات و مسائل و اموری اظهار نظر کرده و کتاب و رساله نوشته است.

تکالی شرح التوکل، التوحید فی التوحید، شرح حکمی این جاوید، شرح مسند دارمیز، سفر فی السیف، المحمل العظم فی اسم الله الحکیم، کشف المقادح علی وجه السماع، تصحیح الشیخ علی بن عثمانی التتائلی و آخره، شرح الاصدار فی زیادة القدر.

آثار منظوم شاه نعم عطا هم قابل توجه می باشد. مثنوی او موسوم به مرآت حقیقت و اولین دیوان شعر او به عنوان نظم رنگین در سال هزار و سیصد و بیست هجری به چاپ رسید. یعنی در وقتی که او بیشتر از بیست و دو سال نداشت. مثنوی معراج عشق را هم در سال هزار و سیصد و بیست و شش سرود شاه نعم علاوه بر این آناری که چاپ شده است، دو اثر به نام خمخانه ازل و شاهد غیبی بجای گذاشته است. خمخانه ازل اشعاری از شعرهای متروک اوست و شاهد غیبی مشتمل بر نعت رسول الله و مست می باشد. شاه نعم



عطا در دست و دوزم رمضان سال هزار و سیصد و هشتاد و پنج هجری قمری عالم قاضی را ترک گفت.  
 شاه نعمت چنانکه قبلاً به آن اشاره شده بود و فارسی شعر سروده است، او بر زبان  
 فارسی تسلط داشت. وی مسالمة برجسته سلسله چندی نظامیه می باشد که به محبت  
 داشتن نسبت به مخلوق خدا تأکید زیاد دارند وی چنانکه شیوه مشایخ است، همیشه عریض  
 برای عشق بود و می گفت:

دلَم وارفته و دیوانه اوست      ده یاد برگش مسالمة اوست  
 حیر از عاشق معجور دارم<sup>۲</sup>      حدیث درد و غم الصارة اوست  
 نعم از عشق عقل و دین ندارد      چنین سای در سخاوت اوست

شاه نعمت غزلی در پیروی از امیر خسرو دهلوی سروده و محیط شگفت دشای خود  
 را به ما نشان داده است او می سراید که:

به رخ زلف معجز بود شب جایی که من بودم  
 مشام جان معطر بود شب جایی که من بودم  
 به گرد ساقی گلغام بزم میکشان بوده  
 بهشتی حرم و ساغر بود شب جایی که من بودم  
 شد از آینه رخسار او حیرانی دلها  
 مرا بخت سکندر بود شب جایی که من بودم  
 مدام از درد هجران ناله و افغان همی کردم  
 نه دل در بر نه دلیر بود شب جایی که من بودم

این غزل جالب توجه شاه نعمت نیز احساسات عارفانه او را در بردارد

دارد آن رشک قمر حسن و جمالی عجیب      هست در عشق مرا یار کمالی عجیب  
 کرد صید دل ما از نگه فتنه گری      بوده آن چشم سیه مست غزالی عجیب  
 ای مسیحا سخنی از لب جان بخش بگو      گفتگوی تو بود سحر جلالی عجیب  
 عشق من در دل معشوق اثر کرد نعم      او به جان عجیب من به جانی عجیب



شده به شمع نعت احمد که هر آنکه در پیشگاه او ایستد و در پیشگاه او ایستد  
احسان الهی می بخشد است که پیش از آنکه او را می گوید

بی شک در حق صمد شد ظلمت و هم دلی

سیدی حسن زین العابدین و هم دلی

بازم که در محضر تو بی در ماندگی را چاره گر

باشد نه فرق پاک تو زیسته تاج صراف

آینه در حیرت بود از تابش رخسار تو

تو صورت حق یافتی در صورت صمدی

علاوه بر نعت این شاعر صوفی منقبت حضرت علی (ع) را هم سروده است که ایاتی چند از آن تقدیم می گردد:

آن امیر المؤمنین نفس نبی صمد خدا مرد میدان و غا و شمس و لاف  
شد منور عالم از نور نبی و مرتضی آن یکی شمس انصاری و دیگری نورالدین  
قوت حق کرد در صفین و خیبر آشکار بیخ کن گردید او اهل نقد و امر که را  
عالم علم لدنی گنجینه اسرار حق صدر جوده اصفا و تاج فرق اولیا  
یک نگاه لطف فرما بر نعیم خسته تن

نو روا کن حاجش بهر شیل کربلا





## الوداع، الوداع ای پدرم!

دکتر رئیس احمد نعمانی

دبیرستان اس. نی. اچ. دانشگاه اسلامی علیگر:

زنگی تلفن چه می‌دهد خیرم؟ راستی روت از چهار پدرم؟  
آنکه بودم چو شاه از بُن‌شیر رفت آن سایه هما ز سرم؟  
شد خمش آن لبی که چندی پیش حرف می‌زد مثالی نظرم؟  
بسته شد دیده‌ای نه یا صد مهر بر بوده به چشم و روی و سرم؟  
کرد آفریز آه شمع<sup>۱</sup> مثالی ز دست تیره گردید صحرای شب محرم  
بزدم نا به کانتی<sup>۲</sup> تا بینم

تو مکتون و چهره پدرم

آمد ای پدر! به بالینت با دلی خون شده و جدت حورین  
اندکی باز کن لب و چشم از ملازم بیرس و حالم بیر  
بگر صورت خلیل<sup>۳</sup> که هست خضر از برادر نو همگین  
شکی خونین ز چشم می‌ریزند هاجره<sup>۴</sup> خوش لقا<sup>۵</sup> سر مالین

<sup>۱</sup> چهار روز پیش از وفاتش به کانتی رفته و با ری گفتگو داشته بوده

<sup>۲</sup> پدر محرم شمس ندایی نام داشت.

<sup>۳</sup> قضاة معروفی از شهرستان مرادآباد، استان اترپردش هند

<sup>۴</sup> مراد دوم سپایده.

<sup>۵</sup> خدیجه





# حیات و خدمات میرزا ارادت خان واضح (چکیده‌ای از پایان‌نامه دکترای محمد کمال الدّین مضطر)

دکتر محمد کمال الدّین مضطر

اورینتل کالج، بنارس (بهار)

## شرح حال

امیر میرزا ارادت خان واضح، یکی از معتمدان بزرگ و معتمدان خاص عهد قاجاری بوده است. وی کمالات گوناگون داشته است و اگرچه وی را تنها به عنوان یک مرد سیاسی و امیر نام آور دربار اورنگ زیب می‌شناسیم که در اغلب جوان به امور ملکی و کشورداری می‌پرداخته، اما این حقیقت است که او با رموز عرفان و تصوف و ذوق شعر و سخن هم به تنها بیگانه نبود بلکه در ردیف شاعران و مصوفین بکمال شایسته خود قرار می‌گرفت. در میدان انشای روزی مرکب قلم را نیکو جولان می‌داد و خود را در حلقه سوزان درجه اول در آورده نیز در میان تاریخ‌نویسان برای خود اهمیت و اعتباری خاص دست و پا کرده و به مناصب بزرگ مانند قلعه‌داری و صوبه‌داری هم تایل آمده و به عنوان یک معتمد ارشد و معتمد خاص، هنگام زیم و حرم و حرم‌نخدا در اداره امور و خود نشان داده.

## آثار میرزا واضح - منظوم

- 1- قصاید الف) به نام فلک الشعراج و ب) فخره آفرین.
- 2- نثریه در باره سیر و سحر حضرت سید الشهدا علیه السلام.
- 3- مشربیات: الف) آینه روانه، ب) ساقی نامه، ج) ایران سعیدی، د) کعبه وحدت.
- 4- نایب و ناز، ه) مرآت عیداد، و) نغمه و شبنم.



۴- غزلیات.

۵- ترجیع بند.

۶- رباعیات: کشف الظریف مجسمه‌های رباعی، مسدود، و کلمات عالیات.

آثار مشهور

۱- کلمات عالیات سال تصنیف ۱۱۱۶ هجری.

۲- تاریخ ارادت خاندان مشرق الادب: تاریخ السراج، دیوانی احسن، بهادر، ساهی ایثار، شاهنامه/مقتل الشلاطین.

۳- قصه وافی و عدوا.

نظر انتقادی بر آثار واضح

حسنة خلعت‌دار دانه میرزا واضح یکی از مجسمه‌های برجسته عهد خانمگیری بوده است که برای شعر فهمی و سخن‌مرازمی ذوق سلیم و نظر عمیقی داشت و کلیات حجمی از خود به یادگار گذاشت. وی مردی بود که اشعار بسیاری سرود و شعرگویش اثر غالباً به صورت دو غزل و سه غزل بوده و انتخاب نویسی در قلمی از عادات مرسوم وی بوده که در بسیاری از آثار وی مشهود است. یکی از مميزات بارز قصایدی میرزا واضح فصاحت بیانی و سر جوشر خنده او در آنهاست که جزء لازم فصاحت وی شمار می‌رود. راستی اینکه وی به استثنای استاد خویش میر محمد زکات واضح کمتر کسی را از مجسمه‌های معاصر مقبول می‌شمارد و آنها را مورد تحقیر و تملیل قرار می‌داد. میرزا واضح هنگام بالندگی بر جوشر و فصاحت بیانی در قصیده‌های دیگر شعر دیگر شاعران پرداخته و در قصیده خود به عنوان جواب به فرمایش معشوقه که درخواست سخن‌های تازه داشت می‌گوید:

گر مقنوی است شعر زلالی بیارم هم جانمیر است حسنة آن شیخ نامدار  
ویر از قصیده شمس مناقب زموسوی دارم که کرده است بدان شعر انصاف  
ویر از غزل زمناقب و قاسم سفت‌هایست هم از علی‌ست صفحه چندی به یادگار

از وقت معارفه‌اش این پیشکش وین را اولگونه مورد افتاد قرار می‌داد.

چون در وقت آن همه اوجام نسیم در مهمانیات جواد نگری سخن می‌زد  
 به جواد می‌نمود به خط مشرقی به نام وین همه‌گرم رنارده خیال است که کنار  
 و آن را مثل شمس داده عام غر غر وین را خیال به نام و جواد به نام  
 و آن را یک به فارسی شده آسمان غر وین در قصیده‌اش بود هم جو غرام  
 را انعام بالا ظاهر است که هیچ یک از سخنرانان سخن معاصر واضح نیست که وین  
 را سخت مورد افتاد قرار نداده باشد. یا اینکه بعضی از آنها غریت ایرادات موجود در  
 اشعار آنان از کمر برده و به این جهت دانش پژوهان این قضایات نسیم و بالیدن نابجا بر  
 خویش و خواری داشتن دیگران را از او نپسندیده‌اند. در بعضی اشعار قصیده دوم وین که  
 نخر دارین نامه دارد خود ستایی بیشتری مشهود است چنانکه می‌گردد.

مرا که نام سخن پروری ز عرش گذشت مرا که تنگ بود از کمال حساسی  
 دگر چه ماند که امروز باز می‌ستجد به عرقی و به ظهیر و محیر و خفای  
 کرا مجال که در پیش من سخن گوید کرا حطور خاطر کند سخنهای  
 را که لا بد است که شعر در خود ستایی و فضیلت‌نمایی به عایت رسانیده بود  
 تشنگی شاعر برای ستایش و توجیف خود تمام نملدن است. غیر خود کسی را آورد  
 نمی‌شد و سعی نمی‌گذازد و نصیذین شعر خود را عند کمال و همچنین با خود را از قبیل  
 محال است می‌شمرد:

نصیذین شعر ما کمال است هم چندی ما کرا مجال است

با اینکه میرزا واضح در جمله اصناف سخن مانند قصیده، مریه، مشوی، غزل و  
 رباعی طبع آزمایی کرده ولی خوش خرامی‌های توین بعضی در صحنه غزل و رباعی از  
 همه جا دیدنی تر است و تردیدی نیست که در این هر دو صنف سخن را به کمال رسانده  
 است و مبتلایان در این دو نوع رباعی را بهتر می‌گفته و اگر رباعیات او را با هر لبانند مقایسه  
 کنیم به لحاظ نقط و معنی ارزش ادبی سنتری را در می‌باشد. غزل‌های واضح با وجود





قراوانی، حسن و رعنائی مخصوصی دارد و این امر شاکه مردها گفته می شود برین معنی گویی و سخنوری مهارت داشته است شعاری از هزارهای بی که در بحر کرمه سروده شده نسبت به اشعاری که در بحر طویل مدظم در آورده، مؤثرتر و روانتر است و در آن عرافت و احساسات دقیق و لطیف به شیرینی دل نشین شرح و تفسیر گردیده است و از استحکام ترکیب و صلابت الفاظ و مناسبات بهره کافی دارد. اشک سوره چند از این نوع ابیات در زیر نوشته می آید:

واضح غزل خفیف بحرت دریاست ز موج پنجه برزور

رحسار تو از لایق می طلعه بهاری است  
از خال بناگوش تو دل چون شود ایمن  
آهوی نگاه تو صحت شیر شکاری است  
در گرد غبار خط تو شاه سوری است

یاقه من که ترا هر جوده کاری هست  
چشم سیراب و لب خشک گواهد است برین  
رو گل عشق پای دل تو خاری هست  
با مگر شمعور است باز وفاداری هست  
بندگوار است که شمع خود را بر مهر است

آب تبسم داده است آن خنجر دشنام را  
ساده من چرخ دام زلف از غم بدوش افتاد  
زان رخنه در دل می کند لغزش من شکام را  
گرداب های اشک من حلقه کند آن دام را

تا دل من آرزویت کرده است  
عارضی کن آفتابی شد مگر  
عدلی گفتگویت کرده است  
بخت شوم بلع گویت کرده است  
نطق گفتن پیش از نوبت نبود

میرزا واضح در عصر طولانی خویش از عهد شهنشاه اورنگریب عالمگیر تا به زمان فرخ سیرا افوار حکومت مغول را دید و دو دوره هرج و مرج و زوال شاهان مغول را مشاهده



بود و محبت دلیلی قرار گرفت و از این جهت است که در باب روزگار حیات و بمای گیاهان و  
برگزار بودن حیات و حیات دلیلی می‌کنند و سر بسته و حکیمانه را در فواید آیات خود  
بجای آورده و از هر پدید آمده و مانده خود و سایر آمده‌های عصر خویش تفسیرهای گریخته و می‌توان  
حدس زد که این نوع آیات ری که منعکس کننده یأس و حرمان شاهانه است و تظاهر بری  
شکست را مورد بحث قرار داده بطور قطع از آخرین دوره زندگی ایشان به یادگار مانده زیرا  
واضح در آخرین دوره زندگی خود از بلون و هر دمی به یک رنگ درآمدن حیات و  
جهان را متنگدل شده دست از این متاع فانی کشیده و با به دامان عزت نهاده بود و از  
سنگ صوفیان و مشرب قلندران پیروی می‌نمود.

رنگ فرمای دلم نیست به جز عیش حباب یافت یک پیرهن هسنی و آن هم کهن است



هوشم ربود خواندن تاریخ روزگار افسانه راه کرده و افسوس نوشده‌اند



پیداست به جام جم و مرآت مسکندر

چرخش لحد نیست که بر صورت تاج است



ای همه از کلبه ما سایه خود دور دار

خود به بحرای تو مشت استخوان خواهیم ریخت



با دل چند پاره رفتم از خود از مهر سراج

مشت برگ گل به راه دوست خواهیم ریخت



گذشت عمر و نگر دیم هیچ کار دریغ نهجیده شده گل فیضی درین بهار دریغ

گذشت عمر و پیاپی عمر دمی نزدیم به یاد رفته رکفت گنج بر شمار دریغ

حار او رمانی شد به صبح امید      دیده شود و هر چشم انتظار صبح  
خبر از این شد شمع سوخت و دلی دل      نگشت دامن این فتنه لایزال صبح  
بشم آری و انجام عشق یافته شکست      و دست کشش این صبح با کنار صبح  
ز شرم هرزه طپیدن فسرده دل واضح      نرسد از صبحی حجبش این کنار صبح  
میروا واضح از این جولان گاه هستی که چیزی پس از بساط شعبدگی به هر  
نمی رسد به اندازه ای متألم و متأثر شده بود که از هر چه که در این دنیا است دل برکنده  
چشم به خدا و عیلم خود و شامی انبیای عالم دوخته بود و با اندر شش نفس می خورد که  
مرد باید از عاقبت و انجام خود غفلت نوزد و با دوست و آشنا به احاطه و محبت رهبر  
نشد چنانکه از این ایستاد برین وی این حقیقت صریح است

سنگین مشو که زود فرو می روی بخاک      دیدم به لوح تربت فارون نوشتند

۵

یک حرفه خوشگلی بود در کتاب مهر      گردانده ام پس روی غبار و سال را

۶

مرفرازان جهان را به تواضع منگر      چون فلک سر به ته انداخته می باید رفت  
ای که دل باخته ساختن کار خودی      این طریقی است که پی ساخته می باید رفت  
هجو آینه در این بزم گه حیرانی      شبه را دیده و نشناخته می باید رفت  
در دیوان واضح یک ترجیع بند مشهور است که در آن مسایل تصوف و عرفان را مورد  
بحث قرار داده است و از آخرین بند همین ترجیع بند وی استیضاح می شود که میروا  
صبح به مسلک شیخ میل و گراس دانشه است چند اشعار از این ترجیع بند را در اینجا  
نگارش می آوریم.

چون در علم مصطفی است علی      بهمه خلق اعتماد است علی  
ریش تاسور رامت مرهم بخش      دل پرورد را دوست علی  
برده سرگ بر میاد برقرار      جود دوی رامت مدامت علی



آفرینش برائی مظهر اوست      مطلق از ارض و از سیاست دور  
عالم از حرکت خود دورین شده است      راستی غیر مصطفی است علی  
بیست هزاره رطق حق بوبد      دل مایوس با رخاست علی  
ما شناسای ذات او شده ایم      جان و روح و روان ماست علی  
ما حایم و ذات او دریاست  
صفت او به ذات ما پیداست

### رباعیات واضح

در رباعیاتی که میرزا واضح از خود به یادگار گذاشته است مسائل و موضوعات  
صرفاً را رخنه است و به وسیله آنها انواع باد و معظت را در بحر و وزن گوناگون  
آورده است بعضی از رباعیات میرزا که بسیار نگر مهارت وی می باشد در اینجا نقل  
می گردد:

دنيا كه جمال اعتباری دارد      خود را به نكاح هر كسی می آرد

نقش به هوا كه این زن و مرزند است      خاکی در كعبه كه مال دل بیوند است  
صد حیف كه این در ملك طست      در حلقه الفون چون مری بایند است

دنيا كه برد دل به هوس پیچیده است      ریح است مال و راحت قهملده است  
غوغاش تمام حسرت و بی مزگی است      چون صبح غروسی و چو شام عید است

گو صاحب باغ و تنگی و گشاده نوی      آخر روزی به سیر ویرانه شوی  
دارد به فسانه خواب الفت یعنی      تا چند بهم یعنی که افانده شوی

در بند نظر که غیر دیدار خوبی      عاقل بنم از جهاد که هشیار خوبی  
دادم و هم است چون تصویر دانی      با خواندنی و احواب دیدار خوبی

❖

معنی برد انسان و لباسش بیکو      در دیده حسن لباس آید به نظر  
چشم معنی گداز قدم رسد مگر      خواهر یکر مرا کلامم سنگر

❖

چون مهرم به حق پذیرفت گداز      آن شد که در اصطلاح گیرند و همان  
همی که رسد خلوه ذات احدی      بر غیر نظر نکنند گشت محال

❖

دنیا که سراب چشم بینا گردد      گر خاک شویم فیض دریا گردد  
شد از نگاه ما عدم همچو حیات      چون چشم ندیم نظر وا گردد

❖ ❖ ❖





## نیاز به دیوان کامل و تحقیقی حافظ شیرازی

○ خانم ممتاز مرزا

دیوان حافظ تاکنون چند مرتبه به چاپ رسیده است و چاپهای مختلف آن در کتابخانه‌ها موجود است. با وجود این، اگر کسی سؤال کند که کدام یک از آنها معتبرتر است؟ پاسخ او راسی توان به سادگی داده شده محترم جناب آقای مدیر احمد در مقدمه دیوان حافظ که تصحیح نموده‌اند، اشاره به تحقیقی درباره این دیوان کرده‌اند و گفته‌اند: «از سال ۱۷۹۱ میلادی که نخستین بار دیوان حافظ در کلکته چاپ شد، تاکنون یکصد و هشتاد سال می‌گذرد و از آن پس تا به امروز، از روی نسخه‌های خطی و چاپی ده‌ها بار دیوان حافظ در کشورهای ایران، هند، مصر، ترکیه و... به چاپ رسیده است، اما هنوز در ابتدای کار، دیوان خواننده شیراز انتشار نیافته و تحقیقات اديبان ایرانی و حافظ شناسان خارجی در این زمینه ناتمام است.

این نظر یک حافظ شناس معروف هندوست که شاید بیشتر از دیگران درباره حافظ مطالعه دارد و تقریباً همه نسخه‌های جدید و قدیم دیوان حافظ را دیده و مطالعه کرده است. اکنون اگر چنین حافظ شناسی به نتیجه رسیده که متن تحقیقی و منقح دیوان حافظ را کنونی آماده نشده و به چاپ نرسیده است، می‌توان حدس زد که مسئله تدوین متن تحقیقی دیوان حافظ خیلی دشوار است.

نسخه‌های متعدد چاپی دیوان حافظ در دست هست، ولی احساس می‌یاز به یک نسخه قابل و معتبر دیوان حافظ بعد از چاپ نسخه فزونی مطرح گردید. محقق ایرانی علامه



فروزی دیوان حافظ را با همکاری دکتر قاسم علی به چاپ رسانده که معجزه چاپ دیوان حافظ به شمار می‌رود. دانشمندانی که در زمینه حافظ شناسی کار می‌کنند، با این نسخه فروزی آشنایی دارند، علامه فروزی در مقدمه خود در این چاپ دیوانه نوشته به این امر اشاره بود که نسخه‌های چاپی دیوان، دارای اشعار المحافض هستند و نیز بعضی ابیات هم به درستی ضبط شده در حرم فروزی در مقدمه فاضلاویه اشاره به این حقیقت کرده بودند که در نسخه‌های خطی دیوان حافظ که قدیمی هستند هیچ وقت عدد غزلیات از هشتصد تجاوز نمی‌کند و بلکه به ناصدق هم نمی‌رسند و بی اندک اندک تعداد غزلیات در نسخه‌های خطی رو به افزایش نهاد طوری که نسخه‌هایی که تا اوایل قرن دوازدهم کتابت شده‌اند، دارای شصت غزل هستند. یعنی به عبارت دیگر فریب صد غزل شصتی گمایی در این مدت سه قرن به عدد معشوق غزلیات حافظ علاوه شده است.<sup>۱</sup>

استاد فروزی بار در این مورد نوشته‌اند که: «... و بی در حین ازمه به کلی معاصر ما یعنی در این دو سه سال اخیر در بعضی از چاپهای اخیر دیوان حافظ در تهران بیش از سیصد غزل اضافی بر اصل دیوان حواشیه علاوه شده است و شمارهٔ مجموع غزلیات دیوان به هشتصد و اند غزل رسیده است».

استاد فروزی دربارهٔ تصحیح دیوان حافظ چنین توضیح می‌دهد که ایشان هیچ‌گاه خطی قدیمی دیوان حافظ را گردآورده‌اند. چهار نسخه از آنها به عصر حافظ نزدیک بودند یکی از آنها در سال ۸۲۷ هجری استخراج شده بود یعنی نهاسی و پنج سال بعد از وفات حافظ، فروزی همین نسخه خطی را اساس کار تصحیح خود قرار داد و چنین حدس زد که آنچه در این نسخه وجود دارد، معتبر است. وی در توضیح روش تصحیح خود نوشته است که: «... و چون نسخه (خ) که در سال ۸۲۷ هجری کتابت شده، تا نسخهٔ قدیمی‌تری از آن بدست نیامده، آن را باید قدیمی‌ترین نسخ موجود تاریخ دار



دیوان حافظ در دنیا محسوب داشت، اهدا من خود را ملزم و ملحق کردم که در خصوص نسبت اشعار یعنی از لحاظ هذّۀ غزلیات و هذّۀ آیات هر ایرانی از ابتدا تا اواخر کتاب فقط و منحصرأ همان نسخه را اساس کار خود قرار دهم و هر چه در آن نسخه موجود است تماماً بدون هیچ نقصان آنها را چاپ کنم و هر چه در آن نسخه موجود نیست، حواّ غزلیات مستقل و حواّ آیات متفرقه، مطلقاً کالعدم انگاشته به کُتبی از آن صرف نظر نمودم.

معنی این است که دیوان حافظ که معروف ترین و محقّق (برابر آن) را تصحیح کرده است، و امروز از اعتبار و شهرت برخوردار است و در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی به چاپ رسیده بود، تنها دارای آن تعداد از اشعار حافظ است که در آن نسخه خطّی دیوان حافظ که فروزی آن را اساس کار خود قرار داده بود وجود داشت و اشعاری که در نسخه های قدیمی دیگر دیوان حافظ وجود داشت در این چاپ نیست.

بعد از چاپ دیوان حافظ با تصحیح فروزی و قاسم غنی، بعضی نسخه های خطّی دیوان حافظ کشف شد که قدیمی تر از آن نسخه خطّی دیوان حافظ هستند که اساس کار فروزی بود و اکنون بعد از کشف نسخه های مزبور، این سخن محقّق نامدار ایرانی که آنچه در نسخه خطّی دیوان حافظ که او را تصحیح کرده، موجود نیست، مطلقاً کالعدم انگاشت به کُتبی از آن صرف نظر شود، درست نیست و دیوان حافظ به تصحیح فروزی را می توان متکمل بر کُلّ کلام حافظ و معیارترین نسخه دیوانش شناخت.

دکتر پرویز نائل خالری نسخه ای از دیوان حافظ را کشف کرد که قدیمی تر از نسخه فروزی که آن را نسخه خالرجالی هم می خوانند، بود. نسخه فروزی در سال ۸۲۷ هجری و نسخه خالری در سال ۴-۸۱۳ هجری استنباط شده بود. یعنی ۱۶ سال قبل از نسخه فروزی.

استاد شیر احمد نسخه خطّی دیگری کشف کردند که قدیمی تر از نسخه فروزی است و در سال ۸۲۴ هجری کتابت شده بود. این نسخه دارای بعضی غزلیات است که

در نسخه فزوسی بیست و یک استاد تذکر احمد دو نسخه در دو مجموعه کشف گردید. یکی از آنها در سال ۸۱۳ هجری و دیگری در ۸۱۸ هجری کتبت شده. یکی از دو مجموعه مجموعه لطایف و سقیفه لطایف است که آن را سیف جام هم می‌گردانند و منسمل بر گردیده‌ای از کلام حافظ است. این واحد از چند لحاظ دارای اهمیت است و چاپ شده است.

در مقدمه دیوان حافظ که از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه آصفیه و مورخ سال ۸۱۵ هجری به چاپ رسیده، استاد تذکر احمد متذکر شده‌اند که در این نسخه خطی از دیوان چهار غزل وجود دارد که نسخه فزوسی فاقد آنهاست و فزوسی آنها را الحاقی قرار داده است. ضبط بعضی ابیات هم در این دو نسخه به گونه‌ای دیگر است و استاد تذکر احمد ابیات مربوط را نقل کرده‌اند و از آن واضح می‌شود که نسخه فزوسی که معتبر و کامل تلقی می‌شده در حقیقت کامل نیست و به قول استاد تذکر احمد معلوم می‌شود که دیوان خوانده که به اهتمام محمد فزوسی و دکتر قاسم غنی چاپ شده و به شمار یکی از معتبرترین نسخ می‌باشد، جلدین منظومات و اشعار متفرقه اصیل خوانده را در آن نیاورده‌اند و نیز واضح می‌شود که بنای الحاقی شمر در اشعاری که در نسخه خلخالی نیست، از صواب دور است.

علاوه بر این، استاد ابوالقاسم الحوی شیرازی در مقدمه دیوان حافظ نوشته است که دیوان حافظ بعد از درگذشت حافظ جمع آوری شده بود و تا آن وقت شعرهایی در دستهای دوستان و مر جاهای مختلف نگاهداری می‌شد و مسکری است که کل کلام حافظ در یک جا گردآوری شود و بنابراین نسخه‌های قدیمی دیوان حافظ دارای کل کلام حافظ نیستند. الحوی شیرازی باز می‌نویسد که غزلهای بلند و معروف مانند مرده‌ای دل که مسحا نفس می‌آید، با من و صلاح و سلامت کس این گمان نبرد، یا من خرابم رخم یا خرابانی خویش، یا از من جدا شو که نوام نور دیده‌ای... و امثال آنها در بعضی





نسخه‌های قدیمی نیامده است و لابد به تبعیت از اقدام نسخ باید خط طلال بر آنها بکشیم... علاوه بر این، هنگامی که نسخه‌های کهن غزلی را از حافظ می‌دانند، و در هیچ تذکره یا سینه‌ای هم آن را از شاعر دیگر ندانسته‌اند و ترکیب استخوان بندی آن غزل بر زبان حافظ نیکست، چرا آن را از حافظ ندانیم؟

از جمله چاپهای دیوان حافظ که حالا اطلاعاتی درباره آنها داریم، کدام یکی از آنها معتبر و کدام غیر معتبر است؟ نظرهای مختلف در این زمینه داریم استاد فروزی اساس کار خود را تنها بر یک نسخه خطی گذاشته که در آن وقت قدیمی‌ترین نسخه خطی دیوان بوده و نظر دادند که آنچه در این نسخه نیست، الحاقی و غیر معتبر است. استاد بدر احمدی، انجوی شیرازی و حافظ شناسان دیگر این نظر فروزی را رد کردند زیرا که حالا نسخه‌های قدیمی‌تر از نسخه خطی کشف شده که دارای غزلیاتی هستند که نسخه فروزی فاقد آن است.

نظر جانب نوحه دکتر رحیمی قریب هم باید در این صحن ملحوظ داشته شود ایشان دیوان حافظ را بر اساس دو نسخه قدیمی دیوان حافظ تصحیح کرده‌اند یکی از آنها مربوط به ۸۶۳ هجری است و دیگری در کتابخانه ایاصوفیه، ترکیه نگهداری می‌شود. اشک روش تصحیح خود را چنین توضیح می‌دهد: "در جایی که غزل و یا رباعی و قطعه‌ای در نسخه اساس ما نبود، اگر در نسخه فروزی و ایاصوفیه موجود بوده آنها را به متن دیوان افزودیم ولی چند نسخه غزل و یا رباعی و قطعه‌ای تنها در نسخه فروزی وجود داشت، از نقل آن خودداری کردیم."

این روشی است که کسی دیگر نمی‌تواند دنبال کند و از آن توافق نباید. دکتر رحیمی قریب این نسخه از دیوان حافظ را بعد از چاپ دیوان حافظ به تصحیح بدر احمدی منتشر کردند. دکتر قریب در مقدمه خود درباره نسخه خطی مورد استفاده خود چنین توضیح می‌دهد که "نسخه مذکور معتبر و قابل اعتماد است." ضمناً در این نسخه و نسخه چاپ



حافظ نامی و نام احمد فسیله‌ای ضبط است و به حافظ نسبت داده شده که متعلق به مسعود سعد سلمان و بست آن از چنین است.

دلیم راننده بر حد همی نیامانده / اسم رزق فراوان همی بفرستاده

این مسئله دیگری است که باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

خلاصه این که نسخه‌های دیوان حافظ که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل نیستند بلکه اصحیح و چاپ نسخه‌های خطی دیوان هستند. هر حافظ شناسی هر جا که یک نسخه خطی قدیمی از دیوان را کشف کرد، آن را اصحیح نموده و منتشر کرد و بنابراین این چاپها با یکدیگر فرق دارند. تاکنون نسخه‌ای کامل از دیوان حافظ آماده نشده و به چاپ نرسیده است که بر اساس همه نسخ معتبر دیوان حافظ تهیه شده باشد.

حالا باز به این است که بر اساس چاپهای مختلف دیوان حافظ که دارای مقدمه‌های ناماده و حواشی فاضله هستند (و هر یک بخشی خود کار است بی‌ار اساسی و جایز اهیت) یک نسخه دیوان حافظ آماده شود که دارای تمام اشعار اصیل (بر شاعر شهر جهان فارسی باشد).



# دائرة المعارف نویسی با نگاهی به جواهرالعلوم همایونی در هند

دکتر شوکت نهال انصاری  
دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره

دوینات عربی و فارسی در آسیای مرکزی عربی به چند شایعه مشعشع می‌گردد. یکی  
تسم از آن دائرة المعارف است. اصطلاح دائرة المعارف اصلاً از لفظ یونانی  
Enkliopaidia مأخوذة است.

دائرة المعارف کتابی مشتمل بر علوم متداوله یا علم کامل درباره موضوع مخصوصه  
می‌باشد این اطلاعات با ساقه تاریخی آنها با حروف نهجی ذکر می‌شوند  
دائرة المعارف در جلدهای متعددی مشتمل می‌باشد مانند دائرة المعارف چینی که در  
قرن هجدهم (۱۷۳۸) میلادی به چاپ رسیده است. دیگر دائرة المعارف‌ها در سراسر  
عالم - مانند آمریکا، اروپا، روس، ایتالیه در مسالک عرب و ایران و در کشور هند - منتشر  
شده است

در قاره اروپا اولین دائرة المعارف به زمان فرانسه در قرن هجدهم میلادی تألیف  
شده. دائرة المعارف بریتانیا چاپ اول آن در سه جلد در لندن برگ و چاپ دوم آن در  
جلد در قرن هجدهم (۱۷۷۷-۸۴) میلادی به چاپ رسیده است. دائرة المعارف  
مربکیس در قرن هجدهم (۱۸۲۹-۳۳) میلادی چاپ شده است. در کشورهای عربیه  
دو نوع از دائرة المعارف نگاشته شدند، یکی اطلاعات عربست برای علماء و دیگر برای  
مأموران دولتی. اول دائرة المعارف که به عربی زبان نوشته شد کتاب حیون الاحیاء از

این قتیبه که در قرن نهم میلادی نوشته شده، دیگری عقدنظم بد از این عهد برآه که دانستیم قرطبه بود. این کتاب اصلاً ضمیمهٔ بیون الاخبار است.

۳. حصهٔ نخست از ابو نصر فارابی در قرن دهم میلادی

۴. رسائل اخوان الصفا نویسندهٔ آن نامعلوم است. در قرن دهم در عصر تألیف شده و مشتمل بر پنجاه و دو (۵۲) رساله و ترجمهٔ فارسی آن در قرن یازدهم در نسخ چاپ شده است.

۵. کتاب المشاف از ابن سینا در قرن دهم نوشته شده است.

۶. مضامین العلوم از ابو عبدالله الخوارزمی در قرن دهم (۹) نوشته شده و در قرن بیستم در قاهره به چاپ رسیده است.

۷. إرشاد الطالب فی التفریق بین الفقه بین المذاهب الانصاری.

۸. نهاية الآراء فی فنون الآداب از سعیدی مورخ مصری که در قرن سیزدهم میلادی در عهد محالیک تألیف شده و چاپ کهن آن در قرن بیستم میلادی (۱۳۳۲-۱۳۷۲ هـ) انجام گرفته است.

همین طور به زبان فارسی هم چند دائرة المعارف تألیف شد و مهم‌ترین آنها حداین الانوار فی حلایین الاسرار از امام فخرالدین رازی است که در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی نوشته شده. دایرة الفناج فی غرة التدباج از قطب الدین شیرازی در قرن چهاردهم میلادی. و نظایر القیون فی غرایس الغیور از شمس الدین محمد بن محمود الأملی در قرن چهاردهم.

در کتاببرد هم چند دائرة المعارف به زبان فارسی تألیف شد. اول و مهم‌ترین آنها جواهر العلوم همانیوی از معتمد فاضل سمرقندی در قرن شانزدهم در عهد همانیون پسر بابر نوشته شده.

دیگری شاهد صادق از محمد صادق اصفهانی که در عهد شاهجهان فاضل سنگال بوده در قرن هفدهم میلادی تألیف شده.



علوم و فنون از محققان ایران در قرن هفدهم میلادی.

جامع مدارای حقایق از علامه حبیب خویسری در قرن هجدهم میلادی تألیف شده  
موضوع لغوی و تعلیم لغوی از حکیم واحد علی خاکی که نیز در قرن هجدهم میلادی  
تألیف شده.

از جوامع لغوی عربی و فارسی نیز آلبانه شمار می رود و همین دائرة المعارف  
نویسندگان مدینه است. جوامع لغوی عربی و فارسی دیگر از حبیب خویسری دائرة المعارفها و  
از بعد از مشتمل است بر هزار و شصت و بیست و هشت (۱۶۶۸) صفحه و  
نیم علوم متداوله در عهد عباسی در این کتاب نویسنده درباره همه مادیات و  
انفیات و ترویج و اقسام علوم توضیح داده است. از مطالعه کتاب مفادات نویسنده در این  
علوم واقع می شود. اما درباره مختلف اطلاعات زیادی در دست است فقط از مقدمه  
کتاب معلوم می شود که اسم مصنف محمد فاضل و اسم پدرش علی و اسم پدر بزرگ  
ای محمد بود. سال ولادت و سال وفات او معلوم نیست اما در آن عهد که مصنف چشم  
به جهان گشود، مسعود مرگن عالم و دانش بود و در هند مدتهای آن به اشاعت و تشریح علم  
و حکمت سرگرم بود. مانند مدرسه که کردهای آن که خیلی معروف بود و آن وقت  
رئیس مدرسه دانشی بود و می بود. اصلاح نیست که جوامع نویسنده مدرسه به اجرات  
مکتوب عهد لغوی یا پدرش می یادگار آمده در آن هنگام عباسیون سلطان بود عباسیون.  
جوامع مدرسی صاحبان لغوی و دانش و آسان علم ریاضی و نجوم و هفت بود و  
فرهنگ و ادب و حتی را شعر دربار جوامع قرار داده در آنجا مجلس علمی برپا می کرد و  
در آن مجالس خصوصاً کتاب درقه الشایع محل مناظره و مباحثه واقع می شد. به دلیل آوازه  
علم دوستی و علمداری آن پادشاه گروهی از شاعران و عالمان و هنرمندان به جانب  
کشور هند روانه شدند.

به احتمال قوی مصنف جوامع العلوم یا پدر وی نیز از ایرانیان هندوستان به اجرات  
کرده اند. به هر حال نویسنده (محمد فاضل) این کتاب حبیب را به موجب خواست عباسیون



تحریر نموده و به همین بادشاه تقدیم و به نام او موضوع گردانید. خود نویسنده در مقدمه کتاب تصریح نموده است که موجب دلگشایی این کتاب اصلاً دو کتاب فارسی بوده یکی حدائق الانوار فی حقایق الامراض و دیگری تقایس الفنون فی حقایق الفنون نویسنده نامش در این کتاب جمله علوم را در یکصد و بیست بابچه و تقسیم کرده است و هر باب آن به قدری متوسط است که می تواند به صورت کتابی مستقل در آید.

مصنف از کتاب حدائق الانوار سه روی نموده است چون در حدائق الانوار شصت باب دارد لذا مصنف در جواهرالعلوم همانوی این ابواب را دو برابر آن یعنی یکصد و بیست باب نموده و به این ابواب یک مقدمه و یک خاتمه افزوده است. ابواب در سه مقاله تقسیم گردیده و هر مقاله دو قسم دارد و آن را «قسم» نامیده است. هر «قسم» مستثنی است از ابواب متعدد از دو زده باب فارسی و دو باب غیر فارسی. مصنف به عنوان یک دانشور اسلامی موضوعات ادبی و تاریخی و مذهبی مورد نظر را به بحث نهاده است از این معلومات به خوبی واضح می باشد که مصنف درباره همه این موضوعات نظر دقیق و حقیقی می داشته و علاقه وی به علوم غلطه و تاریخ بسیار بوده است.

قسم اول در مقاله اول مستثنی است از بیست و دو علم مانند علم فراط، انشاء، شعر، قافیه، عروض، معنی، صنایع بدایع، اتمال و مقامات، لغت، صرف و نحو، علم بیان و معانی، علم عقاید، الهیات و غیرهم.

قسم دوم از مقاله اول مستثنی از زده علم است که از این قرار است. علم قصص الانبیا درباره تاریخ ملوک فارس که قبل از عهد سیدالمرسلین بوده اند پس در علم سیره انبی و احوال معجزات و ذکر معراج، و فعات غزوات نبوی و بیان اوصاف حائیه کعبه. بعد از آن درباره اوصاف و احوال خلفاء تحریر نموده است. پس از آن در تاریخ بندگان حضرت صاحبزاد و اولاد ائمه بر گوار یتیمان یک باب مستثنی است از علم اسباب و یک علم مقالات عالم و یکی در علم سیر و مقامات طینة دنی از اولیا و غیره.





قسم اول از مقاله دوم محتوی بیست و سه باب است. چندی از آن از این اثر است. در بهایب اخلاق، تعلیم نفس از توصیف دمع، علم معاش و حقوق والدین و اولاد، در بیان معاملات بازوجات، آداب استخدام، حقوق محالک، در معرفت جبران، علم محال و محاضرات، آداب ملوک، حقوق رعایا، ملوک و حقوق ملوک بر رعایا و غیرهم. قسم دوم از مقاله دوم محتوی است بر اوردن علم و در علم مشتمل است بر مذهب و عقاید صوری و اصول فقه، لم نجد و غیرهم. همین طور قسم اول از مقاله سوم مشتمل است بر دوازده علوم. این باب مشتمل است بر ذکر متصوفه، عقاید صوفیه، اصول حدیث، قواعد و اصطلاحات صوفیه، مشاهدات و علم حقیقت و غیره.

قسم دوم از مقاله سیزده که قسم آخری است خیلی طویل و مشتمل است بر علوم فقهیه، چنانکه قبلاً تذکر داده یک باب این سه مقاله چنان طویل و مفصل و مسرط است که تعریف آنها را جدا جدا در تحریر آوردن ممکن نیست، و از آن صرف نظر می‌کنم فقط درباره علم احکاماً تذکر می‌دهم و حاشه درباره اولین شعر فارسی بحث می‌نمایم. اول درباره علم خط است که محتوی است بر شش فصل یعنی تصویر قلمات، تحریر بر کلمات از حرکات مفردة و اصول نهجی و کیفیت و غیره.

دیگر درباره علم شعر. در این باب مصنف با تعریف شعر درباره اولین شعر و افکار و عقاید دانشوران مختلفه بحث نموده است که بعضی از اصحاب تواریخ گفته است اول کسی که به زبان سریانی شعر گفته آدم علیه السلام بود. در مرتبه هابیل که به دست قابیل کشته شده، قاسم بن سلام گفته است اول کسی که شعر عربی گفته است یعرب بن قحطان بود که از فرزندان نوح علیه السلام است.

اکثر بر این رفته‌اند که اول کسی که شعر فارسی گفته است بهرام گور است که بیت اولش این است:

منم آن یل دمان و منم آن شیر یله      نام من بهرام گور و تقیم بوجله



و بعضی گفته‌اند که اولین شعر فارسی را ابو جعفر سعدی سمرقندی گفته که چنین است  
 آموی کوهی در دشت چگونگی بود - او ندارد یار بی یار چگونگی رود  
 بعضی قدیم‌ترین شعر فارسی را به هشام مروزی نسبت می‌دهند که در سده یکصد و  
 بود و سه در شهر مرو یک قصیده در مدح مأمون گفته بود که مطلع آن این است  
 ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین - گسرایده بچود و فضل در عالم بدین  
 و بعضی گفته‌اند آون کسی که قصیده گفته و بسیار مداحی نهاده رودکی بود. اما درباره  
 قدیم‌ترین شعر فارسی یک محقق و دانشور ایرانی میرزا محمد خاں قزوینی در مقاله سؤم  
 از بیست مقاله بحثی مفصل نموده است. وی از کتابهای تاریخ و جری دو فقره شعر  
 فارسی بطور نمونه احذ کرده است که یکی در عهد خلافت برید بن معاویه و دیگری در  
 عهد خلافت هشام بن عبدالملک گفته شده آن دو فقره به‌ترار ذیل است

۱- آبست نیند است

عصارات زبیبست

سمیه رو سببند است

۲- از خنلان آمدیه - پرو تپاه آمدیه

آبار باز آمدیه - خشک زار آمدیه

ذكر فقره اول در کتاب طبقات الشعراء از ابن قتیبه طبع یزدی - صفحه دو صد و ده - و  
 ذکر دیگری در کتاب الاغانی از ابو الفرج اصفهانی یافته می‌شوند.

مصنف جواهر العلوم حمدانی درباره شعر شاعران متعدد - مانند فردوسی، خاقانی،  
 ی، فاککی شروانی، نظامی، عطار، رومی، سعدی و حافظ، خسرو، حسن دهلوی  
 و غیرهم - گفتگو نموده است.

در باب علم قافیه، تعریف قافیه و هر چه در این مورد لازم است مانند حروف قافیه  
 القاب قافیه حرکات قافیه و غیره بحث کرده است.



در بحث از علم عمر و صفی در باب احراقی عروض مانند اوزان بحر و از کتاب بحر و غیره تذکره داده است.

در قسم دوم از مقاله، مصنف دربارهٔ آفرینش دشا گفتگویی می‌کند و می‌گوید حق تعالی جملهٔ عالم را (زمین و آسمان، کوه، ستارگان، دریاها، آفتاب و ماهتاب) را در شش روز آفرید و روز آدینه آدم را آفرید و از آدم علیه السلام با نوح علیه السلام همهٔ احوال و واقعات ایشان را تذکر داده است.

در باب دیگر راجع به تاریخ ملوک فارس که قبل از رسول کریم بوده‌اند - پادشاهان پیشدادی، کاسانی، اشکانیان، ساسانیان و غیرهم - تذکر داده است.

در باب علم سیرهٔ انبیاء از ولادت محمد رسول کریم تا رسالت نبوی و دربارهٔ واقعهٔ معراج و دیگر واقعات و معجزات توضیح داده است.

باب پنجم محتوی است بر احوال و اوصاف خلفای راشدین و حضرت امام حسین و امام حسین و واقعات کربلا و غیرهم.

در باب ششم راجع به آن سلاطین که بعد از عهد خلافت بودند مانند صفاریان، سامانیان، غزنویان، خوارزمیان، مغولان و تیموریان و غیرهم مفصلاً بحث نموده است. باب هفتم محتوی است بر احوال پندگانی حضرت صاحبقران و ذکر تصرف حکومت خراسان به امیرزاده شاهرخ و میرزا بایسنقر.

در باب دهم تذکرهٔ مشایخ و متصرفه مانند ذوالنون مصری، ضیل بن عیاض، ابوسلیمان ناری، حجة الاسلام امام غزالی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی را آورده است.

در باب دیگری را هم نوشته است که برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از پرداختن به آن صرف نظر می‌کنم.

به نسخه از دائرة المعارف جواهرالعلوم همایونی در کنسور هند بافته می‌شود. یکی از آنها در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره در بخش مخطوطات فارسی ضبط



است و نسخه آن یونانی، هندی و هندو-ایرانی هستند و شماره (UES7F844) است و کتاب این نسخه عبدالرحمن بن یونس هستند لاهوری است. بر صفحه عنوان این نسخه بهر های شاهجهان سلیمان جاء سلطان عالم و شاه عالم است است و امضای کتابداران دانشگاه های مختلف دیگر هم در آن است و امضایی که بر آن است معلوم می شود که این نسخه در تحویل کتابخانه شاهان دهنی و اوده می بوده است.

اصل این نسخه قبلاً در تحویل آقای پرفسور محمد عبدالغنی بوده و وی در کتاب *A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court*, جلد VI, II به معروف این نسخه پرداخته است اما بعد از وفات پرفسور نامبرده همسرش خانم ذاکره خاتون در برابر یک هزار روپی به سال هزار و نهصد و شصت و چهار (۱۹۶۴ م) نسخه را در تحویل کتابخانه مولانا آزاد داد و همین نسخه زیر مطالعه بنده می بوده است.

نسخه دیگری در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد (پاکستان) موجود است که نحوه آن ۳۰۱/۴ است و کتابت این نسخه در قرن هفدهم و هیجدهم میلادی شده است نسخه سومین در کتابخانه خدا بخش پنا نگهداری می شود نحوه آن نهصد و ده الف است نهصد و شصت و نه (۱۹۱۵FF969) است کتابت این نسخه در قرن نوزدهم شده بود به موجب معلومات محدود شده چهار مقاله در باب جواهر العلوم نوشته شده یکی از پرفسور عبدالغنی در کتاب وی *History of Persian Language and Literature* در جلد دوم از صفحه هفتاد و هشت تا یکصد و نه آمده است دیگری از آقای محمد حسین سبحی است که در *History of Science in Central Asian Civilization* (۱۹۱۵FF969) است که در اسلام آباد شده و به چاپ هم رسیده است.

علاوه از این مقاله ای دیگر مشتمل بر باب راضی از پرفسور دکتر نبی هادی رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره (A.M.U.) و این مقاله در مجله



Studies in History of Medicine and Science, Vol. IX, آمده و به صورت رساله انصاری شماره‌های ۱۰ مقاله به صورت این هفتاد و سه مجله آمده بوده است.

یک مقاله از حاتم مسوره حیدر به عنوان بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره که در مجله کتابخانه رضا نامور ابراهام آمده

در این مقالات فقط ذکر فهرست ابواب کتاب آمده است اما کارهای مفصل نشده است. حالاً بنده سعی فاجیزی می‌کنم تا در مورد کتاب جواهر العلوم همایونی کار تحقیق و مفصلی عرضه کنم و برای این طرح از U.G.C. یک Project گرفته‌ام تا برای این کار یا به صورت تحقیقی انجام بدهم.





## حُسنِ کردار

○ پی. ال. رتن  
رتن آ. اس. کالج، کهنّا (پنجاب)

(۱)

دوب آوارگی مانده نوبی چمن	قرنها در پی مردی ای جانِ من
موج در موج سپیده گنگ و حسن	راه در راه گم گشته خاکِ وطن
غنچه صد بهار از دبد اخروش	بر سر شاخ حلی آمده اخروش
گاندی سال ارجمند آفرید اخروش	مادر هند را بهر تسکین جان
ننگ و ناموس را با میانی رسید	باغبانی درین گلستانی رسید
بزم گیش ترا رازدانی رسید	محرم رزم تحتِ وطن آمده

در تن ناتوان و نزار وطن  
باز بر نافه موجه زیستن

(۲)

در رنگ زندگی خون تازه دويد	نفیس عزم جوان آرزو را تپيد
سرکشی لذتِ سرفروشی چشيد	بازگشتند بُر دم قوای زبون
جنس دار و رمن خوب آراشتند	برچم حریت راست آراشتند
شعله جان نثاری برافراختند	بهر ادبار آئينِ افرونگيان



سر به کف رستگاران پدید آمده      صفت به صفت حاله تاراج پدید آمده  
خواب گاندی به خواب جگر کاشته      رنگ صبح بهاران پدید آمده  
از پی مادر هند سر باختند  
صبح باطل شکن بر شمس ناخند

۳۰

عزم بیابک بوده تنگی و سیر      ذوق پیکار در پی و کفنی به سر  
ارجمندان پی رفیع داغ ستم      از رُح مادر هند، بسکه کسر  
گرمی شوق چون آفتابی نموده      موجدان پرده سرگی را کشیده  
حتیٰ طوق محکومیت را گذاخت      از حوشا گردشی گود دوران ریود  
حتیٰ حلقه طوق افرونگیان      ایر پیداد و جور و ستم بی گمان  
ریزه ریزه شده، پاره پاره شده      سرخوار آمده برگشوده نشان  
حسن رنگ و ادا رایت حافظرا  
برجم دلگشا خلوه دلبر

۳۱

لحمه زن آمده موج گنگ و حسن      باز بویید میهن جو بوی چین  
باز رهان شده خاک پاک وطن      چهچند زن شده بار دشت و دمن  
باگهایی چو برق محو ست فساد      روشنی رفت و ظلمت بنا نهاد  
سرنگون گشت پینانی آدمی      دور دوران روانی را بر باد داد  
اقلابا آفرین رهنمایی نماند      کششی هند را ناخدایی نماند  
ساز ایام را هم نوائی نماند      سوز جمهور را آشنایی نماند  
وا دریغ! گلی باغبانی گزید  
وا دریغ! گلی گلستانی گزید



۱۵۱

جگر درو دلا، آتشی نفسا      سرج او آتد، شرف او آتد  
 آرزوی وطن، رُوح دیر و حرم      شایسته خُبت انسان، شهید و دلا  
 لرزه بر آسمانی زیروازشی      ته به ته بحر حرمای اندازشی  
 حسرت فکر و نظر بگران داری      همد را کار بر هشی نازشی  
 صلح کوشی را سالارِ میدان بود      کشتیِ راست جویِ راستی بود  
 عشقِ آدم را آهنگِ ایمان بود      شورش شوخی عزمِ انسان بود

مردمی پیش آهنگِ دینِ بشر

مردمی خود شناسی، امینِ بشر

۱۶۱

شمعِ عصر روشنِ رخونِ جگر      بدلشی، رُستن با شعورِ نظیر  
 برکتی، شمعِ کردارِ سیلِ روان      ظلمتِ زندگی را نوبتِ سحر  
 جوهرِ صدق زاید ز تخیر او      لذتِ عشق شاید ز تأثیر او  
 عظمتِ آدمی را ز تفسیر او      رفعتِ آسمان رمزِ تقدیر او  
 زورِ کردارِ بیزاریِ عامیان      زورِ کردارِ بیزاریِ قهرمان  
 نندی بُزیشِ سببِ ستاکیان      بیش رفتاریِ سیلِ وقتِ روان

بیش کردارِ مردانِ دو نیستی شود

بیش کردارِ شانِ پسِ روانی شود

\*\*\*



## ذکر نسخه خطی دیوان حافظ مکتوبه ۸۲۴ هـ

پرفسور نذیر احمد

استاد بازنشسته دانشگاه اسلامی علیگره

دیوان حافظ با تصحیح و تحقیق و مقدمه دکتر حلالی دانشی و دکتر نورانی و سال ۱۳۷۲ شمسی بر اساس نسخه‌های ۸۱۳، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۷ چاپ شده است. در مقدمه این دیوان، دبل معرفی نسخ و منابع از نسخه دیوان حافظ متعلق به خانواده سبزیروش گورکپیور چنین یاد شده است:

این نسخه متعلق به کتابخانه خانواده هاشمی سبزیروش در شهر گورکپیور هند است. نسخه مذکور در ماه ذی الحجه ۸۲۴ هجری کتابت شده و دارای مقدمه جامع دیوان است و بیست و یک صفحه از اول مقدمه جامع دیوان حافظ ساقط است. این نسخه نیز بخشی از یک مجموعه است که مش آن به دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی اختصاص دارد و در حاشیه مطرود حشید و خورشید ملکان ساوجی و دیوان حافظ و دیوان حلالی عهد و منتخب دیوان کمالی حجتی تحریر شده است. دیوان حافظ در حاشیه ورق ۱۶۵ و ۱۶۰ به نگارش درآمده است. این مجموعه به خط سعلی و به شیوه خاص نیرد بهم است. کتاب نسخه در دو جلد خود را ذکر کرده است، نخست در ورق ۱۶۱ از باب اول دیوان خواجه و دو دیگر در باب دوم مجموعه و آخر انتخاب دیوان کمالی حجتی به شرح زیر:

۱- این نسخه در کتابخانه خانواده سبزیروش گورکپیور هند محفوظ می‌باشد.



نام کتاب: المصنف و الحاشیه و انتخاب الدیوان الشیخ العارفیه . المال العله والذکر  
المجیدی ... علی بن ذی العبد الضعیف المحتاج المرحوم به الباری محمد بن سعید بن  
عبدالله القاری ... فی مئذیه ذی الحجه اربع و عشرين و ثمانمائة الهجریه و الصلوة علی  
محمد و آله اجمعین.

انتظار معرفی این نسخه عسی نصبت دکتر محمد زبیر صدیقی استاد دانشگاه کلکته  
استاد این مجموعه را از کتابخانه خانواده مرحوم هاشمی سرپوش به امانت گرفت و  
آنها را خود به کلکته برد و پس از عکس برداری آنها را خود نگاه داشت و یک نسخه  
عکس برداری شده را به مرحوم استاد علی امیر حکمت شیر ایران در هند اهدا کرد.  
دکتر محمد زبیر صدیقی پس از مطالعه کامل آن و توضیح و ضبط حرکات و خصوصیات  
این نسخه در نشریه بین المللی خاورشناسان به معرفی آن پرداخت و آن را در معرض دید  
اعضای کنفرانس قرار داد و در سطح بین المللی نسخه مذکور شناخته شد و بعد از سی سال  
امانت به خانواده فرسنگ دوست هاشمی سرپوش آقای دکتر نذیر احمد مغالنی پیرامون  
این نسخه در مجله ایران شناسی (شماره اول جلد دوم ص ۳۹ تا ۵۵ چاپ تهران) انتشار داد  
و پس از چندی در مشهد درآمد از این نسخه عکس برداری کند و انتشار دهد، سرانجام  
در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی نسخه گورکهبور به هژده سالمان فرهنگی استاد قدس  
رضوی به اهتمام دکتر نذیر احمد و جلالی نائینی منتشر شد.

در این باب دو موضوع باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- اطلاع نادرانی راجع به مقاله دکتر محمد زبیر صدیقی درباره نسخه گورکهبور.

۲- معرفی نسخه گورکهبور از طرف اینجانب.

دو سال استفاده دکتر صدیقی از این نسخه، بنده فقط اطلاعات زیر را داشتم که در  
مجله ایران شناسی سال ۵، شماره ۲، ۱۳۶۶ درج شده است.

«تقریب سی سال پیش مطلع شدم که پرفسور محمد زبیر صدیقی از دانشگاه کلکته  
درباره یک نسخه خطی دیوان حافظ متعلق به یک خانواده سرشناس گورکهبور ... به نام



خانواده سبزویش تحقیقی دو کنگره بین‌المللی حضورشان هر چند کرده است، و این به روش صورتی مطالعه مراجعه و در خصوص این نسخه خطی تحقیق کردم، به سر اطلاعاتی شد.<sup>۱</sup> بنده باوجود نوشتن فراموشی از تمامی از مقاله دکتر صدیقی انجام و در به بعد بدانستم که آن کنگره کی و کجا تشکیل شده، اما از قول دکتر شایقی ظاهر می‌شود که مقاله مذکور در دسترس ایشان بوده است چنانکه از توضیحاتی که در مقدمه آورده شده و قبلاً در این مقاله نقل گردیده، آشکار می‌شود.

در این مورد از دکتر جلالی نائینی دو پرسش دارم:

۱- مآخذ اطلاعات او درباره عکس برداری و اهدای یک عکس به آقای دکتر علی صبر حکمت و ملاحظه اش نسخه مذکور نامدنی و پس دادن نسخه به خانواده هاشمی سبزویش چه بوده است؟

۲- مقاله دکتر صدیقی در کدام کنگره بین‌المللی خوانده شد و آن مقاله کجا چاپ شد؟ به نظر بنده این اطلاعی تازه است و به ظاهر از مقاله چاپ ایران ناسی گرفته شده و نه چرا این اطلاع سردمنده در مقدمه دیوان حافظ بر اساس نسخه گورکهیور درج نشده؟ و چرا در آن مقدمه (ص ۱۱) نوشته‌اند:

«آنگار معززی آن (نسخه گورکهیور) تصب دکتر نذیر احمد یکی از دو مصحح مشر حاضر می‌باشد».

در مقدمه چاپ اخیر از دیوان حافظ نام خانواده سبزویش را دوبار غلط نوشته‌اند خانواده محترم هاشمی سبزویش، خانواده فرهنگ دوست هاشمی سبزویش.

اسم خانواده «سبزویش» است نه هاشمی سبزویش.<sup>۲</sup> اسم یکی از افراد این خانواده سید هاشم علی سبزویش بود و همین سیدزاده، بنده را این نسخه عاریتاً داده بود که از آن نسخه‌ای بردارم. این نام درست در مقدمه دیوان که به اهتمام دکتر جلالی نائینی و بنده

۱- زاهد علی برادر بزرگ سید هاشم علی بود و بوقلمی که دکتر زور حنفی در این خانواده سید را گرفته، سربراه خانواده پدر سید زاهد علی و سید هاشم علی بوده است. به این اثر دو برابر

جانب شده، در صفحه باره و بیست و سه (در جای درج شده و همین طور در مقاله بعدی در اثرنامه آری ۱۳۹۰، ۱۳۹۱ آمده است.

۲- درباره مقاله شده راجع به همین نسخه باید عرض شود از نوشته آقای دکتر ناشی واضح است که بر تصور محمّد زبیر صدیقی نسخه را به خانواده سبزویش پس داده و بنده آن را گرفته و مقاله‌ای نوشته‌ام. این اطلاع بر آری می‌باشد است، معلوم نیست که آقای صدیقی از کجی آن نسخه را گرفته و بعد از جدایی ممکن پس داده زیرا که هیچ یک از اعضای خانواده هیچ اطلاعی درباره این نسخه نداشته و بنده پس از مدتی و جستجوی سه ساله بود که موفق شدم این نسخه را کشف کنم. چنانچه ماجرای چگونگی کشف نسخه مرزبان را در مقاله مخدصری در آری نامه سال پنجم شماره ۳، ۱۳۹۹ چاپ نمودم. خلاصه آن مقاله بدین شرح می‌شود تا معلوم شود که آقای دکتر ناشی چگونه حقیقت اشکبار را متوجه و بدین وسیله وحدات سی ساله بنده را عذر نموده است.

فرویه سی سال پیش مطلع شدم که بر تصور محمّد زبیر صدیقی از دانشگاه کهنه درباره یک نسخه خطی دیوان حافظ متعلق به یکی خانوادۀ سبزویش گورکبهر در ایالت ترائر (Uttar Pradesh) به نام خانوادۀ «سبزویش» تحقیقی در «کنگره بین‌المللی خاورشناسانه» عرضه کرده است. وقتی به پرسشور صدیقی مراجعه و در خصوص این نسخه خطی مشاوال کردم به من اطلاعی نداد.

در ۱۳۵۷ م من از دانشگاه کهنه به دانشگاه اسلامی علیگر انتقال یافتم و در اینجا حکم از دانشگاه به بخش فارسی آستان شدم که از مردم گورکبهر بود و با خاندان سبزویش روابط نزدیکی داشت، کوشیدم توسط وی درباره سرانجام این نسخه خطی اطلاع به دست آورم ولی هیچ کدام از افراد این خانواده چیزی در این خصوص نپرسیدند و وقتی از تعداد این نسخه خطی بسیار گراپها و قوف یافتند بسیار متعجب شدند. تا من مطمئن شدم که این نسخه را پرسور صدیقی مورد استفاده قرار داده است، لذا از جانب خانوادۀ سبزویش نامی در این باب به پرسور صدیقی نوشته شد و پاسخ



وی حدیثی از این بود که این نسخه را مذهبها پیش بازگردانده است.

در این موقع یکی از دوستان من دکتر محمود الهی به سمت دیر زبان اردو در دانشگاه گورکھپور منصوب شد و من بدون فوت وقت برای یافتن این نسخه خطی از او استمداد کردم ولی تا مدتی دراز نتیجه‌ای به دست نیامد تا پس از چند سال از دکتر محمود الهی نامه‌ای رسید مشعر بر این که وی در کتابخانه حافظ رشیدیه چانپور ایالت تریپوراه که بولیت آن با جاندان سبزیوش گورکھپور است نسخه مورد بحث را یافته است. صحنه دکتر الهی به من اطلاع داد که وی غالباً به این کتابخانه می‌رود که وضعی بسیار ناخوشوار دارد و نسخ خطی آن به صورتی بسیار نامرتب در گنجینه‌های چوبی شکسته قرار دارد و غالب آنها تم کهنه و کرم خورده است و دکتر الهی معمولاً نسخه‌های خطی منتخب خود را از این قفسه‌ها بیرون می‌کشد. تصادفاً روزی یک نسخه خطی را بیرون کشیده متوجه می‌شود که نسخه خطی دیوان حافظ است و چون درباره آن نسخه خطی قدیمی مطالب زیادی از من شنیده بود به خاطرش می‌گذرد که این نسخه خطی همان است که من مذهبها به دنبالش بوده‌ام.

اکنون می‌دانستیم نسخه‌ای که مذهبها در جستجوی آن بوده‌ام به گورکھپور آورده شده است و من می‌توانم از آن استمداد کنم. به دکتر محمود الهی توصیه کردم که آن را به آقای عارف علی سبزیوش رئیس خانواده سبزیوش برگرداند. دکتر الهی این نسخه را بدو باز گردانید و ضمناً از وی خواستار شد که رونوشتی از آن به من تسلیم شود و او با این تقاضا موافقت کرد ولی وقتی اجازه عکس برداری از آن خواسته شد پذیرفت من بسیار مأیوس شدم، مع ذلک خوشوقت بودم که این نسخه خطی از حضر نجات یافته است و ایلوار شدم که دیر باز در آنجا خواهد شد.

تصادفاً پس از چند سال من در سمیناری درباره «غالب» که توسط دکتر محمود الهی در حدیثی از اردو دانشگاه گورکھپور تشکیل شده بود شرکت کردم و در آنجا با آقای هاشم علی سبزیوش، برادر کوچک آقای عارف علی، آشنایی یافتم. وی از من

برسیه آیا هنوز به آن دیوان خطی که در نسخه مساعی خودم پیدا شده بود، خلاصه من، هشتم؟ من به این سؤال پاسخ مثبت دادم و ای ندو گفتم که هر گاه این مطلب باعث برتری روانه میاد دو برادر گردد حاضر بخوانم بود از این نسخه خطی استفاده کنم آنرا آقای هاشم علی مرا مطمئن ساخت که در استفاده از این نسخه دارای احتیاط کامل می باشد وی این نسخه را به منزل آقای دکتر الهی آورد و من به خواندن و رونویس کردن ابیات لازم پرداختم و در ظرف چهار یا پنج روز مطلع عزیزها، قطعات، رباعیات، و حتی تمام مبررات را یادداشت کردم و از خواندن مطالب پانزده نسخه که حاوی نام کتاب و تاریخ تحریر آن بود سخت به هيجان آمدم زیرا این نسخه را من سال از نسخه خلعتانی که مبنای کار «قرنی» غنی بود قدیمتر یافته ام. این نسخه همچنین مشتمل بر مقدمه ای سخت مورد نیاز برای تحقیق بود که در هیچ یک از نسخه های که در قرن نهم کتابت شده است وجود ندارد از مشخصات دیگر این نسخه شبره کتابت آن بود که مشخصات کتابت نسخه های خطی فارسی در قرون هشتم و نهم را دارا بود. علاوه بر این چندین عوال و شعاری از انواع دیگر را در برداشت که به عنوان «الحاقی» از نسخه «قرنی» همی حذف شده بود. متعاقب آن، من در محله ایران شناسی دانشگاه تهران مقاله ای در مساحت که موضوع اصلی آن غزلیابی بود که اشعار آنها به حافظ مشکوک است را انتشار این مقاله، محققان ایرانی به بررسی نسخه خطی گورکهبور وقف دادند.

در این میان آقای عارف علی در حواشی درگذشت و به مناسبت مرگ او نامه تسلیتی به آقای هاشم علی سرور بر نوشتم و ضمن نامه دیگری به عنوان آقای دکتر محمود الهی از او عذرخواهی کرده اند و همدردی مرا از مرگ عم انگیز برادر آقای هاشم علی به وی ابلاغ کند پس از تسلیم پیام تسلیت من به آقای هاشم علی توسط دکتر الهی، نامبرده چنان تحت تأثیر قرار گرفت که به من اجازه داد نسخه خطی مورد بحث را به دلخواه خود مورد استفاده قرار دهم، و دکتر الهی توصیه کرد که پس از دو هفته که ناراحتی و اندوه آقای هاشم علی از مرگ برادرش تسکین می یابد شخصاً به گورکهبور بروم.



در این هنگام من به آقای مرح. رضوی کشنده کتابخانه م. ا. آزاد (مولانا ابوالکلام) در دانشگاه اسلامی علیگره مراجعه کردم و اهمیت نسخه خطی گورکهبور و کیفیتش که موا به مطامع آن مجاز ساخته بود توضیح دادم و از او تقاضا کردم عکاس کتابخانه را برای چند روز در اختیارم قرار دهد. آقای رضوی از راه تلفن عکاسی را به نهیة میکروفیلم از این نسخه مأمور ساخته، متعاف آن دو تاریخی که پیشنهاد شده بود من به اتفاق عکاس و دستگاه نهیة میکروفیلم به گورکهبور رفتم. پس از رسیدن به آنجا به آقای احمد علی عکاس پیشنهاد کردم که نزد یکی از خویشاوندانش منزل گیرند و خودم و وی پس کردن نسخه خطی را در منزل آقای هاشم علی آغاز کردم. من نزد آقای دکتر محمود الهی در دانشگاه اقامت گزیدم و آنجا را ساعت ۷ صبح ترک می‌گفتم و به منزل آقای هاشم علی در محله اونیوا (Unchiwa Mahalla) می‌رفتم و شب تا دیر وقت کار می‌کردم. در نتیجه علاقه همه افراد خانواده مست به من جلب شد و آقای هاشم علی اصرار ورزید که از این نسخه میکروفیلم تهیه کنم ولی من این پیشنهاد را بر اساس این بهانه که وسیله نهیة میکروفیلم در گورکهبور نیست، رد کردم. نقشه من این بود که قبلاً از تمام این نسخه رونوشت بردارم آنگاه میکروفیلم تهیه شود. نسخه برداری را در مدتی قریب دو هفته به انجام رساندم آن وقت تاریخی معین شد و نسخه خطی در اقامتگاه دکتر الهی به عکاسی تسلیم گردید و او سه نسخه از آن تهیه نمود؛ یکی برای کتابخانه دانشگاه، یکی برای آقای هاشم علی، و سومی برای استفاده شخصی من. حتی پس از پایان کار عکس برداری از نسخه خطی هم، به آقای هاشم علی گفته شد که من از علیگره یا خود عکاسی آورده بودم. پس از این سفر موقتیت آمیز به علیگره بازگشتم و امتداد خود را از این همکاری به آقای رضوی که بدون آن این کار ضرورت نمی‌پذیرفت تقدیم کردم.

(این نسخه قبلاً جزئی از مجموعه‌ای است که مشتمل است بر:

۱- دیوان سعدی که به نام مشرف‌الدین من مصلح خوانده شده (از ورق ۱ تا پایان نسخه)

در متن.





۲- حاشیه از ورق ۱ تا پایان نسخه که فقرات زیر را دربر دارد:

الف- مثنوی حسنه و حورینه (از ورق یک الف تا ورق ۲۴ هـ)

ب- دیوان حافظ (از ورق ۴۵ الف تا ۱۴۰ الف هـ)

ج- دیوان جلالی عضد (از ورق ۱۴۱ الف تا ۲۱۱ هـ)

د- منقحات دیوان کمالی حبیب (از ورق ۲۱۲ الف تا ۲۶۳ هـ)

در پایان دیوان حافظ (در ورق ۱۴۰ الف) نام کاتب به شرح زیر آمده است:

«مُ الدیوان معوی المملک المکارم بنی المظفر الراجی الی رحمة ربه القاری محمد بن  
سعد بن عبدالله القاری غفر الله له و لوالدیه و لجنه فان امیر باری العالمین»  
و در پایان متن این مجموعه نام سعدی چنین ذکر شده است:

«تحت الذیوان من کلام ملک المصالح و العلماء افضل الشعرا امیر المکتلمین الفصح  
المؤخرین مدوه الماکین مشرف الذکر سعدی بن علی بن الشیرازی غفر الله له الخ»  
اما در حاشیه آخرین ورق این مجموعه نام کاتب تکرار گشته و تاریخ تحریر برای  
نخستین بار در این عبارت آمده است:

«مُ الکتاب المثنی و الحاشیه، النحاب الذیوان الشیخ العارف الفاضل الکامل ملک  
الشعراء المؤخرین مدوه الماکین کمال البیله و الذین المعتمدی روح الله روحه علی یدی  
المدد المصطفی المحدث الی رحمة ربه القاری محمد بن سعید بن عبدالله الحافظ القاری  
اصلاح الله امره فی صلح دی الحجة اربع و عشرون و ثمان مائة الهجریه و المقلوبه علی نسیه  
محکم و اله اجمعین»

خلاصه کلام این است که اگر اینجانب این قدر کوشش و جستجو نمی کردم دنیای  
فارسی از این نسخه نفیس محروم می ماند. عکس نسخه ای که آقای جلالی نابنی حالا  
دارند، همان عکس است که بنده به ایشان اهدا نموده بودم و باید عرض شود که دکتر  
علی اصغر حکمت عکس از این نسخه نگرفته بودند.



# یک نسخه خطی پُرازش از دیوان ادیب صابر ترمذی

○ پرفسور سید امیر حسن عابدی

دانشگاه دہلی، دہلی

ادیب صابر ترمذی<sup>۱</sup> یکی از شعرائی بزرگ فارسی محسوب می‌شود و دیوان وی چاپ شده و انتشار یافته است.<sup>۲</sup> جامع دیوان در مقدمه دیوان چاپی می‌نویسد: «او را دیوانی بزرگ هست، این چند قصیده و مقطعات و رباعیات ثبت افتاد»<sup>۳</sup> یک نسخه خطی مطلقاً و مذهب از دیوان این شاعر بزرگ در کتابخانه سبوت نگهداری می‌شود که شامل این مقدمه است.

شهاب الدین ادیب صابر غفرالله نه دانستند و دانای فاضل و شاعری کامل بود. در عهد دولت سلطان سحر از ترمذ به مرو افتاد و اصیل او از بخارا است، فاما در خراسان شیر و سبزه افتاد. خاقانی<sup>۴</sup> معتقد صابر است. «خلاف و طواط»<sup>۵</sup> و ابوری<sup>۶</sup> صابر را... بوده در ضاعری و الحز صابر خوش گوشت و سخن او صاف و روانست و به طبایع نزدیک تر. و مثنوی ادیب صابر سید اجل بزرگوار ابو جعفر بن علی حسین موسوی<sup>۷</sup> است که او را از

۱- ادیب صابر، شهاب الدین بن اسمعیل ترمذی، مقتول در حدود ۵۹۶/۱۲۷۷ م.

۲- دیوان ادیب صابر ترمذی، تصحیح و اهتمام آقای محمد علی صاحب، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ آفت علی اکبر علمی. ۳- ص ۲.

4- No. R.VII-48, R.R. Cama Oriental Institute, Bombay.

۵- وفات: ۵۹۵/۱۱۹۹ م. ۶- وفات: ۵۹۳/۱۱۹۷ م.

۷- وفات: ۵۸۳/۱۱۸۷ م.

۸- سید مجد الدین ملک ابو القاسم علی بن ابی المجدلی، صدر مؤرخان.



یک نسخه خطی یاروش از دیوان ادیب صابر نومی

معظم و قدر رتبه خراسان می نوشته اند و سلطان سحر<sup>۱</sup> او را برادر خواند و مسکن  
سید اشعار بود و عذار و خدیجه و احسان او در خراسان بی نهایت بوده است و این  
سرگشته نامه را صابر به مدح سید اشعار نموده است.

تم بهر اسیر است و دل به عشق فدا همی بگوش من آمد زلفش علق ندا  
و در نهایت آنکه سلطان سحر سید ابو جعفر را برادر خطاب نموده قصیده ای  
می گوید و این بیت از آن قصیده است.

بزرگی را پدر شد تا برادر خواند سلطان<sup>۲</sup>

و صابر بزرگ سلطان سحر و ارکان دولت او محترم بودی و چون امیر خوارزمشاه<sup>۳</sup> با  
سلطان در خوارزم عسیر ظاهر کرده، سلطان ادیب صابر را محفی به خوارزم فرستاد تا  
دایم معتمد حالات و مہمی اخبار باشد. انسر شخص فدائی را فرستاد تا روز جمعه  
سلطان را رحم زند و هلاک کند. ادیب صابر صورت و هیئت او را به عینہ بر کاغذی  
تصویر کرده<sup>۴</sup> به مرو فرستاد و آن شخص را یافتند و میبایست کردند و ادیب در خوارزم  
بود. انسر خبر یافت و ادیب را با بیست و در مہجوران انداخت و کان ذلک<sup>۵</sup>.

یکی از موابیاتی سحر نامبرده در ذالمت مقطعات ذیل است که در نسخه چاپی  
یافتده، اما تأسیفانه به دلیل غریبی نسخه، ساری از مصرعها و کلمات درست خوانده  
نشده و در جای آن و تعات بعضی نقطه گذاشته شده است.

شکی گرفت بر تو دلم چون دهان تو شکی مگر نصیب دلم زان دهان رسید



یکی به تبر فکندن سنان چون آرش یکی بخفیه رسیدن سنان رستم زار  
بجای جامه پسر بر همیشه شان چو من بجای تاج پسر بر همیشه شان مغفر

۱- سلطان اعظم مغالدین و الذین ابوالعزیز سحر بن ملکشاه رغان امیرالمؤمنین، ولادت: ۶۷۹ هـ

۲- ۱۰۸۶ م - وفات: ۵۵۲/۵۱۵۷ م - سلطان علاءالدین و قسطنطین



بسال و ماه بود طرف زین شیمان ما سیرا  
بصبح و شام بود پشت احسب سم گستر  
بیاید از دهن او زبوی گیسو چنان  
که زردهای رنگین آورد سوی معطر

۵۰

مگر آسان نبود زمازی بهشت  
ورنه دشوار می نماید کار

۵۱

بپیرایش که اندر زلف او ده یافت نقصانش  
جمال او و عشق من زیادت شد ز نقصانش  
ز روشک گرد تا با زلف مشکینش بیامیزد  
نات دیده بنانم ترا اگر گردد میلش

۵۲

شام تو رغبت کند ضعیف و مست  
چهار بروی تو خرم بود ایام و سال  
چو غمگنان بشراب و چو مقلبان پدرم  
چو دوستان بهمال و چو دشمنان باهر

۵۳

منم که اول ایام عصر تا امروز  
رحمت تو مقصّر نبوده ام سکره  
چه کرده ام که نگرند پندگان دیگر  
که جمله درخور برخند و منده درخورده  
گناه را چه محل پیش عفو مایل تو  
ز کام تشنه گجا گردد آب دریا کم  
نعوذ بالله اگر عفو من نبوشانی  
بحرگ بندد جوتند حمامه مانم

۵۴

ای خواجه بدانکه را  
از بود او خواهرسته دیدم  
باینز میان پای او را  
پیوسته خیار گشته دیدم

۵۵

نیرت نگاه زعم جو ببرد بسوی خصم  
کلکت بوقت مهر جو خسته در میان  
این... باش عقل را یکوی دل  
وان ناه بست دست اجل را بورد جان



کس اگر بداندی که و گمانت را / ششاختی ز بیم تو قرص از دگرگشت<sup>۱</sup>

بغاه مانند یا جام باده در مجلس / به شیر مانند یا لیغ و بره در میدان  
نه در هزار سخا باشدش یکی وعده / نه در هزار معجز باشدش یکی آیت<sup>۲</sup>

به تو هرگز نبودست و نباشد / حوال بخت و سخی طمع و سحت  
بسی احیال کنی با حق دائم / از آن خردست ببرد با تو احسان  
همی داری عزیز تر و گمان را / بهر این عزیزت کرد برهان  
خداوند اگرچه پیش ازین عهد / من نامی بود آخر خیرسان  
بقوت تو مرا بتوانست خسرو / سعی تو مرا سیراحت سلطان

مادرت را چنان نخواهم کرد / بلکه در مصیحت مادر تو

زنجیر همیشه است ز دست دلاله‌ای / دلاله‌ای که هست بر حلقه پادشاهی  
چو زنی او بنام شاید که چشم من / در ضم خود ندیده چو تو بد حصان  
آمد پناه روز در امسال [او] گفت نیست / سر دلاله محله بی هفت ساله‌ای  
نه گوش او شنیده حدیثی فسانه‌ای / نه چشم او ندیده مثل بی پناه‌ای  
که کس باز بداده و او نیز نسته / از دست هیچ مردی روزی توانه‌ای  
اما بخواه آن را گفتم روا بود / از دختر جوان نتوان کرد دانه‌ای  
دستم گرفت و برد مرا نزد عدلکی / و اندر تنگد زود بدست زواله‌ای  
چون باز خانه گشتم و کردم چنانکه بود / از بهر هر کسی بجلادی حواله‌ای



برداشت آن عروس و برآورد پیش من  
نه همچو کودکانش بسر بر افکند  
برداشتم بظاب نگه کردم اندرو  
خورشید گشتم و شدم اندر میان تاس  
گفتا که این زمان بجز از تو ...  
برجستم و زخانه خود کردمش برون  
الحق چه ... درست عروسی برامش

و انگیزشست هر سه یکی از دهالائی  
به همچو دلمش سر بر کلاهائی  
مانده بود راست و سری نگهائی  
غصداً برآورد خروش و ...  
قبل از تو ... مرا بر فدائی  
وز حال او سوختم بدلهائی  
حقاً چه دور او حوسر دلائی

من و تویم نگار که عشق جوانی را  
ملاست ازین عشق بر مجنون

رام لیلی و مجنون برون بریم مهری  
دست است ازین حسن حسن بولیلی

ای زلف تو چون وعده وصلت بدرازی  
دل دادی و دل را همه در عشق فریبی  
چنانی و چنان همه در وعده گندازی  
پشکن سخت نیست که دیده بنماری  
تا چند بچشم و دهر تنگ بباری  
چو در عداد عمر خداوند درازی  
سبب آف زنگیست روا نیست  
شکر کش و دشمن کش و دین گستر و کین ور  
در آخر تذکر داده می شود که باید نسخه های خطی گوناگون شعرا و نویسندگان  
قدما و معاصرا و ... های دنیا جمع آوری شود مورد مطالعه دانشمندان گردد،  
ناگفته های تاریخ و فرهنگ سرزمین فارسی زبان هر چه بیشتر بر ما روشن و  
آشکار گردد.



صفحہ اول و دوم مقدسہ دیوان ادیب مصباح ترمذی

Ms. No. R-VII-48, R.R. China Oriental Institute, Bombay







## سه قطعه شعر و

# قطعه تاریخ درگذشت دکتر ذبیح الله صفا

پرفسور محمد ولی الحق انصاری

نامه ماست نهانخانه اسرارِ ازل      ظلم بر خویش کند هر که بخواند ما را  
صائب

### قطعه

صائب آرامت رخ دگسوی لیلای سخن      طرز آن شاعرِ حیرتِ فکر خویش آمد ما را  
هست امروز ولی نیز هم آواز به او      و ظلم بر خویش کند هر که بخواند ما را

### قطعه

گر می آید چون ده بر آسم بلند      پیش آریاب سخن چون نسوایم غزل  
حاجه ماست گشاینده دریای سخن      نامه ماست نهانخانه اسرارِ ازل  
شاعر بعد از رسیدن به شهر تبریز قطعه زیر را سروده است:

هستم کنورده به مراد اسد شهریار      در زادگاه صائب تبریز آمدم  
در هند هست مرکز فرهنگ لکهنور      رانجا به این زمین سخن خیر آمدم  
تاریخ درگذشت دکتر ذبیح الله صفا:

ذبیح الله آن عالم بی مثال      زدیم به باغ جنان جنت راه  
برآورد تاریخ قوتش ولی      صفا درگذشت آمد صد حیف آمد

$171 \div 1622 + 6 + 94 + 98 + 6$

۱۹۹۹ میلادی



## معرفی بیاض صائب تبریزی

دکتر رفیع کاظمی

دانشگاه لکهنو، لکهنو

زمان اکبر را در عهد مغلیه به نام «عهد زرین ادب فارسی» نامیده‌اند که عهد کثیری از علما و فضلا و شعرا و نویسندگان با دربار شاه و با امرا و شاهزادگان مربوط بودند. کار مهمی که در آن زمان به ظهور آمد آن بود که مسلمانان هند نه فقط زبان سانسکریت را امر حقد بلکه در این زمان کتابهای سانسکریت را به زبان فارسی برگردانیدند. همین طور هندوان با زبان فارسی چنان آشنایی گرفتند که آثار قیمتی و با ارزشی به یادگار گذاشتند. در این زمان زبان و ادب فارسی از دو لحاظ دوره تحول و تکامل را تدریجاً طی کرده بود. نخست آن که ادب فارسی از عهد عزیزی تا آغاز شاهان مغول بیش از پانصد سال مسافت طی کرده بود. در این مدت طویل در هر شاخه از ادب چه در شعر و چه در کارهای نمایان صورت گرفت و شعرای بزرگ در هر صنف از شعر (قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، قطعه و غیره) طبع آزمایی کردند و آثار گرانبه‌ای فراهم آوردند. در سر نیز کتابهای دینی، تاریخی، اخلاقی و عرفانی و غیره نوشتند. شاهان قدر علما و فضلا و شعرا را دانسته و سرپرستی می‌کردند. دوم اینکه در همین زمان در ایران شاهان صفوی سربرآرای سلطنت بودند و بنای دولت را بر ترویج تشیع گذاشته بودند و در آغاز کار، حمایت جدی از ادب فارسی نمی‌کردند و به شعرا امر فرمودند که اشعاری در مدح پیر (ص) و اهل بیت و ائمه اطهار و شهیدای کربلا مثل نعت، منقبت، نوحه و مراثیه



و غیره سرودند این بود که بسیاری از شعرا و نویسندگان به عهد «هاجرت» کردند (برای که شاهان معول، شعرا و ادا را سرپرستی می کردند. گروهی از شعرا و نویسندگان از ایران آمدند و با دربار شاه و امرا و شاهزادگان ارتباطی پیدا کردند. در آن زمان اطرافیان شاهنشاه اکبر و پیر خاندان و مبرا از هرگز گویا (برادر رضاعی شاه) و شاهزاده سلیم به فقط خود عقل علم بودند بلکه شعرا و نویسندگان را سرپرستی می کردند. چون عده کثیری از شعرا گرد آمده بودند پادشاه شخصی به عنوان «ملک الشعراء» دربار خود مقرر کرد و آن را به عنوان «مهدی لغوی» نمود بعداً این منصب را به ابوالفضل فاضل داد. معری محمّد علی صائب تبریزی نیز در سالهای آخر سلطنت جهانگیر فرزند اکبر به هند آمد. مبرا صائب عالم و فاضل بود بعد از اولاخت از تحصیل علم به زیارت کعبه مشرف شد برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد مسافرت کرد. چون با شعر و شاعری ماصابت فطری داشت رو به این فکر آورد و در جرگه شاعران درآمد.

صائب چون به هند رسید با یکی از امرای امپراتور «نور سوم» به خضر خان ملاقات کرد. شهرت و مقبولیت صائب در عهد شاهجهانی به اوج رسید. در آن زمان کلیم کاشانی «ملک الشعراء» شاهجهانی بود. بعداً پدر صائب که برای دیدار وی به هند آمده بود او را ملاقات کرد که به ایران بازگردد. پس وی به ایران مراجعت کرد و شاه صفوی وی را در دربار خود پادشاهی کرد و منصب «ملک الشعراء» داد. او تا هنگام مرگ در ایران زندگی کرد و در سال ۱۰۸۰ هجری این جهان فانی را درود گفت.

عالمه نسلی در «شم المعجم» نوشته است که فی شاعری در ایران از رودکی آغاز گردید و با صائب به پایان رسید و در عهد «حاجار» حسرت قائمی که شاعر بزرگی بود فی شعرگویی را جان تازه بخشید.

صائب شاعری بزرگ و بدیهه سرا بود و اشعار فراوان سرود می کردند که در آن به یادگار گذاشته است. به نوشته «شم المعجم» کار مهمی که به دست صائب انجام شد تهیه «یاحی



بود که یکی از یادگارهای مهم اوست و هر آن ابیات پند را انتخاب کرده است تا برای محدودتر شدن مشعل راه باشد. حدائق مدایق شعری شامل ۷ محالی داشته. بنابراین بهترین حالت را انتخاب کرد. یکی از شاگردان میرزا حدائق نسخه ماضی را با دقت زیاد تنظیم کرد و تعداد اشعار هر شاعر را نوشته و در آخر بر چند جلدی در باره انتخاب شعر نوشت. این نسخه بیاض در دست علامه شبلی بود و او سه نسخه خطی دیگر را هم تهیه داده که یکی متعلق به وی بوده و آن را به «دعوة العلماء» داده است. در اینجا همین نسخه اخیر را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- طول و ارض نسخه ۱۰×۳۵ سانتی متر می‌باشد و سرورق هم ندارد. یکی ورق نیز شبلی به آن اضافه کرده و بر روی آن نوشته:

تذکرة الشعراء میرزا حدائق تبریزی

شعراى متقدمین که میرزا حدائق مرحوم در زمانه خود منتخب خود کرده. قریب چهارصد شاعر خوش فهم کلام ایشان چیده، نوشته‌اند، سه هزار اشعارند. میرزا حدائق نوشته که در قهیمیدن این اشعار استعداد می‌باید.

بنگ شبلی ندوة نگینو

۱۲ مارچ سنه ۱۹۰۶ م مطابق محرم ۱۳۲۴ هجری.

از این عبارت واضح می‌شود که وقتی بیاض به دست علامه شبلی رسید پیشگفتاری هم داشت که میرزا حدائق نوشته بود و این موقع انتقال نسخه به ندوة این پیشگفتار در آن نبرده است.

۲- این جلد مسلسل بر ۲۷۸ ورق با ۹۵۶ صفحه است.

۳- کاغذ بهار قدری دیر و رنگ باغی شده.

۴- نسخه خصوصاً در صفحه‌ای که جلد شده پوسیده و تخرم خورده است.

۵- جاهایی را که گرم خورده، کاغذ رنگین بر آن چسبانیده‌اند و حیاط زیر آن قابل خواندن نیست.



- ۶- تحریر ریاضی به خط شکسته مستطیل و در حاشیه به خط شکسته انجام گرفته است.
- ۷- انتخاب شعر از هفتصد و نود و یک شاعر است. هر چند هشتصد و شصت نام ضبط شده ولی اسمهای بیست و پنج شاعر تکرار شده است.
- ۸- اسمهای بیست و دو شاعر را گرم خورده و روی آن کاغذ رنگی چسبانده اند.
- ۹- به جای اسمی چهارده شاعری که اشعارشان آمده «خط عنوان «لادری» نوشته شده است.
- ۱۰- تعداد اشعار در تمام صفحات بیاض یکسان نیست. بعضی موارد اشعار زیادی تحلیلاً شده و گاهی کمتر مثلاً از سالی و غفار و مولائی و رمی و حافظ و صالح، بیست و چهار بیت در سه قسمت از بالا به پایین نوشته شده است و جایی که تعداد شعر زیاد باشد ابیات کمتری ذکر می‌شود. در اکثر صفحات بیش از ده بیت شعر منتخب آمده.
- ۱۱- اکثر آفر حاشیه صفحات در اشعاری نوشته شده است و شاید هم اشعار حاشیه را بعدها افزوده باشد.
- ۱۲- اسمهای شعر را یا با جوهر قرمز نوشته و برای فرقی کردن میان اشعار مختلف از عبارت «وله» یا جوهر قرمز استفاده شده است.
- ۱۳- برای شعر گزیده هر شاعر، اثر آصفیة جداگانه احتیاطاً گرفته شده است.
- ۱۴- اولین شعر از ناصر خسرو است و یا شعر سبغیدای و خوارقانی ریاضی به بیان می‌رسد.



## علاقه‌همایون به علم هیئت و نجوم و اختراعاتش

دکتر شوکت نهال انصاری  
دانشگاه اسلامی علی‌گره، علی‌گره

زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند با روی کار آمدن پادشاه ظهیرالدین محمد بابر رونقی تازه یافت. بابر خود شاعر و سخن‌شناس بوده و به همین جهت گروهی از عالمان و فاضلان و شاعران در رکاب او به هند آمدند.

بی‌ازوفات بابر در سال نهصد و سی و هفت (۹۳۷) هجری برابر با هزار و نهصد و سی (۱۵۳۰) میلادی فرزند ارشدش نصیرالدین محمد همایون بر تخت سلطنت هند نشست. همایون تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمندان معروف زمان خود شیخ زین‌الدین و خواجه کلان به پایان رسانید و بعدها در صحبت ارباب دانش و پیشرفت روح خود جناب‌داده دانشمندی ارجمنند و شاعر خوش قریحه از کار درآمد که با اکثر علوم زمان خود آشنا بوده و از ادبیات نیز بهره‌افزای داشت.

همایون اگرچه مانند پدرش دوران زندگی‌اش را در رزم گذرانیده اما در همین حال هیچ وقت از آراستن بزم شعر و سخن غافل نبوده و هر وقتی که فرصتی داشت مجالس شعر می‌آراست. وی مانند پدرش دیوانی از اشعار خود به زبان فارسی به یادگار گذاشته است که آقای پرفسور سید حسن عسکری از کتابخانه‌ای قدیمی در میهن خود کهچرا پار یافته است<sup>۱</sup> و در پیرامون این دیوان آقای استاد حافظ شمس‌الدین مقاله‌ای پُر معر و روشنه در

۱- بزم محمودیه، از صاحب‌الذین عبدالرحمن، ج ۱، ص ۴۳.



مجلس شورای اسلامی به چاپ رسانیده است.

مقاله دیگری در این باب نیز از دکتر هادی حسن<sup>۱</sup> در مجله اسلامی که کتیم، حیدرآباد دکن، به چاپ رسیده و بعدها آقای دکتر هادی حسن دیوانه هلاوی را تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است.

علامه صدری هلاوی به شعر و عالم توری و بی مزاج گردیده که در عصر او در مشهد باهر توجیهی از عالم و اسلام و شاهان خود در جوی به هند آمدند و در نظریه قرار گرفتند بدان بی صاحب منجبت الشواخ می رسید کسفرای بیار نادیده و رنگار دامن او برخاسته اند<sup>۲</sup>.

دیگر تذکرة نویسندگان و مورخان هم مانند میرزا علاءالدوله قزوینی صاحب غایب السامع عن قریة دله و غسان مؤلف ریاض الشعراء صدر بن مؤلف سبحة خوشگو، ابو الفضل مؤلف اگر دله، نظام الدین احمد صاحب طغذات الکبری و غیره حسن ذوق و دانش هلاوی را سبقت گرفته اند. چندی از معروف ترین علما و فضلاء دوره وی چنین قرار می باشند:

جویدیه صاحب حبیب السیر و قانون هلاوی، صاحب الشواخ و صاحب

یوسف هروی صاحب ریاض الدوله.

قاسم کاهی: این مرد با علم هیئت، تصوف، فلسفه، موسیقی، معنی، تاریخ گویش آنجا و به شعر و سخن علاقه وافر داشت.

علامه الیاس اودیلی: هیئت و ریاض دان معروف که در علم هیئت استاد هلاوی بوده.

ابوالقاسم گرجانی: که نیز هیئت و ریاضی دان ماهری بود.

محمد بن اشرف انجینی: صاحب جواهرنامه هلاوی.

۱- رئیس سابق بخش اداری دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر.

۲- صاحب الشواخ، ملا عبدالقادر بنابوی، ج ۱، ص ۶۸.





مولانا محمد بن علی التمسکینی فاضل معروف قدسی صاحب جواهر العلوم همایونی که دائرة المعارفی خیلی حمیم است و یک نسخه آن دارای هزار و شصت و بیست و هیشت (۱۶۲۸) صفحه و متصل بر تکمیل و بیست علم می باشد

بازید بیات صاحب تذکرة همایون و اکبر

جوهر التاجی صاحب تذکرة الوفاة همایون

مولانا مصباح الدین اللاری الانصاری. ماهر علم هیئت و صاحب طرح و سائلا هیئت از عاظمه علاء الدین محمد قوشچی.

راجع به علاقه و وابستگی همایون به علم هیئت، تاریخ نورساز تذکراتی داده اند، ابوالفضل می نویسد: «او در علم نجوم و ریاضی بی نظیر بود و توجه اقدس به اضطراب و کمره و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت»<sup>۱۱</sup>

عبدالقادر بدایونی می نویسد: «او در علوم نجوم و هیئت و سایر علوم غریبه بی نظیر بود»<sup>۱۲</sup>

در حقیقت همایون در این زمینه به درجه اجتهاد رسیده بود که در بعضی معاملات علمی، استادان ریاضی و نجوم معاصر خود را رهنمایی می کرد مانند مولانا نورالدین ترخان سفیدونی که گرچه خرد استاد علم هیئت و ریاضی بوده گاهی از همایون درس می گرفت و گاهی همایون از وی استفاده می کرد.

در مآثر الامرا راجع به نورالدین ترخان نوشته است: «مولانا به فضل و کمال و شجاعت و سخاوت اقصاف داشت و به هیئت و هندسه و اضطراب علاقه مند بود و صاحب نظر با حجت آشپزی (همایون) کوی گلشنه و از جمله تدبیران و محققان تشبیهات بزم همایونی گردید. گاهی پادشاه از او استفاده نمود می کرد و گاهی از علم ریاضی خصوصی

۱- اکبرنامه، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲- منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۱.



«علاقة همایون به علم هیئت و نجوم و اخترشناسی»

اصطلاحاً انداز جدایی همایون که در این اثر بهمارت، نظام و هیئت استحضار می نمود.<sup>۱</sup>  
علاقه مندی همایون به فلکیات و ستاره شناسی به حدی رسید، بود که حتی در دوره  
دربداری و سوگردانی نیز امتداد آن بزرگ این علم مانند علامه الشافعی و دیگران و شیخ  
ابوالقاسم گرگانی را همیشه همراه خود می داشت و با آنها دربار، شب و روز می نشست و  
بر آن روز که از آنجای که «عقل الناس شر من قلوبهم»<sup>۲</sup> می دانست و معاذ الله می پرداخت  
ابوالفضل در آن گزیده به این امر اشاره نموده است: «شیخ ابوالقاسم و مولا ابوالفضل  
اردبیلی به شرف ملازمت شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار مبسط و متفرج گشتند  
و بی (همایون) هر وقت که به شهر نازم می رفت دنبال آلات نجوم و هیئت می رفت و  
فصلت داشت که در اطراف سلطنت الیه خود رصدخانه ها را بپوشد و برای مشاهده  
به ملک مرگ نامیگام می برد و در محله سلطنت از یکجا رصدخانه مخصوص تحت اتفاق احد  
توانست این خواهش دیرینه را عملی سازد»<sup>۳</sup>

همایون در تبعیضه علاقه و غرض به هیئت و نجوم جان خود را باخت، راجع به مشاهده  
مرگ همایون نظام الدین احمد می نویسد: «از حمایت و اوقات آنکه علمای رجب الازل  
در یکباره وقت غروب که حضرت تحت آشیانی در محله دین پناه بر بالای نام گنجینه  
برآمدند لحظه ای ایستادند، وقت فرو آمدن، مؤذن در بانگ نماز شروع کرده از حضرت  
در ربه دوم به تعظیم به نیت بوقت برخاستن پای مبارکش بلغزید از پرتیای جدا شده  
و این اتفاق و اهل مجلس سرافراشته شده و انحضرت را که برپوش شده بودند میروند  
خانه درآوردند و اطباء در معالجه بسیار سعی نمودند اما سودی نکرد و کار از معالجه  
کشید و بوقت غروب قاهی حق را یکجا احلیت فرمودند و در این وصول حرمانه و  
از معالجات انکسارت این عصره قاسم قاهی تاریخ فوت انحضرت شد»<sup>۴</sup>

۱- مآثر الامیراج ۱، ص ۲۷۸

۲- مآثر الامیراج ۱، ص ۲۷۸

۳- مآثر الامیراج ۱، ص ۲۷۸



همایون پادشاه از بام افتاد

اما این مصرع به عنوان تاریخ وفات همایون درست نیست برای اینکه اعداد تاریخ از نصد و شصت و دو (۹۶۲) می باشد و ابو الفاضل در نگاشته بر این امر تصریح کرده است<sup>۱</sup> این تاریخ یک سال قبل است و تفاوت یک سال و دو سال را در عبارات ضربات نجومی کرده در وفات<sup>۲</sup>

و آقای میر عبدالحی این مصرع را به این صورت درست نموده

ای وای پادشاه من از بام افتاد<sup>۳</sup>

اما اگر این مصرع را بدین طور بنویسند که:

همایون پادشاه از بام اوقاد

از اعداد این مصرعه تاریخ وفاتش نصد و شصت و سه (۹۶۳) بر می آید و ممکن است که درست باشد.

راجع به اختراعاتش

اگرچه پسر پادشاه مصری عالم و دانشمند بود اما همایون تنها کسی بوده که هم شاعر ادیب و هم دانشمند ارجمند بوده است. وی نه فقط به دانش نظری (Theoretical Science) علاقه داشت بلکه به دانش عملی (Practical Science) هم علاقه مند بود.

همایون بسیاری از آلات نجومی و نیز گروهها و اصطلاحات علمی اختراع نموده و به عنوان مخترع اصطلاحات همایونی معروف است.

به نقل مقاله ای از سید سلیمان ندوی با عنوان «الاهور کا ایک ملکی آلات ساز»<sup>۴</sup> بیشتر اصطلاحات و کرات همایون در موزه های مختلف محفوظ هستند. همایون همه

۱- اکبرنامه، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- بزم سمیع، ج ۱، ص ۱۶.

۳- معارف، ج ۳، اگست ۱۹۲۲، مقالات سلیمان، -۱۳۱-، برگه سیاح آقای عبدالحی مصرع

۴- اعلام اکبر، ۱۹۶۲، ص ۲۵۵.



دائرة هساون به نام هشت و نجوم و اختراعاتش

کارهای خانگی و امور سیاسی را بر طبق اعتکاف نجومی انجام می داد و به موجب آن در فلکیانی خود این قدر معتقد سعد و نحس بوده که چون از لای سوخته اندک اندک اساس نظام مملکت بر اسم سه گن مانند مراد خواجه سعادت خواجه و دولت خواجه نهاد و جمیع ملازمان و همه اغانی ممالک محروسه را بر سه قسم طبق مباحث و حکمت، علماء، خوشنودان، امراء و زرا و سپاهیان را به اهل «دولت» منسوب مباحث و حکمت، علماء، ریشخندان، سادات، طبایع و قصبات، شعراء فضلا و غیرهم را اهل سعادت گفته و مسئولان و کارمندان و دما و احباب و اهل نعمه و ساز را اهل امراده نام نهاده پس بطور آنم شده را هم بر این اساس فلکی به یکی از اغانی «دولت» و «سعادت» و «امراده» منسوب مباحث روز شنبه و پنج شنبه به اهل «دولت» یعنی گروم، بر این روز با ناطقان علم و عبادت بسر می کرد.

چون شنبه منسوب است به زحل و زحل مرتبی مشایخ بزرگ قدیم است پنجمه معتقد است به مشتری و این ستاره احد و سایر طبقات امراده است نهمه و نه شنبه متعلق به اهل دولت بودند بر این روز امور دولتی را انجام می داد چون روز شنبه معتقد به آفتاب و شنبه به مزیح و مزیح مرتبی سپاه بود دوشنبه و چهارشنبه برای اهل مراد معروف بود چون دوشنبه معتقد بود به اهاب و چهارشنبه به عطارد.

همانرا دو خمرگاه هم مباحث که می بر اصول هشت بود یکی به عدد سروج فلک بود و در دوازده قسمت تقسیم شد و هر برجی مشتمل بر پنجمه ها که همه سروج های آن برای گواهی دولت لایان و متور بودند خمرگاه دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک کرانه است جمیع حوالی این خمرگاه را احاطه کرده، چنانچه پوشش بر آن وقوع می یابد و همه چنانکه فلک اطلس از غروبش توانست و سار میرا است، این خمرگاه هم بجزه و قسمت میرا است.

جالبترین اختراع همایون بساط نشاط بود. این بساط مشتمل بر دایره های افلاک و کرات عناصر بود. دایره اول که منسوب به فلک اطلس می شد دوم به رنگ بنفش بود.



سوم به مناسبت ریحل سیاه، چهارم که محل مشرقی بود به رنگ مسلمان، پنجم به مناسبت ریحل سبز، ششم به مناسبت اوقات ریزش، هفتم به مناسبت ریحل به رنگ سر، هشتم به مناسبت عقاربده به رنگ سوسنی و نهم به مناسبت داشتات به رنگ سفید بود.

بعد از دوا بر ماهتاب کرة آتش و باد به ترتیب مرتب ساخت. پس از آن کرة خاک و آب بود در کرة خاک هر طایفه منسوبیات مانند امراضی در دایرة ریحل و سادات و عناصر در دایرة مشرقی مرتب شدند، و دایرة زمین را برای خود احصاء کرد.

همین طور در پوشیدن لباس هم قانونی وضع نموده بود و خودش و دربارانش هر روز به مناسبت رنگی که منسوب به سكرة آن روز می شد لباسی همان رنگ می پوشیدند. هایون قوای جنگی خود را به عدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بود یعنی آتشی، هوایی، آبی و خاکی، و به جهت پیشرفت مهمات هر یک از این چهار نیرو و زیری برای آن معین کرد. مهمات نوبخانه و ساختن اسلحه و آلات حرب و سایر اموری را که افروختن آتش در آن دخیل باشد نیروی آتشی می گفتند. مهمات محافظان نوبخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و مشرخانه را نیروی هوایی نامیده و مهماتی که به آب و راحت و عمارات تعلّق داشت به نیروی خاکی موسوم گردانیده.

یکی از اختراعات هایون طبل عدل بود که اگر دادخواهی یا کسی اندکی محاصمتی داشت یک نوبت چوب بر طبل می زد و اگر قلم از آن حدّ می گذشت دو نوبت بر طبل می زد، و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده یا دزدیده بود سه نوبت طبل را به چوب می زد و اگر با کسی دعوی خون داشته چهار نوبت صدای طبل را بلند می کرد. از جمله اختراعاتش یکی آن بود که به حکم وی چهار کشتی در میان آب جمعا مرتب ساختند و در هر یکی از آنها چهار طاق مشتمل بر دو طبقه در عایت آراستگی قرار دادند و آن کشتی ها را به نوحی یا یکدیگر متصل کردند و در میان هر دو کشتی از آن چهار طاق دیگر کماره محکم ساختند چنانکه در میان کشتی ها حوضی هشت بهلو نمودار شده بود و



اندیش تراشیدار چند گشتی بزرگ ترنس داده و در دو جانب آنها دکابها و بازارها مرتبه  
 ساختند که خیلی زیبا و آراسته بودند و هر کسی چیزی می خواست در آن بازار پیدا می شد  
 بر این طاس به موجود فرغانه وی باطنی هم بودی آگ ترنس داده که جای تفریح بود  
 دیگر اختراع وی پل روان بود یعنی گشتی های متعددی را با قلابها و زنجیرها از یک  
 یکدیگر در دریا بهم می بستند و قسمت زیرین آنها از حصه ها پوشیده و آن نعلت ها را با  
 موج های آهسته چنان استوار می کردند که اگر سواره و پیاده بر آن عبور کند هرگز متزلزل  
 نمیداد اختراع دیگر کاج روان بود مشتمل بر سه طبقه که از چوبی تراشیده بودند و  
 استادان نجار، اجزای آن را به یکدیگر پیوست داده بودند هرگاه می دیدند می برداشتند که  
 بعضی از یک تکه است طبقه هایی از راه نوبتی تراشیده بودند که هرگاه می خواست  
 کشاده می شد و هرگاه اراده می نمود بسته می شد درباره اختراعات وی در کتاب  
 قانون همایونی آمده است: «دیگر از سلسله اختراعات<sup>۱</sup> مخترع عظیم حضرت پادشاهی گونمکی  
 است در فاعه دارالعدالت آگاه بر سطح ستر که در سوانق اقام میزانه حکام هند بوده تا  
 سوزاند و آن قصر مشتمل است بر حجرات و ایوان ها و در رفعت ده مرتبه است که هر  
 کس بر بامش نشیند خود را با ساقش ستر و حصین بست و به دست از روی آن خوشه  
 سنبه و خرمن ماه دانه چید. نیز در آنجا آمده است که:

دیگر از مخترعات خاظر خطیر آنکه چون در مسالک هندوستان مگر بسیار  
 می شد و گرم و شاد به سبب هبوب اندک باد از حد اعتدال حوادث می گردد  
 با سواران شربت خاشه را در صحرایان میست به محلی اشرفه اعظمی می آورده تا  
 بر آنکه مشرب به طبع مجلسیان از تفریحی که مکی و خاک و خاشاک در آن افتاده باشد  
 مکدر گردد از شربیه صاف پاک محفوظ و بهره ور شوند؟<sup>۲</sup>



### منابع و مأخذ

- ۱- اکبرنامه از ابوالفضل، تصحیح مولوی احمد علی، «سینا» سوسائتی بنگال، کلکته، ۱۸۷۷ م، مجلد اول.
- ۲- بره بحرید از صاحب الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم گره، آدین سوم ۱۹۹۵ م، جلد اول.
- ۳- تذکرة الواقعات از جوهر آقاجی مرحوم سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، مطبعة انجمن پریس، کراچی.
- ۴- تذکرة علمای هند از رحمان علی، مرتبه و مترجمه از محمد اکبر قادری، معہ مقدمه دکتر سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، کراچی، ۱۹۶۱ م.
- ۵- تذکرة همایون و اکبر از بایزید بیات، بسمی و تصحیح محمد هدایت حسین، مطبع باییت مشن، کلکته، ۱۳۶۰/۵/۱۹۴۱ م.
- ۶- دائرة المعارف اسلامی، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب، ناشر محمد ظفر اقبال، لاهور، ۱۹۸۹ م، ج ۲ و ۳.
- ۷- ریاض الشعرا (غیر مطبوعه) از علی قلی والہ داغستانی، مخطوطه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی گره، علی گره.
- ۸- عیادت اکبر از نظام الدین احمد، مطبع باییت مشن، کلکته، ۱۹۳۱ م، جلد دوم.
- ۹- قانون همایونی از غیاث الدین خواند میر، بسمی و تصحیح محمد هدایت حسین، برای رایل ایشیاتیک سوسائتی بنگال، مطبع باییت مشن، کلکته، ۱۳۵۹ هـ/ ۱۹۲۰ م.
- ۱۰- مخطوطات فارسیه پنجاب پبلک لائبریری (تفصیلی فهرست)، مرتبه منظور احسن عباسی، لاهور، ۱۹۶۳ م.
- ۱۱- موات سکندری از سکندر ابن محمد عرف منجد، مطبع قنبح لکرم، بمبئی، ۱۳۰۸ هجری.



مؤلفہ حمایت بہ علم فیشت و نجوم و اختر اعانت

۱۲- معارف جلد سوم، اگست ۱۹۳۳ م بحوالہ یوم نیوز، از صباح الدین عبدالرحمن، ص ۱۰۶.

۱۳- منتخب التواریخ از عبدالحق بدایونی، بہ تصحیح مولوی محمد علی، کلکتہ، ۱۸۶۸ میلادی.

۱۴- نزہۃ الخواطر از مولانا عبدالحق، حیدرآباد، جلد چہارم.

۱۵- تاملات العاکم از میرزا علاءالدولہ فروری، مطبوعہ کتابخانہ مولانا آزاد دانشگاہ اسلامی علیگر، علیگر.

۱۶- ذمات متنافی از شیخ رزاق متنافی، ترجمہ انگلیسی از افتخار حسین مدنی، ایڈیٹر کونسل آف ہندی ریسرچ، دہلی، ۱۹۶۳ میلادی.

۱۷- حمایون نامہ از قلمدہ بیگم، تالمسد از کمال، ۱۹۵۹ میلادی.

18. Abdul Ghani: *The Persian Language and Literature at the Mughal Court*, Vol. II, The Indian Press, Allahabad, 1930.

19. Bihari Prasad: *The Life and Times of Humayun*, Modern Indian Press, Calcutta, 1935.



## غزل

ما را هم آن شمع اگر نداده سازد  
 این غمخیزه با حال پراکنده سازد  
 تیرین دهنش نازده صبح خدای است  
 وزده لب مردم ز شکر حله سازد  
 سر تا به قدم جمله هنر دارد و خویش  
 عیش همه است که با نده سازد  
 جانان ز غمت مُردم و از جور برستم  
 گر بار دیگر لعن توام رنده سازد  
 اکنون که مرا گشت بگوید که باری  
 خود را بستم عیگن و نرمنده سازد

آخر زدل خسرو بیچاره برون شو

کس خانه درین آتش سوزنده نسازد

○ امیر خسرو دهلوی

(متوفی: ۷۲۵ هـ)

## اخبار فرهنگی و ادبی

□ بزرگداشت استاد گرانقدر پرفسور محمد اسلم خان

(از: محمد حسن حدادی)

عهد ما ملت خیرین دهان است خدا  
ما همه بنده و این قوم خداوندانند

«حافظ»



استاد گرانقدر محمد اسلم خان در روز چهارشنبه ۱۶ آگوست ۲۰۰۰ (۲۶ مردادماه ۱۳۷۹) رخت از این جهان فانی برپست. این رویداد، فاجعه‌ای بزرگ و ضایعه‌ای اسفناک برای استادان و دانشمندان و پاسداران و خدمت‌گزاران فارسی در هند است که جبران‌پذیر

نیست. علم و دانش و دانشمند در میان تمدنی ملی جایگاهی والا و بلند دارد که نیازمند تبلیغ نیست. آموزش دانش، فایده‌مند است و دانشمندان عزت و عظمت خویش را از این سرچشمه قسب می‌کنند. درباره‌ی آموزش دانش و دانشمند در قرآن کریم آمده است:

قُلْ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّثْلٍ عَلِيمٍ وَأَلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (الزمر: ۳۹)

(مگر ای رسول ﷺ) آیا آنان که اهل علم و دانش هستند با مردم جاهل و نادان یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند.

یکی از ملاحظات و معیارهایی که انسانها را بر یکدیگر امتیاز و برتری می‌دهد علم و دانایی است.





پروفسور محمد اسلم خان دانشمند گرامر در شهر دهلی دور اولاً (اولیه سال ۱۹۳۹ م/ ۱۳۱۷ هـ) تدریس یافت. سپس و فوق لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه دهلی اخذ نمود و برای کسب دانش بیشتر راهی کشور ایران شد و در دانشگاه تهران به تحصیل خود در دوره دکتری تحت عنوان «تشریح شعر جان احسن در سیاست و ادبیات فارسی هندوستان در عهد شاهجهان» به راهنمایی استاد حسین خطیبی ادامه داد. پس از اخذ مدرک دکتری از سال ۱۹۶۲ م/ ۱۳۴۱ هـ در دبیرستان انگلو عربیک یا سمت دبیر فارسی به مدت چهار سال مشغول خدمت بود و در سال ۱۹۶۷ م. به عنوان استاد زبان فارسی در دانشگاه دهلی مشغول تدریس شد و از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ و از سال ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ م ریاست بخش فارسی دانشگاه دهلی را به عهده داشت و در سال ۱۹۹۸-۹۹ با اعطای جایزه سرانملی به وی، خدمات ارزنده وی در جهت توسعه و پیشرفت زبان فارسی و ایجاد یک مذاق فارسی در میان غیر ازدو زبانان و خط ناگزی مورد تقدیر قرار گرفت.

استاد محمد اسلم خان در طی سالها خدمت به زبان و ادبیات فارسی دو دانشجوی دکتری و هفت دانشجوی پیش دکتری (M.Phil.) را راهنمایی نمودند و در بیش از بیست سمینار و کنفرانس ملی و بین المللی در هند، ایران، افغانستان و پاکستان شرکت داشتند و بیش از پانزده سمینار و کنفرانس در حیطه زبان و ادبیات فارسی را ترتیب داده و مدیریت آن را عهده دار بودند.

حاجه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برای تجلیل از مقام شایسته استاد فرزانه جناب آقای پروفسور محمد اسلم خان رئیس سابق بخش فارسی دانشگاه دهلی و برای تقدیر از تلاشهای صادقانه و صمیمانه ایشان در راه گسترش و پاسداری از میراث های تمدن بشری در حوزه زبان و ادب فارسی، شانزدهمین دوره بازآموزی استادان زبان و ادبیات



فارسی سراسر هند را از تاریخ ۲۳ مهرماه تا ۷ آبانماه ۱۳۷۹ هـ. ش. برابر با ۱۴ تا ۲۸ آبان ۱۳۸۰ م. در ده روز در حرم پرستور محمداسلام خان در محفل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برگزار نمود.

## □ کنگره تاریخ شناسان سراسر هند

(از پرسون خیره حسین طاسی)

کنگره تاریخ شناسان سراسر هند از یکم تا سوم ژانویه ۲۰۰۱ م در دانشگاه کلکته برگزار گردید. در جلسه گشایشی این کنگره سروریزامان بنگال خطاب آقای یاتاچاریا هم شرکت کرد. علاوه بر این آقای دکتر امین سیر برنده جاوه نوبل در این جلسه شرکت کرد و درباره اهمیت و مسائل مطالعات تاریخ در عصر حاضر سخنرانی کرد. این کنگره در هند اهمیت فوق العاده دارد زیرا که تعداد زیادی از استادان تاریخ از سراسر هند در این کنگره شرکت می کنند. اساتد مسلم از بنگال و استاد تاریخ و باستان شناس در این کنگره شرکت کردند و در جلسات مختلف مقالات تحقیقی خود را ارائه دادند. بافت خوشحالی است که در این کنگره اولین مرتبه بخش ادبیات فارسی در هند هم برپا داشته شد. بخش ادبیات فارسی با همکاری «انجمن سرالمللی مطالعات جوامع فارسی زبان» در این کنگره تشکیل جلسه داد و تقریباً شانزده نفر استاد فارسی و ناویخ مقالات خود را در این بخش ارائه دادند. بعضی از استادان فارسی و تاریخ که در این جلسه شرکت و مقالات را عرضه دادند، موضوعات راجع به زبان و ادب فارسی را بررسی کردند. همچنین کتابهای تاریخی که در قرون میانه در هند به فارسی تألیف شده اند، مورد ارزیابی قرار گرفتند. باید به دست اندرکاران این کنگره تبریک گفت که محفل فارسی را در این گردهمایی عالیله برپا داشته اند. این اقدام نشان می دهد که



فلسفه اساسی که زبان فارسی در تاریخ سیاسی و اجتماعی خود باقی کرده است، حلقه به حلقه به رسمیت شناخته شده، بلکه استفاده فارسی و تاریخ، گشاده‌تر تاریخ را که در هند و فارسی نوشته شده، برای تکمیل تاریخ معتبر و مستند هند می‌توان میانه‌ن می‌کشد. زاده آن شد که اولین کتاب تاریخ هند که به فارسی نوشته شده، فاج العالی است که دانشنامه اکنون به چاپ رسیده است. به علاوه تعداد زیادی کتابهای تاریخ به فارسی نوشته شده‌اند. آنها مآخذی هستند که تاریخ هند امروز میانه را در بر دارند و تعدادی از آنها لااقل به چاپ رسیده‌اند. ولی مطالعه و ارزیابی آنها برای شناسایی حقایق مختلف تاریخ سیاسی و اجتماعی هند ضروری است. (از نظر آن دانش که بعضی فارسی بر کشور تاریخ شناسان هند درآمده هم فعالیت‌های خود را دنبال کند و همکاری استفاده فارسی و تاریخ به افهام و تفهم برای تاریخ هند منجر گردد.

### □ نقش ایران دانشجویان در بخش فارسی دانشگاه دهلی

(از پژوهش شریفه حسینی فاسی)

در دانشگاه دهلی جلسه‌ای در روز هشتم ژانویه ۲۰۰۱ برگزار گردید. در این جلسه استاد آفتاب حسینی راجازاده، ایران محوره فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی، به شرکت فرم‌دهنده بخش فارسی دانشگاه دهلی، این جلسه را برای تقویت دانشجویان فارسی دانشگاه دهلی که در امتحانات سال گذشته دانشجوی ایران شدند، برگزار کرده بود. دانشجویان از آن کلاسهای ابتدایی، دیپلم، فوق دیپلم و فوق لیسانس از جمله آقای عیسی راجازاده جوایزی را دریافت نمودند.

در این جلسه استادان فارسی دانشگاه دهلی اهمیت فارسی در هند را بررسی نمودند و گفتند که زبان فارسی در هند وسیله اساسی برای شناخت هند می‌باشد، آگاهی که فارسی می‌خواهند، می‌تواند هند را بهتر از دیگران بشناسد.



## گزارش برگزاری سمینار روابط تاریخی و فرهنگی ایران و هند

(از محمّد حسن جلیلی)

سمینار روابط تاریخی و فرهنگی ایران و هند در تاریخ ۱۳۷۹/۱۱/۱۵ برای یک روز در محلّ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برگزار شد. این سمینار در سه نشست انجام گرفت و استادان دانشمند معارف خود را به شرح ذیل ارائه نمودند:

در نشست اول به ریاست آقای شاهد مهدی رئیس جامعه ملیّ اسلامیه، دهلی به آقای پرفسور گُرچیز رئیس مرکز مطالعات تاریخی هند، روابط فرهنگی تاریخی ایران و هند؛ آقای پرفسور گُرچیز بابت رئیس بخش مطالعات خلیج فارس و آسیای میانه و غربی از دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی از «ابعاد روابط نوین ایران و هند» و آقای دکتر احقر صافی مسئول آکادمی و خدمات علمی جامعه ملیّ اسلامیه «روابط آموزشی ایران و هند در قرون وسطی».

در نشست دوم به ریاست آقای پرفسور موکّا قائم مقام دانشگاه جواهر لعل نهرو؛ آقای دکتر هوزرگادکر رئیس بخش تاریخ جامعه ملیّ اسلامیه «روابط حکام مغول هند با ایران با حایت به ثقی آموزشی علمای ایرانی در هند (بین سالهای ۱۶۰۶-۱۵۵۶م)»؛ سرکار خانم پرفسور منصوره حیدر استاد بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره «روابط تاریخی و فرهنگی ایران و هند» و سرکار خانم دکتر مادی نوبودی استاد بخش تاریخ دانشگاه دهلی، «هستکاری حوزه موسیقی ایران و هند در قرون میانه».

در نشست سوم به ریاست آقای پرفسور مظفر عالم معاون بخش تاریخ دانشگاه جواهر لعل نهرو؛ آقای پرفسور وسیم رئیس بخش تجارت و بازرگانی دانشگاه اسلامی علیگره «مورس روابط تجاری ایران و هند»؛ آقای حمیدالله استاد دانشگاه کنسیر، آقای دکتر پونیر جعفری استاد بازنشسته بخش فارسی ذاکر حسین کالج اجات در شاهنامه



فردوسي» و آفای عباس موسوي از چهارمهاي آمورسي و فرهنگي خدرااد و رابط مذهبي و معنوي ايران و هند.

اظهارات رئيس شوراي تحقيق تاريخ هند در مورد ايران، برگزاري جمهوريت اسلامي ايران، دهلي نو در ۷۹/۱۱/۱۵ از قول وي گفت بدون توجه و مراجعه به آثار فارسي نمي توانيم فرهنگ و تاريخ خود را به حواله بديليم بررسيم. بررسي ريز شده علي اظهاراتي در مجله فارسي روابط ايران و هند در دهلي نو گدنه مناسب است و مؤسسه سالگود پيروزي انقلاب اسلامي ايران برگزاري شد امروز، بدون توجه به منابع اصلي، هادي ها نمي تواند تاريخ و فرهنگ خود را به صورت كامل بخوسد و حدود يك هزار سال از اين منابع به زياد فارسي است. وي با اشاره به سال گسگوي تمدنها گفت در اين مورد نيز مفهوم ايران در فرهنگ سازي مشخص است. وي با اشاره به جايگاه فرهنگ، زبانه، ادبيات و موسيقي، آرائي و شعر فارسي، به سوميات در ابالت فعلي گجرات هند، اشعاري از اين شاعر بزرگ آبري را نرانت كرد. بررسي ريز ريز در ادامه سخنان خود به تاريخ فارسي و منابع آن پرداخت و گفت، براي تاريخ نويسي نبايد فقط به تاريخ سياسي پرداخت بلکه آثار ادبي و فرهنگي نيز جايگاه ويژه اي دارند. وي افزود، برخي از تاريخ نويسان هدي شكايت دارند كه ابليت دئوسن يك مترجم عربي فقط بحث تاريخ سياسي و درگيري حكومت ها و يا به عبارات ديگر درگيري بين مسلمانان و هندوها را از آثار فارسي به انگليسي ترجمه كرده و در خالي كه اين همه و فايع است. رئيس شوراي تحقيق تاريخ هند جواستار آن شد تا منابع فارسي و محلي با يكدگر تطبيق داده شوند و تاريخ هند به نقد كشيده شود. سمينار پكروزه بررسي روابط ايران و هند امروز با حضور صاحبزوران و استادان و دانشجويان برخي دانشگاه هاي دهلي نو در محل خانه فرهنگ ايران برگزار شد.







لطافت‌هاست. ادبیات فارسی دارای اندیشه‌هایی با حجم‌های بسیار بزرگ است. همچنین اگر عرفان از طریق فارسی به هند رسیده، بوده، بهضرت بهنگی به وجود نمی‌آمد. اگر ادبیات فارسی را مورد بررسی قرار دهیم، بدین نتیجه خواهیم رسید که هندیان در زمینه‌های فرهنگ، موسیقی، تاریخ، فلسفه و اخلاقیات بیشتر از ایران به ادبیات فارسی خدمت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

بعد از سخنرانی آقای پرفسور اظہر دہلوی، جناب آقای استاد اکبر ثبوتی، مدیر مرکز تحقیقات فارسی رابطنی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دہلی، نو در سخنرانی خود اشاره فرمودند کہ خانۂ فرهنگ، خانۂ دوستداران زبان و ادبیات فارسی است و کتابخانۂ خانۂ فرهنگ داریم در اختیار استادان و دانشجوئی زبان و ادبیات فارسی است. ایشان محافل ادبی و سمینارهای زبان و ادبیات فارسی را در این روزگار مغفوم شمردند و از بشرف و تشریف زبان و ادبیات فارسی در بخش فارسی دانشگاه دہلی تمجید و ستایش کردند.

این سمینار بعد از مرحوم سادرون پرفسور محمد اسلم خان برگزار شد کہ در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۳ م در بخش فارسی دانشگاه به عنوان استادیار و از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۴ م به عنوان دانشیار و از سال ۱۹۹۴ م تا هنگام مرگ، پرفسور زبان و ادبیات فارسی بودند.

استاد اسلم خان ۲ کتاب نگاشته و ۲ کتاب از اردو به فارسی ترجمه نموده بود. وی بالغ بر ۴۵ مقاله به زبان فارسی نگاشته بود از استاد اسلم خان دو فرزند و همسر چهارماد وی در طی عمر خود خدمت شایانی به زبان فارسی انجام داده بود. وفات پرفسور محمد اسلم خان ضایعۂ عظیمی برای جهان فارسی و بالخصوص بخش فارسی دانشگاه دہلی می‌باشد و خلایی بزرگ را در زمینۂ زبان و ادبیات فارسی پدید آورده است.

جمعه ۱۳ مقاله در دو جلسه علمی ارائه شد، عناوین و اسامی مقاله خوانان به قرار زیر است:

اولین جلسه علمی ساعت یازده صبح شروع شد، ریاست جلسه به عهده آقای عراق رضا زیدی، رئیس بخش فارسی جامعه ملیه اسلامی - دهلی نو و دبیر این جلسه آقای دکتر علیم اشرف خان بود.

بخش مقاله خوان دکتر محسن عثمانی، رئیس بخش زبان و ادبیات عربی دانشگاه دهلی بود که در مقاله‌ای تحت عنوان کمال علمی شاعر با کمال عظیم آباد را به زبان اردو معرفی کرد و یادآور شد که تا به حال دیوان کمال با تصحیح و تدوین مطلوب چاپ نشده است.

مقاله دوم را دکتر جیدر سیکهر تحت عنوان «هر نسخه خطی نویسی اجزای ترکیبی و ترتیبی آن» ارائه نمودند ایشان در مقاله خود هر نسخه نویسی را مفصلاً توضیح دادند. مقاله سوم را سرکار خانم دکتر بانس ناطقه حسینی تحت عنوان «مروار گذرا بر لهجات سکندر شاهي» ارائه نمودند وی در مقاله خود یادآور شد که لهجات سکندر شاهي که اخیراً چاپ شده است دارای اشتباهاتی است و اصطلاحات موسیقی در آن باید دو مرتبه اصلاح شود.

مقاله چهارم را آقای دکتر عبداللطیف طالبی تحت عنوان «ذکر بلخ و معد نو بهار در آثار نویسندگان و مورخین» ارائه کرد.

آخرین مقاله را دکتر نسیم الحق صدیقی تحت عنوان «احوال و آثار محمد محسن» ارائه نمود وی محمد محسن را که شاعر چیره دست وقت خود بود معرفی کرد. در آخر جلسه آقای دکتر عراقی رضا زیدی مقالات ارائه شده را جمع بندی نمودند و جلسه علمی به پایان رسید.

دومین جلسه مقاله خوانی ساعت ۳ بعد از ظهر آغاز گردید و هفت مقاله در این جلسه قرائت شد ریاست این جلسه به عهده آقای دکتر محمد یوسف و دبیر جلسه آقای



دکتر چمنار شهبانگر بودند.

اولین مقاله را سرکار خانم دکتر برگس جهان تحت عنوان «معراج رسول اکرم صلعم در مثنوی لیلی محمود امیر خسرو» ارائه کردند ایشان از مثنوی در مورد «معراج رسول اکرم ﷺ» راکه انتخاب نموده بودند مورد بررسی قرار دادند.

مقاله دوازدهم را آقای دکتر ادریس احمد تحت عنوان «پند و موعظت در شعر فارسی» ارائه دادند و شعرهای سعدی و دیگران را به عنوان شاهد مطرح نمودند.

مقاله سیزدهم را آقای دکتر عراق رضا زیدی تحت عنوان «اقبال و محمود غزنوی» در زبان اردو ارائه دادند ایشان ابیاتی از اقبال لاهوری را برگزیده بودند که مربوط به محمود غزنوی بوده است.

مقاله چهارم را آقای دکتر راحمد گمار تحت عنوان «احوال و آثار مسعود سعد سلمان» ارائه کرد.

مقاله پنجم را سرکار خانم دکتر خورشید فاطمه حسینی تحت عنوان «سیمای زن در ادبیات فارسی معاصر» ارائه داد.

مقاله ششم را آقای جمیل الرحمن تحت عنوان «ارزشی و اهمیت نسخه خطی تاریخ ملایک حسنی» ارائه کرد و آخرین مقاله را آقای عامر احسن تحت عنوان «کهنه مرکز زنان و ادبیات فارسی» به زبان انگلیسی ارائه کرد.

در آخر این جلسه آقای دکتر مجتهد بوسق مقالات ارائه شده را جمع بندی نمودند و جمعیت در ساعت ۶ بعد از ظهر پایان رسید.



## انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

- ۱- فرهنگ لسان الشعرا از گردآورنده‌ای متخلص به عاشق، به کوشش پرفسور نذیر احمد، تیرماه ۱۳۷۴ هـ ش / ژوئیه ۱۹۹۵ م، بها / ۲۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۲- دریای اسماء (ترجمه کتاسرت ساگن)، ترجمه مصطفی خالقداد عباسی، تصحیح دکتر تارا چند و پرفسور سید امیر حسن عابدي، ۱۳۷۵ هـ ش / ۱۹۹۷ م، بها / ۳۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های عمومی و آرشیو پتالا (پنجاب، هند)، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۶۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردوی هند، دهلی‌نو، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۵۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۵- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی هردیال، دهلی، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۴۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۶- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعه همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۸۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۷- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دکتر ذاکر حسین جامعه ملیه اسلامیه، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۸۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۸- فصل‌نامه قند پارسی از شماره ۱ تا ۱۴، بهای هر مجلد - / ۲۵۰ روپیه هندی یا معادل آن.



# QAND-E-PARSI

## Advisors

*Prof. Nazir Ahmed*

*Prof. S.A.H. Abidi*

*Prof. A.W. Azhar*

## Published by

*The Office of the Cultural Counsellor*

*Embassy of the I.R. of Iran*

*18, Tilak Marg, New Delhi-110 001, Ph: 338 3232-4*

- ☐ *Designer & Print Manager . . . . . M. Hassan Haddadi*
- ☐ *Composing . . . . . Abdur Rehman Qureshi*
- ☐ *Printed at . . . . . Bharat Offset*

*Qasimjan Street, Delhi 110 006, Ph: 325 9526*

*The Views expressed do not necessarily represent  
those of the Editorial Board*

# QAND E PARSI

No. 14, Zamistan 1379

Dec. 2000 - March 2001

Chief Editor

Director Persian Research Centre

THE OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR

Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi





No. 14, Zarnaslan 1379

Dec. 2000 - March 2001

*Chief Editor*

*Director Persian Research Centre*

THE OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR  
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi